

جامعه‌شناسی جنگ

نویسنده: گاستون بو تول
مترجم: هوشنگ فرخجسته



ناشر برگزیده

مفهومین و بیستمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران

گاستون بوتول

جامعه‌شناسی جنگ



مترجم

هوشنگ فرخجسته



تهران ۱۳۸۷

سرشناسه : بوتول، گاستون، ۱۸۹۹ - م. ۴. Bouthoul, Gaston
 عنوان و نام پدیدآور : جامعه‌شناسی جنگ / گاستون بوتول؛ ترجمه هوشنگ فرخجسته.
 مشخصات نشر : تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
 مشخصات ظاهری : ۱۲۷ ص.
 فروست : چه می‌دانم؟ ۱۱. علوم اجتماعی.
 شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۲۴۵-۱۰۲-۷
 یادداشت : عنوان اصلی: La Guerre
 یادداشت : چاپ هفتم: ۱۳۸۷ (فبا).
 موضوع : جنگ و جامعه.
 شناسه افزوده : فرخجسته، هوشنگ، ۱۳۱۴ - مترجم.
 شناسه افزوده : شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
 رده‌بندی کنگره : ۱۳۷۴ ج ۲ ب ۹ / HM ۵۵۲
 رده‌بندی دیویی : ۳۰۳/۶۶
 شماره کتابشناسی ملی : ۷۴-۳۹۱۰ م

جامعه‌شناسی جنگ
 نویسنده: گاستون بوتول
 مترجم: هوشنگ فرخجسته
 چاپ نخست: ۱۳۶۸
 چاپ هفتم: بهار ۱۳۸۷؛ شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه
 حروفچینی و آماده‌سازی: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
 لیتوگرافی: مهران؛ چاپ، صحافی: آثار برتر
 حق چاپ محفوظ است.



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

○ اداره مرکزی: خیابان افریقا، چهارراه حقانی (جهان کودک)، کوچه کمان، پلاک ۴،
 کدپستی ۱۵۱۸۷۳۶۳۱۳؛ صندوق پستی ۱۵۸۷۵۰۹۶۴۷؛ تلفن: ۸۸۷۷۴۵۶۹۷۱؛ فاکس: ۸۸۷۷۴۵۷۲
 آدرس اینترنتی: www.elmifarhangi.com info@elmifarhangi.com
 ○ مرکز پخش: شرکت بازرگانی کتاب گستر، خیابان افریقا، بین بلوار ناهید و گلشهر، کوچه
 گلغام، پلاک ۱؛ کدپستی ۱۹۱۵۶۷۳۴۸۳؛ تلفن: ۲۲۰۲۴۱۴۰-۲۳؛ تلفکس: ۲۲۰۵۰۳۲۶
 آدرس اینترنتی: www.Ketabgostar.com info@ketabgostar.com
 ○ فروشگاه یک: خیابان انقلاب - رویه روی در اصلی دانشگاه تهران؛ تلفن: ۶۶۴۰۰۷۸۶

توضیح ناشر

مجموعه چه می‌دانیم؟ که اینک تعداد عنوانهای آن از ۲۵۰۰ در گذشته و از نخستین سالهای پس از جنگ جهانی دوم به وسیله مؤسسه انتشاراتی معروف «پرس او نیورسیتردو فرانس» در فرانسه منتشر می‌شود، در واقع، دایرةالمعارف بزرگی است که رشته‌های گوناگون دانش بشری را در برمی‌گیرد. هدف این مجموعه، معرفی مباحث و موضوعات علمی و ادبی و فلسفی و تاریخی و اجتماعی و روانشناسی و غیره به صورتی فشرده اما دقیق است، به نحوی است که دانش پژوهان و دانشگاہیان و نیز علاقه‌مندان به مباحث یاد شده را به کار آید. هر کدام از کتابهای این مجموعه معمولاً به دست یکی از استادان و صاحب‌نظران برجسته هر رشته نوشته شده است تا ورودیه و مدخل جامعی بر هر یک از موضوعات مورد بحث باشد.

تعدادی از کتابهای این مجموعه در سالهای گذشته به فارسی ترجمه و منتشر شده و مورد استقبال فراوان علاقه‌مندان قرار گرفته است، که از جمله می‌توان به کتابهایی که همین مؤسسه با اجازه دائمی ناشر اصلی انتشار داد اشاره کرد. اینک با توجه به نیاز روزافزون جوانان و دانشجویان رشته‌های مختلف دانشگاهی به مطالعات منظم و مبتنی بر روشهای صحیح علمی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی (شرکت انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی) تصمیم به ترجمه و انتشار مجدد و منظم کتابهای این مجموعه گرفته است. امید ما بر این است که با

کوششی که در ترجمه و ویرایش و چاپ دقیق و نفیس این کتابها به کار می‌رود، حاصل کار مورد استقبال علاقه‌مندان کتاب قرار گرفته و برای همه طبقات سودمند باشد.

کتابهای این مجموعه، فعلاً، در پنج رشته (اقتصاد، علوم اجتماعی، علوم پایه، پزشکی و روانپزشکی، ادبیات) منتشر خواهد شد و کتابهای هر رشته، با رنگ جلد جداگانه مشخص و متمایز می‌شود.

در اینجا لازم می‌دانیم از آقای دکتر ایرج علی‌آبادی که دبیری این دوره از مجموعه را نیز مانند دوره قبل برعهده گرفته‌اند، و همچنین از کلیه مترجمان و ویراستاران و همکاران عزیز شرکت، که در به ثمر رساندن این برنامه نهایت همکاری را مبذول می‌دارند، صمیمانه تشکر کنیم.

فهرست مطالب

۱	مقدمه
۵	فصل اول: سیر تاریخی اندیشه جنگ
۲۹	فصل دوم: پدیده جنگ: تعیین حدود و تعریف
۳۵	فصل سوم: ویژگیهای اقتصادی جنگ
۴۷	فصل چهارم: جنبه‌های جمعیتی جنگ
۶۳	فصل پنجم: ویژگیهای قوم‌شناختی جنگ
۷۳	فصل ششم: خصایص روانی جنگ
۹۵	فصل هفتم: نقشه‌های صلح و علی که برای جنگ قائلند
۱۲۵	نتیجه

پولمولوژی^۱ (جنگ شناسی)

جنگ بی تردید شگفت‌انگیزترین پدیده اجتماعی است. اگر جامعه‌شناسی آن گونه که «دور کم»^۲ گفته است «بیان تاریخ به صورتی دیگر» باشد، می‌توان گفت که جنگ آفریننده تاریخ است. درواقع، تاریخ صرفاً با شرح کشمکشهای مسلحانه آغاز شده و بعید است که این پدیده زمانی کاملاً از میان برود؛ زیرا جنگها به هر حال مشخصترین مبادی تاریخ، و درعین حال، مرزهایی هستند که مراحل مهم حوادث را از یکدیگر متمایز می‌کنند. تقریباً تمام تمدنهای معروف در اثر جنگ از بین رفته‌اند. تمام تمدنهای جدید نیز با جنگ پا به عرصه وجود نهاده‌اند. سیادتهایی که هر از چندگاه يك بار،

(۱) "Polemologie" (ترکیب واژه‌هایی یونانی Polemos به معنای جنگ و Logos به معنای بررسی و شناسایی): کلاً به معنای علم جنگ، مطالعه شکلهای، علتها، نتیجه‌ها، و عملکردهای جنگ به عنوان يك پدیده اجتماعی. این واژه در سال ۱۹۴۶ توسط گاستون بوتولدر کتاب «صد میلیون برده» پیشنهاد شده است (لاروس ماهانه شماره ۴۰۱ صفحه ۱۱).

(۲) Emile Durkheim (۱۸۵۸ - ۱۹۱۷)، جامعه‌شناس معروف فرانسوی و یکی از پایه‌گذاران مکتب جامعه‌شناسی فرانسه-م.

نوعی جامعه خاص را در صدر جوامع بشری قرار می دهند، زاده جنگند و مشروعیت خود را از آن می گیرند.

جنگ در عین حال یکی از عوامل اصلی تقلید جمعی است که در تغییرات اجتماعی نقش بسیار مهمی ایفا می کند. جنگ بسته ترین جوامع را وامی دارد تا دیر یا زود دروازه های خود را بگشایند: مانند چین، ژاپن، یا مراکش در طول قرن اخیر. جنگ احتمالا نیرومندترین و مؤثرترین شکل تماس تمدنهاست. جنگ انزوای روانی را بزوراز بین می برد و حتی در نوع پوشش نیز تأثیر می گذارد. از روی برش لباس نظامیان می توان فاتح حقیقی جنگی را که سالها پیش در گرفته تشخیص داد: بعد از ناپلئون، از لباسهای نظامی فرانسوی تقلید می کردند، پس از سال ۱۹۱۸، از لباسهای نظامی انگلیسی و امروز، از لباسهای نظامی امریکایی و روسی.

خلاصه، جنگ از تمام شکلهای تحول حیات اجتماعی، مهمتر است: جنگ نوعی «تحول شتابان» است.

بنابراین شاید تعجب کنید که چرا تاکنون علمی واقعی به نام جنگ شناسی یا «پولمولوژی» به وجود نیامده است.^۳ راستی چرا هیچ محققى به مطالعه عینی ویژگیها و جنبه های عملکردی جنگ، که مهمترین پدیده اجتماعی است، رغبت نیافته است؟ از نیم قرن پیش تاکنون شاهد افزایش آزمایشگاههایی هستیم که به مطالعه سرطان، سل، طاعون، یا تب زرد اختصاص دارند. این آزمایشگاهها مدام افزایش پیدا می کنند و باید هم چنین باشد. اما چرا برای مطالعه جنگ که بتهایی بیش از تمام بلایا و آفات قربانی گرفته و مصیبت به بار آورده است، تاکنون حتی يك مؤسسه تحقیقاتی تأسیس نشده است؟ ارسطو می گوید که علم زاده حیرت است. نخستین چیزی که

(۳) مادر کتاب قبل خود پیشنهاد کردیم که اصطلاح «جنگ شناسی» به مطالعه علمی جنگ - به عنوان يك پدیده اجتماعی - اطلاق شود و بدین ترتیب از علم جنگ، به صورتی که در مدارس و واحدهای نظامی تعلیم داده می شود، متمایز شود.

مانع از مطالعه علمی جنگها می شود این است که پدیده جنگ در عین حیرت انگیز بودن، برای ما بدانقدر عادی است که بسختی می توانیم از آن شگفت زده شویم: پرودون^۱ می گوید، هیچ خواننده ای نیاز ندارد تا به او بگویند که جنگ از لحاظ فیزیکی یا تجربی چگونه چیزی است؛ هرکس تصویری از جنگ دارد، بعضی به سبب آنکه شاهد آن بوده اند، جمعی به علت ارتباطهای عیدیه ای که با جنگ داشته اند، و بسیاری نیز به دلیل آنکه خود مستقیماً جنگیده اند. بنابراین، ابتدا باید باین بداهت کاذب جنگ مبارزه کرد. در این مورد، بداهت ناشی از عادتی روانی است که از بچگی در ما به جا مانده است. تمام پسر بچه ها از سربازان تقلید کرده و جنگ بازی می کنند.

دومین مانع بر سر راه مطالعه علمی جنگ آن است که جنگ ظاهراً به طور کامل به اراده ما بستگی دارد. جنگ آغاز و پایانی دارد و در لحظه ای مشخص با تمام تشریفات سیاسی و مذهبی خاص خود شروع می شود. برای جنگ دلایلی اقامه می شود که از مدتها پیش از طریق بحث و مشورت تدارک دیده شده است. به نظر ما، هر جنگی اگر مستقلاً در نظر گرفته شود، ارادی، قابل اجتناب، و صرفاً معلول تصمیمی که از دیرباز سنجیده و پخته شده است، به نظر خواهد رسید.

این اعتقاد که جنگها کاملاً ارادی و آگاهانه اند، بیگمان از مانعی اصلی سرچشمه می گیرد که بر سر راه مطالعه علمی جنگها قرار دارد. در اینجا می خواهیم از يك «مغلطه حقوقی» صحبت کنیم. با وجود تکذیب مکرر تاریخ، حقوقدانان هنوز جنگ را از مقوله نزاع میان افراد، مشاجره، دوئل، یا کشمکش توأم با فحاشی می دانند. گهگاه نیز می بینیم به تقلید از قراردادهای حقوق خصوصی یا قانون مانع از مطالعه علمی جنگها می شود این است که پدیده جنگ در عین حیرت انگیز بودن، برای ما بدانقدر عادی است که بسختی می توانیم

(۱) Pierre Joseph Proudhon (۱۸۰۹ - ۱۸۶۵) ، نظریه پرداز سوسیالیست فرانسوی . م.

جزا، برای پیمانها، دادگاهها، یا قوانین بین‌المللی طرحایی تهیه می‌شود^۵. عده‌ای می‌خواهند با نوعی آیین نامهٔ انتظامی جلوی جنگ را بگیرند، عده‌ای دیگر ضمن قبول جنگ، می‌خواهند که دقیقاً طبق الگوی قواعد جنگ تن‌به‌تن یا مقررات بوکس و فوتبال، برای جنگ نیز مقرراتی تدوین کنند. طرحهای حکمیت نیز تاکنون حاصلی جز بازنویسی حقوق خصوصی یا حداکثر حقوق خانجانی با تعبیر خاص آن از حکمیت تیولداران در منازعات، مانند دادگاه بارونها، حاصلی نداشته است.

اینها همه مسکنهایی آنی هستند. آخر چطور می‌توانیم دربارهٔ اموری که نمی‌شناسیم قانون وضع کنیم؟ آیا می‌توانیم ادعا کنیم که جنگ را، هرچند به تقریب، می‌شناسیم و می‌دانیم که ماهیت، عملکرد، و نقش آن چیست؟

به اعتقاد ما این راه حلهای موقت هر قدر هم که مشروع و قابل درک باشند، باز مانع اصلی در سر راه مطالعۀ علمی جنگها خواهند بود. ما عجله داریم که درمان را پیش از شناخت بیماری پیدا کنیم و چیزی را پیش از آنکه بشناسیم قبول کنیم.

۵) با وجود این، وضع قوانین و اجرای مجازات، از پیدایش جرم‌شناسی جلوگیری نکرده است.

فصل اول

سیر تاریخی اندیشه جنگ

پیش از تعریف و تعیین حدود پدیده جنگ و تحلیل وجوه مختلف آن، باید نظریه‌های مهمی را که از هنگام پیدایش و منازعه آدمیان درباره جنگ بیان شده و قضاوت‌های مهمی را که در این مورد به عمل آمده خاطر نشان کنیم.

۱ - اساطیر و افسانه‌ها

اگر نظریات انسانهای اولیه درباره تکوین جهان عموماً بیش از آن مبهم است که بتوان اطلاعات دقیقی از آنها استخراج کرد، در عوض، وقتی به تمدنهای تاریخی می‌رسیم، به دو خصیصه مشترک در نظریه‌های تکوین جهان، اساطیر، و افسانه‌ها بر می‌خوریم: اول - جایگاه والایی است که جنگ در آنها دارد، دوم - ستایش عمیق اعمال جنگ و ستیزی است که خدایان بدانها مبادرت می‌ورزند یا آنها را تشویق و حمایت می‌کنند.

از این لحاظ «وال‌هالا»^۱، معبد خدایان ژرمن^۲، بهترین نمونه

۱) Walhalla، اسطوره اسکاندیناوی، جایگاه قهرمانانی که در جنگها کشته شده‌اند. - م.

است. چرا که شمایل‌های آن، جنگاورانی را نشان می‌دهد که پس از نبردی پیروزمندانه جشن به‌پا داشته‌اند. این نیکبختان، زیر نگاه تیزبین «ادن»^۳ خدای جنگ، که پیرامونش را غنایم، بردگان، واسرا گرفته‌اند، در کاسه سر دشمنان شراب می‌نوشند، احتشام آنها رامی‌خورند، غنایم و اموال چپاول شده را، که هر روز دوباره به‌دست می‌آید، بین خود تقسیم می‌کنند «ونهایت لذت، هنگام خوردن دسر در قصر خدا دست می‌دهد» (پوژه^۴)

اگر اساطیر چین مسالمت‌جویانه‌تر هستند و مذهب بودامخالف جنگ، در عوض آیین برهمایی بسیار ستیزه‌جوست. کتابهای مقدس برهمایی سراسر داستان مبارزه خدایان، ارباب انواع، پریان و دیو-هاست، مبارزاتی که انسانها، میمونها، وسایر حیوانات نیزگاه در آنها شرکت می‌جویند. ودا پر است از این داستانها. بخش وسیعی از منظومه‌های حماسی عظیمی چون «رامایانا»^۵ به‌روایت این وقایع اساطیری اختصاص یافته و مشحون از توصیف این جنگها می‌باشد. معابد هندو پوشیده از حجاریهایی است که این مبارزات را نشان می‌دهد و خدایانی نظیر «ایندرا»^۶، «میترا»^۷، «وارونا»^۸، «برهما»^۹،

→
(۲) Panthéon، معبدی در رم، جایگاه خدایان. این معبد در سال ۱۷ پیش از میلاد ساخته شده‌است. -م.

3) odim

(۴) Pierre Puget (۱۶۲۰ - ۱۶۹۴)، مجسمه ساز فرانسوی. -م.
(۵) Ramayana حماسه مقدس هندو که در قرن پنجم پیش از میلاد و قرن پانزدهم پس از میلاد سروده شده و سرگذشت شاه راما را به‌نظم حکایت می‌کند. -م.

(۶) Indra، بزرگترین خدای ودایی، خدای رعد و برق و جنگجویی. -م.
(۷) Mithra الهه بزرگ پارس، فرشته عناصر طبیعت و قاضی مردگان. -م.
(۸) Varouna خدای آسمانی که در اسطوره هندو مقامی همچون میترا دارد. -م.

(۹) Brahma، خدای هندی و آفریننده جهان، خدایان، و موجودات. -م.

«ویشنو»^{۱۰}، «شیوا»^{۱۱}، و الالهه «کالی»^{۱۲} بر روی ارا به‌های جنگی به‌ستیز با یکدیگر مشغولند.

در اساطیر یونانی نیز، «زئوس»^{۱۳} و خدایان جنگجویی مانند «تیتان»^{۱۴} ها، دیوها، و «تیفه»^{۱۵} با هم می‌رزمند؛ «کرونوس»^{۱۶} با «افیونه»^{۱۷} می‌جنگد، «مارس»^{۱۸} را نفاق، ترس، و وحشت احاطه کرده است؛ او به‌لقب «انسان‌کش» می‌بالد. «پالاس»^{۱۹}، همواره زره‌پوش و مسلح به‌زوبین و سپر است. خود «آپولون»^{۲۰} نیز تیرهای مهلك دارد.

در تمام تمدنهای شناخته شده رسم بوده که پیش‌از نبرد و پس از پیروزی - خواه با کشتن اسرا، خواه با بخشش قسمتی از غنائیم جنگی به‌معابد - قربانی فراوان نثار خدایان کنند. آشوریها، مصریها، و آزتکها، هزاران نفر از اسرا را در میان دودکندر و فریادهای شغف سرمی‌بریدند.

تقدیم قربانی به‌پیشگاه خدایان، گاه با عزا داریهای پیش‌از مرگ صورت می‌گیرد. بدین ترتیب، مرگ احتمالی و افتخار آفرین جنگاوران از قبل مجسم شده و مورد تکریم قرار می‌گیرد. اغلب

(۱۰) Vichnou، خدای حافظ جهان که گاهی هم به‌شکل انسان درمی‌آید - م.

(۱۱) Civa، خدای نابودی و حیات بعد از آن - م.

(۱۲) Kali، همسر شیوا و الالهه مرگ - م.

(۱۳) Zeus، خدای بزرگ یونانی، پسر کرونوس و رمنا، خدای صاعقه - م.

(۱۴) Titans، پسران اورانوس. آنان سعی کردند با گذاشتن کوهها بر روی یکدیگر آسمان را تسخیر کنند - م.

(۱۵) Tiphée، الالهه باده‌ها و حرکت ستارگان - م.

(۱۶) Chronos، پدر زئوس، خدای صاعقه بود - م.

(۱۷) ophionée، دیوی است که به دست ساتورن کشته شد - م.

(۱۸) Mars، شخصیت اساطیری رومی، خدای جنگ و کشاورزی - م.

(۱۹) Pallas، اسطوره یونانی، دیو و لقب آتنا - م.

(۲۰) Apollon، خدای روشنائی، هنر، و پیشگویی در یونان باستان - م.

آیین نذر و نیاز و تبرک و تزکیه به این مراسم اضافه می شود. این اعمال برای آن صورت می گیرد که مرگ جنگاوران راحت باشد و روز رستخیزشان به آسانی سپری شود.

یکی از این عزاداریهای عجیب قبل از مرگ که ازدوران کهن به یادگار مانده، عیناً پیش از شروع جنگ در سال ۱۹۴۰ در ژاپن به اجرا درآمد: خلبانان داوطلب جوان، شب پیش از انجام مأموریت انتحاری^{۲۱}، در مراسم عزاداری شرکت می کردند. آنان لباس سفید، یعنی جامه عزا می پوشیدند و بدین ترتیب، به گونه ای نمادین، خود را از تمام علایق دنیوی می پیراستند و صبح روز بعد، در باند پرواز، هریک جعبه کوچکی سفیدی دریافت می کردند که قاعدتاً باید خاکستر ایشان بعداً در آن جای می گرفت.

۲ - عقاید مذهبی درباره جنگ

عهد عتیق. این نکته که هنگام پیدایش «یکتاپرستی»، از بین تمام صفات ممکن (صفاتی که بین خدایان «المپ^{۲۲}» نظیر «ولکانوس^{۲۳}»، «ژنون^{۲۴}»، «مرکور^{۲۵}»، «سرس^{۲۶}»... تقسیم می شد)، صفات رزمندگانی را به خدای واحد نسبت داده اند، شایان توجه است: این خدای واحد «خدای سپاهیان» بود.

جنگ با فرمان مؤکد خداوند آغاز می شود و هیچ امری بدون اراده او تحقق پذیر نیست: «به هیچ وجه نترسید، خداوند باشماست. یهوه، خدای تو بتدریج این اقوام را از پیش روی تو دور خواهد

21) Kamikaze

۲۲) Olympe ، نام چند کوه در یونان . یونانیان باستان اعتقاد داشتند که این کوهها جایگاه خدایان است . -م.

۲۳) Vulcain خدای رومی آتش و کار با فلزات، پسر ژوپیتر و ژنون. -م.

۲۴) Junon، الهه رومی و همسر ژوپیتر. -م.

۲۵) Mercure، خدای رومی تجارت، مسافران، و فرزند ژوپیتر. -م.

۲۶) Ceres، الهه ایتالیایی کشاورزی. -م.

کرد... خدایت آنها را کاملاً نابود خواهد کرد و نام آنها را از صفحه روزگار خواهد زدود.» (سفر تثبیه بابهای ۷-۹)، یا خداوند می گوید: «اگر بنی اسرائیل سرزمین موعود را تسخیر می کند، مشیت و فرمان خداوند چنین خواسته است. خداوند با آتش بر تمامی بشر داوری خواهد کرد و با شمشیر برنده خود انسانها را تنبیه خواهد کرد و تعداد کسانی که خداوند خواهد کشت بسیار است... و مردم چون بیرون آیند اجساد کسانی را خواهند دید که بر من عاصی شده اند...» (اشعیا، باب ۶۶)

اما جنگ همواره برای عبرتها مطلوب نبود. وقتی آنان در برابر سپاهیان بیشمار و نیرومند بیگانه قرار می گرفتند، جنگ جاذبه اش را از دست می داد و روحیه جدیدی پیدا می شد که در صحایف «ارمیا^{۲۷}» و «حزقیال^{۲۸}» نبی انعکاس یافته است: دیگر صحبت از يك جنگ كوچك پر شور بین قبایل و شهرهای كوچك نیست، جنگ به تنبیهی مبدل می شود که از سوی خداوند نازل شده است. «اینك طوفان خداوند، غضب خداوند، با حدت ظاهر می شود و بر سر شیران فرو می ریزد. حدت خشم خداوند تا برآورده شدن تمنیات قلبی اش فروکش نخواهد کرد.» (ارمیا، باب ۳۰)

دنایای اسلامی. در قرآن مجید آمده است که تبلیغ اسلام با شمشیر، وظیفه و تکلیفی دینی است. جنگ يك آرمان است و فرمان خداوند محسوب می شود: با کسانی که به خداوند و روز رستاخیز ایمان ندارند و آنچه را خدا و رسولش حرام کرده حرام نمی دانند، جنگ کنید: و نیز با اهل کتاب که به دین حق نمی گروند بجنگید. با آنان تاهنگامی که به دست خود جزیه دهند و تسلیم شوند بجنگید. (سوره ۹، آیه ۲۹)

۲۷) Jeremie (۶۵۰-۵۸۰ ق.م)، یکی از چهار نبی بزرگ بنی اسرائیل-م.

۲۸) Ezechiel (۶۲۷-۵۷۰ ق.م)، یکی از چهار نبی بزرگ بنی -

اسرائیل-م.

۳ - عقاید فلسفی درباره جنگ

فیلسوفان چینی. فلسفه چینی تنها فلسفه‌ای است که طی قرون متمادی از ستایش جنگ خودداری کرده است. کنفوسیوس با تعجب می‌گوید: «یک ژنرال واقعی، جنگ را دوست ندارد، او نه کینه جوست و نه دستخوش احساسات.»

چینیها تا همین چندی پیش به ضعف نظامی خود می‌بالیدند و با تحقیر جنگ، تمدن خود را از تمدنهای بیگانه برتر می‌دانستند. در سلسله مراتب سنتی چین، سرباز در پایینترین مرتبه، یعنی بلافاصله قبل از دزد، قرار می‌گرفت.

فیلسوفان یونانی. در فلسفه یونان طرز تلقی حقیقتاً جدیدی در مورد مسئله جنگ پیدا نمی‌کنیم. یونانیها به‌طور کلی جنگ را جزئی از مشیت الاهی تلقی می‌کنند. به‌نظر «هراکلیتوس»^{۳۸} جنگ ابزار مشیت الاهی است، چرا که انسانها و خدایان را طبقه بندی می‌کند: «جنگ ما در همه امور است. بعضی اشخاص را به مقام خدایی می‌رساند و برخی دیگر را به صورت بردگان یا انسانهای آزاد در می‌آورد.» افلاطون و ارسطو که جنگ را نمی‌ستایند و حتی گاه آن را محکوم می‌کنند، مشروعیت جنگ را - خواه به شکل تهاجمی و خواه تدافعی - موقعی که برای حفظ «دولت شهر»^{۳۹} ضرورت داشته باشد، می‌پذیرند. هر دو نفر جنگ را عملی مثبت و غیر قابل بحث تلقی می‌کنند. دولت شهر قبل از هرچیز سازمانی دفاعی و دژی جمعی است.

فلاسفه جدید - کانت. اگرچه محکومیت فعالیت‌های جنگی لاجرم از «اوامر مطلق» سرچشمه می‌گیرد، با وجود این، کانت از ویژگی انتزاعی چنین محکومیتی آگاه است و شرایط عملی استقرار

۳۸ Heraclite (۵۴۰-۴۸۰ ق.م.)، فیلسوف یونانی - م.

صلح را با دقت خاصی برمی‌شمارد. کانت در طرح صلح دائمی^{۴۰} اصولی را تعریف می‌کند که به اصول پیشنهادی «ویلسون»^{۴۱} در جامعه ملل بسیار نزدیک است. به علاوه او پیشنهاد می‌کند که تصمیم درباره جنگ یا صلح تابع شهروندان باشد.

کانت پس از تشریح اینکه اندیشه صلح دائمی، تمام آن تناقضات خاص مفهوم ابدیت و ازلت را داراست، نتیجه می‌گیرد: «استقرار صلح دائمی مقدور نیست، اما می‌توان بینهایت بدان نزدیک شد.»

هگل. او را معمولاً در زمره ستایشگران بی‌آزم خوشونت و جنگ می‌دانند. برخی سخنان افراطی هگل را می‌توان به نحوی توجیه کرد و گفت که او واقعیتی را بدون آنکه تایید کند، اذعان می‌دارد. ولی شك نیست که او از خصیصه «متهدن کننده» خوشونت دفاع می‌کند. خوشونت لحظه‌ای است که دولت به اوج خود آگاهی می‌رسد. هگل ناپلئون را تا موقعی که شکست نخورده بود می‌ستود و او را «تجلی روح عام در سیمای مردی سلحشور»^{۴۲} می‌دانست.

جنگ برای هگل ضرورتی ناپسند است که با تحقق «روح مطلق» پایان خواهد گرفت. هگل خیلی راحت تن به قضا و قدر داده، در برابر ضرورتی که فاتحان مجسم می‌کنند سرفرو می‌آورد و علاقه عجیبی به راه‌حلهای مصیبت‌بار دارد.

ژوزف دومستر^{۴۳}. وی برای جنگ فلسفه‌ای تدوین کرد که در حال حاضر تقریباً جنبه کلاسیک دارد. بعضی از سخنان بسیار شاعرانه او شهرت یافته‌اند. امروزه نیز هر از چندگاه شاهد شکوفایی دوباره نظریات او هستیم. اساس نظریه وی عیناً در عبارات زیر آمده است:

40) *Projet de paix Petpetuelle.*

41) Thomas Woodrow Wilson (۱۸۵۶-۱۹۲۴)، رئیس‌جمهور امریکا در جنگ جهانی اول -م.

42) *Esprit Universel a Cheval*

43) Joseph de Maistre (۱۷۵۲-۱۸۲۱)، نویسنده و فیلسوف فرانسوی-م.

وقتی روح انسان، نیروی خود را در اثر رفاه، بی‌ایمانی، و گناه که از عوارض افراط در مدنیت است، از دست بدهد، تنها با ریختن خون می‌تواند نیروی دوباره به دست آورد. ثمرات حقیقی سرشت انسانی، هنرها، علوم، اقدامات برجسته، مفاهیم متعالی، و فضایل مردانه بویژه در شرایط جنگ متجلی می‌شوند. گویی خون‌کود این گیاهی است که نبوغ نام دارد.

در ارزش فوق‌العاده‌ای که آدمیان برای افتخارات نظامی قائل شده‌اند، چیزی اسرار آمیز و غیرقابل وصف وجود دارد... بنابراین، جنگ فی‌نفسه ملکوتی است، چرا که قانون خلقت است... انسان دست الاهی را در هیچ کجای دیگر همچون صحنه جنگ احساس نمی‌کند.

نیچه. «طالبان زور در روابط بین‌المللی»^{۴۴} معمولاً به او استناد می‌جویند. درحقیقت، آثار نیچه سرشار از عبارتهایی است که در تمجید جنگ نگاشته شده‌اند: «شما باید صلح را مانند ابزاری برای جنگهای جدید دوست بدارید و کوتاه مدت‌ترین صلح را انتخاب کنید... شما می‌گویید که انگیزه خوب جنگ را مشروع می‌کند، من به شما برادران می‌گویم: جنگ خوب هرانگیزه‌ای را مشروع می‌کند...» رنجهای جنگ، برای او مکتبی عالی به حساب می‌آیند: «جنگ باید بیرحمانه و عاری از ترحم باشد تا نتیجه قطعی حاصل شود. تهور و سنگدلی، دلاوری، خدعه، نیرنگ، هشیاری، و دریک کلام، قدرت، تنها فضیلت‌هایی هستند که در جنگ پسندیده‌اند.» تسلیم در برابر تنعم و رفاه، مانع بزرگی انسان است. باید رنج کشیدن و مردن را آموخت: «جنگ و شهادت خیلی بیش از نوع دوستی، منشأ تحولات بزرگ بوده‌اند... جنگ آزمون خوبی است، تنها مسابقه‌ای است که بیطرفانه و عادلانه می‌باشد یا به بیان درست‌تر تنها رقابت ممکن است.» باید به تبعیت از گزینه به جنگ توسل

جست و به عقل تسلیم نشد، چرا که «غریزه همیشه انسان را به سوی چیزی سوق می‌دهد که زندگی را فعالتر می‌کند.»

با اینهمه، ایهام زبان شاعرانه نیچه غالباً به گونه‌ای است که انسان از خود می‌پرسد که آیا او، هنگام ستایش از جنگ، به مبارزات مغنوی به اندازه مبارزات مادی نظر نداشته است؟ زیرا نیچه در آثار خود روحیه غلام صفتی و تشریفاتی را که در سنت پان‌ژرمنیسم وجود دارد، شدیداً مورد حمله قرار می‌دهد.

نفی کنندگان. اینها دو گروه هستند. گروهی از ستایش کنندگان جنگ انتقاد می‌کنند و می‌کوشند تا نشان دهند که جنبه تخریبی و ارتجاعی جنگ بمراتب از جنبه‌های مثبت آن بیشتر است. گروه دیگر مانند «اراسم^{۴۵}»، «رابله^{۴۶}»، و بویژه فلاسفه قرن هجدهم فرانسه — به استثنای ژان ژاک روسو — می‌کوشند تا با معرفی جنگ به مثابه حادثه یا رویدادی مضحك و ابلهانه، جنبه‌های مقدس آن را بازستانند. آنان بیش از توجه به اصل موضوع به هجو جنگ می‌پردازند. دیدگاه مشهور، جامع، و تمام نمای ولتر را در باره جنگ می‌شناسیم: «در زمانی که باشما سخن می‌گویم، صدهزار نفر از هموعان مکلائی دیوانه ماه صدهزار حیوان دستار به سر دیگر را برای چند وجب خاک می‌کشند... مقصود تنها دانستن این موضوع است که این چند وجب خاک به کسی به نام سلطان تعلق خواهد گرفت یا به یک نفر دیگر که معلوم نیست چرا قیصرش می‌نامند... تقریباً هیچ‌یک از این حیوانات، آن حیوانی را که به خاطر او گلوی دیگران را می‌درد هرگز ندیده است.»

۴ — عقاید اخلاقی و حقوقی در باره جنگ

همان‌طور که هیچ جامعه‌ای عملاً، هرچقدر هم که ابتدایی باشد، بدون نظریه حقوقی نیست، جنگ هم نمی‌تواند بدون قواعد مبهم یا

۴۵ Erasmе (۱۴۶۹-۱۵۳۶)، انسان‌گرای هلندی -م.

۴۶ François Rabelais (۱۴۹۴-۱۵۵۳)، نویسنده فرانسوی -م.

مشخصی که شروع و خاتمهٔ مخاصمات را توجیه کند، صورت پذیرد. رم باستان. حقوق جنگ از همان آغاز تاریخ رم باستان وجود داشته است. این حقوق اساساً تشریفاتی است و مجمع خاصی از کشیشان^{۴۷} برای اجرای دقیق قواعد نظارت دارد. مهم این بود که جنگ مطابق عرف اعلان شود، انگیزه و موضوع جنگ اهمیت کمتری داشت. اگر اعلان جنگ به شکل صحیحی صورت بگیرد، جنگ عادلانه محسوب می شود. بی توجهی به آیین اعلان جنگ، جنگ را غیر عادلانه جلوه می داد، چنان جنگی شوم بود و به ناکامی و بدبختی می انجامید. قتل عام مغلوبان و فروش بازماندگان به عنوان برده، يك اصل وقاعده بود.

«سیلا»^{۴۸}، با آرامش خاطر، چهار هزار زندانی «سامنیت»^{۴۹} را در «شان دومارس»^{۵۰} قتل عام کرد. همهٔ مردم در «رگیوم»^{۵۱} از دم تیغ گذشتند. رومیها در جنگهای «پونیک»^{۵۲} اردوگاه «آسدروبال»^{۵۳} را تصرف کردند و همهٔ کارتاژیها را به قتل رساندند. و اهالی «گل»^{۵۴} آنان را که مست روی کاه خوابیده بودند، از دم تیغ گذراندند.

47) Les Feciaux

- ۴۸) Lucius Cornelius Sylla (۱۳۸-۷۸ ق.م.) دولتمرد رمی .
وی در سال ۸۸ ق.م. کنسول شد و نقش قاطعی در جنگ مزبور داشت.م.
۴۹) Samnites ، مردمی ایتالیایی نسب از نژاد سابین که به دست رومیها نابود شدند . م .
۵۰) le champ de mars ، سرزمین وسیعی در فرانسه امروز.م.
۵۱) Rheggium نام ناحیه ای است.م.
۵۲) Puniques نام جنگهایی است که بین رم و کارتاژ در گرفت و به نابودی کارتاژ انجامید .م.
۵۳) Asdrubal ، نام شش نفر از فرماندهان نظامی کارتاژ، آخرین نفرشان در قرن دوم ق.م. به دست رومیها از پا درآمد.م.
۵۴) Gaulois ، مردمانی که در دو طرف کوه آلپ زندگی می کردند . بخشی از آنها در فرانسه و بخشی دیگر در ایتالیای امروز زندگی می کردند.م.

دربارهٔ کشورهایی که مغلوب رمیها می‌شدند باید گفت که به صورت‌های متفاوتی به اطاعت درمی‌آمدند. قاطعترین حقوق کشور-گشایی در تسلیم داوطلبانه ناشی می‌شد و مغلوب تایید می‌کرد که: «من خودم، شهرم، زمینم، آبی‌را که جاری است، خدایان مورد پرستشم، معابدم، اموالم، و تمام آن چیزهایی را که به خدایان تعلق دارد به مردم رم تقدیم می‌کنم.»

رمیها برای جنبه‌های حقوقی و صوری قراردادهای اهمیت فراوانی قائل بودند «ویکو»^{۵۵} می‌گوید: «مفاد احکام جنگی بدقت رعایت می‌شد، برحسب مفاد قراردادهایی که منعقد می‌شد، مغلوبان یا تیره‌بختانه ازپا درمی‌آمدند یا با خوشحالی خشم و غضب فاتح را از خود دور می‌کردند.»

کارتاژیها در حالت اول قرار داشتند: قراردادی که با رمیها داشتند حفظ حیات، اموال، و شهرشان را تضمین می‌کرد. این مورد آخر به حفظ خود شهر و ابنیهٔ آن مربوط می‌شد که در اصطلاح لاتین «اربس»^{۵۶} نامیده می‌شد. اما چون رمیها در این قرارداد اصطلاح سیویتاس^{۵۷} را که به معنای مجموع شهروندان یا جامعه است، به کار برده بودند، وقتی دیدند که کارتاژیها سواحل دریاراترک نمی‌کنند و برای زندگی به خشکی نمی‌آیند، خشمگین شدند و آنها را شورش نامیدند و سپس شهرایشان را نابود و به خاکستر مبدل کردند، و بدیهی است که مطابق حقوق جنگ پیکار خود را ناعادلانه نمی‌دانستند.

حقوق جنگ در تورات و انجیل. «موسی بن میمون»^{۵۸} این حقوق را به کاملترین صورت بیان کرده است، گرچه نظر او آشکارا تحت تأثیر رویدادهای دوران حیاتش یا به عبارت دیگر، تحت تأثیر

۵۵) Giabattista Vico (۱۶۶۸ - ۱۷۴۴)، مورخ و فیلسوف ایتالیایی. -م. 56) Urbs 57) Civitas

۵۸) Moise Maimoni de (۱۱۳۵ - ۱۲۰۴) پزشک، فیلسوف، و فقیه یهودی. وی تلاش کرد تا بین ایمان و خرد آشتی برقرار کند. -م.

جنگهای فئودالی و مذهبی که به صورت ادواری بین دولتهای مسیحی و مسلمان رخ می داد، قرار گرفته است.

درموقع تهاجم مسلحانه دشمن تمام مردم باید بجنگند ولی در جنگهای تجاوزکارانه فقط داوطلبان شرکت می کنند. بدین ترتیب، این فیلسوف قرون وسطی مسئله «اعتراض وجدانی»^{۵۹} را - پیش از آنکه چنین اصطلاحی باب شود - مطرح ساخته است.

موسی بن میمون می گوید: «دو نوع جنگ وجود دارد: جنگهای ضروری و لشکرکشیهای داوطلبانه. جنگهای نوع اول برای دفاع از سرزمین ملی، و جنگهای نوع دوم برای کشورگشایی. در نوع اول، شاه با استفاده از اختیارات خود وارد جنگ می شود؛ در نوع دوم، رضایت و تصویب «سان هدرن»^{۶۰} برای شاه لازم است.» حتی در این صورت نیز همه شهروندان ملزم به شرکت در مخاصمات نیستند. دلایل بسیاری برای معافیت از جنگ وجود دارد که در بندهای مختلف سفر تثنیه بر شمرده شده اند. هرکس که تاکستانی ایجاد کرده، یا خانه ای ساخته یا زن جدیدی گرفته باشد به مدت یک سال از خدمات جنگی معاف می شود. و بالاخره، پیش از شروع جنگ خارجیها به راه می افتادند و جار می زدند که هرکس از جنگ وحشت دارد یا آن را غیر عادلانه می داند بهتر است صفوف ارتش را ترک کند.

پیش از شروع جنگ باید در جهت اصلاح و آشتی اقدام به عمل آید. این اقدام بیشتر حالت اتمام حجت دارد و حتی با بعضی شروط مذهبی همراه است: «به هیچ دشمنی نمی توان حمله کرد، مگر آنکه قبلا او را برای تنظیم قرارداد صلح به مذاکره دعوت کنید.» (سفر تثنیه، باب ۲۰، آیه ۱۰)

اگر مخاصمه آغاز شد، بعضی اصول اعتدالی باید محترم شمرده شوند: «کشتن زنان و کودکان در زمان غارت شهر، ممنوع است.»

59) Objecteurs de Conscience

۶۰. Sanhedrim. دادگاه یهودیان کهن در اورشلیم که درباره امور جنایی و اداری قضاوت می کرد. - م.

(سفر تثنیه، باب ۲۰ آیه ۱۴). و سرانجام اینکه اگر شرایط صلح پذیرفته شود، هیچ دشمنی مستحق مجازات مرگ نیست. (سفر تثنیه باب ۲۲).

قرون وسطی. پس از يك دوره سفاکی بی وقفه، بتدریج وبه برکت شکیبایی و سرسختی کلیسا، شاهد تدوین حقوق مردم هستیم. این حقوق، با آنکه غالباً مورد تجاوز قرار می گیرد، خدمات غیرقابل انکاری نیز انجام می دهد.

حقوقدانان و اخلاق گرایان. این گروه بی آنکه وقت خود را صرف چرایی، چگونگی، یا ماهیت جنگ کنند، در پی تدوین مقررات و قواعدی هستند که جنگها را به سوی نوعی اعتدال بکشد.

بی تردید مهمترین این مقررات، «مقررات روزهای حرام»^{۶۱} است که در قرن یازدهم تدوین شد و قبل از هرچیز سلاح برگرفتن را از شبانه شب تا دوشنبه صبح ممنوع می کرد تا همه بتوانند وظایف و تکالیف مذهبی خود را انجام دهند. این تصمیم بعدها به پنجشنبه تا دوشنبه تعمیم یافت. بعدها تعلیق خصومتها در دوران «آوان»^{۶۲}، «کارم»^{۶۳}، و «پانتکوت»^{۶۴} مورد قبول واقع شد. خشونت و تجاوز در این ایام، تکفیر به دنبال داشت.

جنگ کوچک بین گروههای همزبان و دارای تمدنهای مشابه، به ایجاد قراردادهای کمک می کرد. به همین دلیل، در دوران فتودالی

۶۱) Treve de Dieu، معارهای ممنوعیت جنگهای فتودالی در طول چند روز هفته که در قرن دهم و یازدهم میلادی تنظیم شده بود. - م.

۶۲) Avent، زمانی که کلیسای کاتولیک برای تدارک عید نوئل در نظر گرفته بود و چهار یکشنبه قبل از عید را شامل می شد. - م.

۶۳) Carême (چهلین روز)، برای کاتولیکها ایام روزه داری، برهیز، و ریاضت برای توبه محسوب می شد. - م.

۶۴) Pentecate (پنجاهمین روز)، این روز یادآور نزول فرامین به حضرت موسی است. مسیحیان این عید را پنجاه روز پس از عید پاک جشن می گیرند و معتقدند که روح مقدس در این روز بر حواریون نازل شد. - م.

اروپا، شاهد رشد مبانی حقوق جنگ هستیم. جنگ گسترش می‌یابد و به بازی شاهزادگان و ورزش خطرناکی مبدل می‌شود که خاص اشراف است. در این قبیل جنگها بسیار رجز می‌خوانند، اما کم می‌کشند. مقررات متعددی جنگ را در مجرای خاصی هدایت کرده و به آن حالتی نزاکت‌آمیز و درعین حال نمایشی می‌دهد. جوشن، زره، و کلاهخود بدون منفذی که برتن جنگجویان بود باعث می‌شد که — بی آنکه صدمه زیادی به یکدیگر بزنند — سروصدای زیادی ایجاد کنند.

ماکیاولی. تمام مردم با دستورالعملی که نظریه ماکیاولی را خلاصه می‌کند آشنا هستند: «هرجنگی به محض آنکه ضروری تشخیص داده شود، عادلانه می‌شود.» ماکیاولی بویژه طرفدار «جنگ پیشگیرانه» است. به نظر او، تنها این نوع جنگ، حقیقتاً خردمندانه است.

ماکیاولی خود این «ضرورت» را با کمی ابهام توضیح داده است: «باید از وطن — خواه با بی‌آبرویی و خواه با افتخار — دفاع کرد. تمام وسایل برای دفاع خوب هستند.» و برای آنکه از وطن به نحو شایسته دفاع شود، غالباً باید در حمله پیشدستی کرد: «رمیها قبلاً اشکالات و موانع «آینده» را پیش‌بینی می‌کردند و متناسب با شرایط تدارک می‌دیدند و برای اجتناب از جنگ هرگز نمی‌گذاشتند که اوضاع وخیم‌تر شود. رومیها می‌دانستند که جنگ غیرقابل اجتناب است، لیکن به نظر آنها همواره پیشی گرفتن بردشمن جنگ را به تأخیر می‌انداخت.»

ماکیاولی با عباراتی روشن نظر خود را در باره مقررات بشری بیان می‌کند: «یک شاهزاده... نمی‌تواند تمام فضایل را بدون اعمال تنبیه رعایت کند، زیرا ضرورت حفظ خویش غالباً او را می‌دارد تا به مقررات بشری، نوع دوستی، و مذهب تجاوز کند.» پس از ماکیاولی و تا آغاز قرن نوزدهم، نظریات مثبت دیگری بجز عقیده فقها و حقوقدانها وجود ندارد.

کلاوزویتس^{۶۵}. او به عنوان تحلیل گر جنگ، هدفها، وسایل، و تمام جنبه های آن شهرت یافته است. کلاوزویتس مشاهده گراست و مشاهدات بیرحمانه او بندرت درباره امور فضاوت می کند. با این حال، مانند مارکس و داروین، او یکی از جالبترین چهره های قرن نوزدهم است. به نظر کلاوزویتس، وسعت فداکاریها در جنگ، توجیه عقلانی جنگ است: بنابراین، باید با تمام وجود و به طور کامل جنگید. در جنگ، دشمن است که فرمان می دهد، بنابراین، باید همواره برای پیشی گرفتن در فداکاری آماده بود. وی می گوید، وجود يك طبقه جنگجو ضروری است، اما تربیت سربازان بمراتب ضروریتراست. «زیرا، روحیه نظامی شاید بابعضی سنتها یا قوانین حفظ شود، اما تنها جنگ می تواند چنین روحیه ای را ایجاد کند.» تفوق سیاسی یکی از اصول مهم مورد قبول کلاوزویتس است: به نظر او ارتش تنها يك وسیله است. «درواقع، جنگها... تبلور و تجلی سیاست هستند. سیاست را نباید تابع جنگ کرد، این کار اشتباه است، چرا که عامل سیاسی جنگ را برپا داشته است. عامل سیاسی دارای توان ادراک است: جنگ فقط ابزار سیاست است و نه برعکس. بنابراین، تنها راه این است که دیدگاه نظامی تابع دیدگاه سیاسی باشد.» ارتش ابزار سیاست به شمار می رود و اهمیت فراوانی دارد، چون روحیه اجتماعی در جنگ بهتر از هرجای دیگر تجلی پیدا می کند: «جنگ در دامن سیاست يك دولت رشد می کند و اصول آن مانند خصوصیات فردی که در جنین وجود دارد، در سیاست دولت نهفته است.» بنابراین «باید با تمام قدرت ملت جنگید.» بدینسان، کلاوزویتس مشخصات يك جنگ کامل را برمی شمارد: و اتفاقاً به همین دلیل است که «جنگ عمل خشونت آمیزی است که شدت آن تا بینهایت ادامه پیدا می کند... شرکت در محاصره ای که احتمال پیروزی طرفین در آن یکسان است، بلاهتی خطرناک

۶۵ Karl Von Clausewitz (۱۷۸۰ - ۱۸۲۱) ، ژنرال و نظریه پرداز امور نظامی . او پروسی است و پس از جنگ علیه ناپلئون يك آکادمی نظامی در برلین ایجاد کرد.

می باشد... گرایش به نابود کردن دشمن، اساس اندیشه جنگ است: پیروزی با نابودی دشمن مترادف است...»

۵ - نظریات جامعه شناختی

همه این نظریات يك اصل مشترك دارند و آن اینکه جنگ را يك پدیده «طبیعی» - به مفهومی که دورکم آن را به کار می برد - زندگی انسانها در نظر می گیرند. باین حال، این نظریات از لحاظ نحوه پیش بینی آینده با یکدیگر فرق می کنند: به طور کلی، دسته ای - که ما آنها را «خوشبینان» می نامیم - عقیده دارند که جنگها زاده ساختار اجتماعی هستند و باید امیدوار بود و پیش بینی کرد که روزی این ساختار دگرگون شود. گروه دیگر «بدبینان» معتقدند که جنگ پدیده ای است ابدی و غالباً مفید.

نظریات خوشبینانه - «سن سیمون». طبق این نظریات، با شروع دوره صنعتی، جنگها نیز پایان خواهند یافت: «صنعت دشمن جنگ است، دستاوردهای صنعتی را دستاوردهای نظامی از میان می برند.» در دوران کهن مردم می جنگیدند و بعد از جنگ بردگانی به دست می آوردند و از آنها در جهت بهبود زندگی خود استفاده می کردند. حال آنکه مردمان جدید خود تولید می کنند. بنابراین، جنگ یا صلح به صنعت وابسته است. نظام صنعتی که در آن افراد از ثمره تولید خود استفاده می کنند، در اثر تحولی تاریخی جانشین نظام فئودالی و نظامی می شود که امکان بقا در آن کم و بیش مستقیماً بر غارت استوار است.

اگوست کنت. او که در ابتدا با سن سیمون همکار بود، از او بسیار فراتر رفت و نظریات سن سیمون را توسعه داد. کنت نیز بر تمایز بین مرحله نظامی و مرحله صنعتی تأکید می ورزد. فعالیت بشری تنها دوهدف دارد: کشور گشایی و تأثیر بر طبیعت یا به عبارت دیگر بر تولید؛ «هر جامعه ای که برای رسیدن به این یا آن هدف دقیقاً سازمان نیافته باشد، تنها جمعیتی سرگردان و بی هویت است. نظام

کهن هدفی نظامی داشت و نظام جدید هدفی صنعتی دارد.» کنت به موازات «قانون سه مرحله‌ای» خود قانونی در مورد تحول جنگ وضع می‌کند: اول، جنگ برای جنگ و در صورت نیاز جوامع اولیه قادر نبودند نظم را در هیچ مکتب دیگری جز در مکتب جنگ بیاموزند. جنگ برده‌داری را آسان کرد و با این عمل، صنعت را به وجود آورد؛ بنابراین، نظامیگری امری غیرقابل اجتناب و ضروری بود. دوم، جنگ وجود دارد، اما به نظام صنعتی نوپا وابسته است و به موازات رشد صنعت توسعه پیدامی‌کند. (کنت تلفات جنگهای جدید را کمتر از جنگهای قدیم می‌داند. چرا که به نظر او در حال حاضر همه مردم به طور قاطع در جنگها شرکت نمی‌کنند. او همچنین معتقد است که با جانشین شدن ارتش دائمی به جای چریکها و جنگجویان فئودال، روحیه نظامی ضعیف می‌شود). سوم اینکه صنعتی شدن سرانجام موجب نابودی جنگها می‌شود.

این پیشگوییها و پیشگوییهای اسپنسر را، که حداقل در روزگار ما خلاف آنها کاملاً ثابت شده است، جز با ریشخندی دردناک نمی‌توان مطالعه کرد. به نظر می‌رسد که در روزگار ما پیدایش صنعت باعث گسترش جنگ شده و همه مردم در جنگ درگیر می‌شوند. صنعت به خدمت نظامیگری در آمده و هر روز بیش از پیش در خدمت جنگ و تدارک آن درمی‌آید.

هربرت اسپنسر. اونیز مانند کنت خدمات جنگ را در شکل‌گیری جهان ونیز رهاوردهای مصیبت‌بار آن را مورد توجه قرار می‌دهد. همه چیز در خدمت این هدف است: در یک جامعه نظامی، افراد پشت جبهه مجبورند که زندگی رزمندگان را تأمین و با این عمل آنان نیز به جنگ کمک کنند. سنخ نظامی، اگرچه در قیاس با سنخ جامعه صنعتی در مقام پایینتری قرار دارد، با وجود این به همان اندازه ضروری است، چرا که سلاح بر ابزار مقدم بوده و اگر بدون سلاح نمی‌بود، هیچ ابزاری به وجود نمی‌آمد. شکل‌گیری جهان به صورت دولتها یا به عبارت دیگر جوامع بزرگ، تنها با قدرت و بتدریج میسر شده است. بدون

کاربرد قدرت، جهان به صورت گروههای قبیله‌ای و چادر نشین باقی می‌ماند و جوامع بزرگ جدید که برای رشد علوم و صنایع مناسب هستند، به وجود نمی‌آمد.

خلاصه نظر اسپنسر چنین است: مادام که بربریت و تمدن اولیه وجود دارد، وظیفه جنگ نابودی جوامع ضعیف و حذف ضعیفا از جوامع قوی است. اما وقتی جامعه به درجه‌ای از تحول دست یافت، جنگ به سرچشمه عقب ماندگی مبدل می‌شود، چرا که «قاعدتاً خوش بنیه‌ترین و نیرومندترین افراد انتخاب شده و در معرض خطر مرگ قرار می‌گیرند و افرادی که از لحاظ جسمی ضعیف‌ترند برای زاد و ولد باقی می‌مانند.»

تارد^{۶۶}. به نظر او جنگ «يك روش مصیبت‌بار و غیرابدی جدل اجتماعی است.» جنگ محصول دو قیاس جمعی است که با هم در کشمکشند: «اراده‌های متراکم دو ملت است که سرانجام در دوارتش علیه یکدیگر می‌جنگند.» و برای حل این تناقضات در جنگ فقط يك شرط وجود دارد: «وقتی در آن واحد، برای تعدادی از مردم مسئله‌ای مطرح می‌شود، همه کسانی که خواست مشترکی دارند برای رسیدن به آن تلاش می‌کنند و همزمان نسبت به این همانندی و وحدت آگاهی پیدا می‌کنند.»

اما جنگ فی‌نفسه چیزی نمی‌آفریند: «هیچ پیکار بزرگی موجد پیشرفت قاطع در فن نظام نبوده است!... پیشرفت در تمام زمینه‌ها نه‌ثمره مبارزه، رقابت، یا حتی مباحثه، بلکه محصول اندیشه‌های جالبی است که در مغزهای هوشمند و برجسته زمان خود بارور شده‌اند. پیشرفت در تمام زمینه‌ها، محصول اقتباس است نه برخورد.» پیشرفت فن نظام نتیجه «مخاصمات نیست، بلکه مدیون اختراعات اساساً صنعتی، هنری، و غیره است. جنگ نه موجب این اختراعات شده و نه آنها را تسهیل کرده است، بلکه برعکس مانع از

۶۶) Gabriel de Tarde (۱۸۴۳-۱۹۰۴)، جامعه شناس فرانسوی. م.

تکامل آنها شده است. جنگ تنها فکر استفاده از اختراعات مذکور را در زمینه تسلیحات و تاکتیک القا کرده است... نبردهای دریایی دوران باستان و قرون وسطی تعداد بیشماری از ناوگانهای دریایی را نابود کرد، بدون آنکه تحولی در انواع رزمناوها به وجود آورد. اما خود جنگ «تقریباً به اندازه کار و بیش از عشق، هنرهای زیبا، و بسیار بیشتر از جنایت تحول یافته است. در هر دوره، جنگ کاملاً دگرگون می شود: خواه از نظر وسایل جنگی و خواه از لحاظ هدف جنگ.»

مارکس و مارکسیستها. اگر بخواهیم نظریات مارکس و پیروانش را در باره جنگ خلاصه کنیم، قبل از هر چیز به یک اندیشه اساسی برمی خوریم که پایه پیشگویی گراکوس بابوف^{۶۷} بود: «تنها یک جنگ ابدی وجود دارد، جنگ فقرا علیه ثروتمندان.» این همان جنگ ابدی و دائمی طبقاتی است.

دومین موضع مارکسیسم درباره جنگ، پذیرش نظریه «جنگ انصرافی»^{۶۸} ماکیاولی، و ترکیب آن با مفهوم فریب از دیدگاه ولتر است. طبقات حاکم بر تحریک احساسات و هیجانات ملی و مذهبی، مردم را از مبارزات طبقاتی منصرف می کنند. در آن زمان، مکتب مارکس - برعکس مکتب پرودون - انترناسیونالیست و ضد نظامیگری بود.

علاوه بر این عقاید، خود جنگ نیز توجیه می شود و آن توجیه متعارف سوسیالیستهاست که طبق آن منشاء تعارضات و کشمکشهای مسلحانه رقابتهای اقتصادی می باشد. این دیدگاه بسیار مهمی است که یکی از جنبه های اساسی و غیرقابل تفکیک برخورد های مسلحانه را برجسته و آشکار می سازد.

۶۷) Gracchus Baboeuf (۱۷۶۰ - ۱۷۹۷)، انقلابی فرانسوی - م.
۶۸) La Guerre de diversion، منصرف کردن دشمن از حمله به جایی با اقدام به تعرض در جایی دیگر. - م.

نظریات «بدبینانه». در میان بانیان این نظریات بهمدیجه سرایان حقیقی برمی خوریم که با خوشحالی پیشگویی می کنند که جنگ رفته رفته بزرگتر و زیاتر خواهد شد. «ار.اس. اشتاینمتر»^{۶۹} مدافع علمی جنگ از جمله آنان است: «جنگ از بین نخواهد رفت و نباید هم از بین برود.» اشتاینمتر تقریباً همان حرف هگل را می زند: «درجنگ، پیروزی همواره زاده بنيه واقعی ملتها بوده است.» جنگ شیوه اساسی انتخاب اصلح جمعی است. این شکل انتخاب اصلح به بشریت اختصاص دارد و در نتیجه: «جنگ سنگ محک ملتهاست. ما نمی توانیم برای ضعا دل نسوزانیم، ولی به هر حال اقویا جای آنان را خواهند گرفت.»

«ایزوله»^{۷۰}، می خواهد ثابت کند که قدرت با فضیلت مترادف است. پس، به عقیده او، ضعا، یعنی کسانی که فاقد اخلاق هستند، با جنگ از صحنه روزگار محو می شوند. بنابراین، جنگ الزاماً اخلاقی است. عامل کنش متقابل و وحدت، موجب تحول سازواره ها، ورشد شعور اجتماعی، علمی، صنعتی، و اخلاقی انسان است.

تحسین «ژرژ سورل»^{۷۱} مانند تمجید نیچه از جنگ یا به عبارت درست تر از مبارزه، تا حد زیادی ناشی از نفرتی است که او نسبت به اخلاق مسیحی دارد، اخلاقی که به نظر او بازیست شناسی متضاد است. ژرژ سورل مبارزه توده ها، جنگ داخلی برای ریشه کن کردن سرمایه داری، و جنگ بی وقفه ای را که به نابودی مسیحیت بینجامد می ستاید. به نظر او، جوهر يك جامعه، اساطیر آن است، اساطیری که بویژه روحیه پر خاشگری توده ها را می پروراند. تفاوت فاحشی بین جنگ داخلی و خارجی نیست: «يك اعتصاب عمومی بخوبی می تواند به نبردی ناپلئونی مبدل شود.»

گومپلویچ^{۷۲}، پر خاشگری نظری را به کمال می رساند و عقیده

69) R.S. Steinmetz 70) Isoulet

(۷۱) George Sorel (۱۸۴۷-۱۹۲۲)، جامعه شناس فرانسوی -۴-

72) Gumplowicz

اونیز چیزی جز يك دعوت حریصانه به جنگ، نیست: «اشتباه بزرگ روان‌شناسی فردی در این است که فرض می‌کند انسان می‌اندیشد و سرچشمه تفکر او در محیط اجتماعیست که در آن زندگی می‌کند، وی اعتقاد دارد که يك نفرت ذاتی وابدی در روابط گروهها بایکدیگر وجود دارد: بنابراین، مبارزه‌ای غیرقابل اجتناب و مرگ‌آور بین گروهها وجود دارد. تمام شکلهای اجتماعی ونهادها زاده جنگ هستند. ریشه دولتها در تجمع گروههایی است که برگروههای دیگر پیروز شده و آنها را به انقیاد درآورده‌اند. ریشه حقوق در مجموعه قواعد ومقرراتی نهفته است که گروه رهبری برای تسلط واستثمار گروه به اسارت کشیده شده، تدوین می‌کند. قشربندی و نابرابری اجتماعی از آنجا ناشی می‌شود که فاتحان به صورت طبقه اشراف در می‌آیند. بنابراین، تمام قواعد اجباری رفتار وسلوك از جنگ زاده شده وبه آن وابسته‌اند.

به این مدایح، ستایشهای جامعه شناسان رانیز باید افزود که مشحون از تقدیرگرایی وبیرحمی «بیولوژیک» ناشی از کاربرد اصول داروینی تنازع بقا وانتخاب اصلح می‌باشند. جامعه‌شناسانی از قبیل «لودانتک^{۷۳}»، «کنتون^{۷۴}»، و غیره، پدیده‌های خصومت‌آمیز را بر پدیده‌های معاضدت و تقسیم کار که بی‌تردید نقش مهمتری در زندگی اجتماعی بازی می‌کنند، مرجح می‌دارند^{۷۵}.

(۷۳) Felix Le Dantec (۱۸۶۹ - ۱۹۱۷)، زیست‌شناس فرانسوی - ۲۰.
 (۷۴) Rene Quinton (۱۸۶۷ - ۱۹۲۵)، فیزیولوژیست فرانسوی - ۲۰.
 (۷۵) بررسی موضوع در این صفحات اندک نمی‌گنجید. بنابراین، تنها به معروفترین عقاید و مؤلفان بسنده کرده‌ایم.

فصل دوم

پدیده جنگ: تعیین حدود و تعریف

مقصودمان در اینجا، بی‌تردید، تنها ارائه تعریفی موقتی از پدیده جنگ است. این تعریف فقط باید تعیین حدود عرصه تحقیقات را میسر کند، و در عین حال، جامع و دقیق باشد. تعریف جنگ، شناخت کامل پدیده جنگ را ایجاب می‌کند. ما این پدیده را درست نمی‌شناسیم، پس، به تشخیص نشانه‌های خاص آن بسنده می‌کنیم.

عموماً گرایش دارند، جنگ را با مجموعه پدیده‌های متضاد و در حال مبارزه ادغام کرده و آن را حالت خاصی از مبارزه جهان‌شمول تلقی کنند. اما کلیت این مفهوم مسئله رابه‌جای آنکه روشن کند مبهم می‌کند. اگر مفهوم مبارزه را مدام تعمیم بدهیم، سرانجام بر اعمال بسیار متنوعی اطلاق خواهد شد. مثلاً می‌شود گفت که عمل گوارش، مبارزه معده است با خورده‌نیها، شخم زدن مبارزه کشاورز است با زمین، و تحقیق علمی مبارزه‌ای است بین دانشجو و دانش. همچنین، واژه «مبارزه» در بسیاری از مواقع با واژه «تلاش» یکسان پنداشته شده و مانع بادشمن‌هم‌ردیف می‌شود. نخستین تمایزی که می‌توان بین جنگ و سایر شکل‌های مبارزه قائل شد این است که شکل‌های دیگر مبارزه تولید چیزهای بی‌حرکت یا رقبای فاقد شعور بروز می‌کنند. جنگ برعکس، مستلزم بودن دشمنی فعال و سازمان یافته و متضمن اقدام

متقابل وارادی است. این ابهام تا حد زیادی ناشی از نظریات داروین و لامارک در باره تکامل انواع است، چرا که آنان کلاً مجموع مواعی را در نظر می گیرند که يك نوع جاندار برای بقای خود باید از آنها عبور کند.

اما شکلهای مبارزه و تضاد بیشمارند و به همین سبب مفهوم جنگ باید از سایر شکلهای مشخص یا قابل تصور مخاصمه بوضوح متمایز شود. برای اجتناب از هرگونه ابهام لازم است به روش معقولی متوسل شویم که شامل تعیین حدود و تقسیم پدیده جنگ به اجزای قابل مطالعه باشد.

جالبترین خصیصه پدیده جنگ، ظاهراً ویژگی جمعی آن است. با توجه به همین مفهوم است که جنگ را باید بوضوح از اعمال خشونتبار فردی متمایز کرد. اما برای اینکه تعارضی از صورت فردی خارج و به شکل جمعی درآید، افزودن يك، دو، هزار، یا ده هزار نفر دیگر به فرد نخستین کافی است؟ همه چیز به شرایط و ارزیابی خود شخص بستگی دارد. بعضی از نویسندگان فکر می کنند که این ابهام نشان می دهد که مقایسه جنگ و جنایت فردی چقدر آسان است، زیرا يك سلسله مراحل انتقالی بین آن دو پدیده وجود دارد. بنابراین، در مورد وسعت گروههای درگیر در يك برخورد جنگی، بهتر است که معیار بسیار قابل انعطافی داشته باشیم. این گروهها می توانند بسیار بزرگ باشند، مانند حالتی که در امپراتوری رم، چین باستان، یا دولتهای بزرگ امروزی ملاحظه می کنیم، اما این گروهها همچنین می توانند بدون آنکه مبارزات مسلحانه شان به دلیل كوچك بودن، ویژگی جنگ را از دست بدهد. بسیار كوچك نیز باشند. زیرا دو نشانه مهم دیگر، جنگ را از مبارزه عمومی و جنایتهای فردی متمایز می کند: عنصر ذهنی، یعنی نیت، و عنصر سیاسی، یعنی سازمان.

جنگ عملاً در خدمت منافع يك دسته سیاسی است، در حالی که خشونت فردی در خدمت منافع فردی قرار دارد. اما در اینجا

نیز باید بعضی اختلافات جزئی را بپذیریم اختلاف اول در آن است که چارچوبهای حقوق خصوصی و حقوق عمومی غالباً متغیرند. در بعضی کشورها، مانند ژاپن قبل از تسلیم بی‌قید و شرط سال ۱۹۴۵، جنگ، حداقل از لحاظ نظری، قضیه‌ای تلقی می‌شد که در قلمرو حقوق خصوصی قرار داشت و به یک دودمان سلطنتی مربوط می‌شد که منافع آن از سوی بقیه ملت تأمین می‌شد. در قرن هفدهم می‌گفتند که لباس نظامی، «لباس خاص خدمتکاران شاه» محسوب می‌شود. دومین اختلاف این است که تمیز غایت جنگ از انگیزه آن غالباً دشوار است. می‌توان گفت که انگیزه‌ها از نوع فردی یا حداقل از مقولات روان‌شناسی فردی هستند، در حالی که غایت هر جنگ امری جمعی به‌شمار می‌آید. ولی غالباً اتفاق می‌افتد که بعضی از جنگها - حتی بزرگترین جنگها - تنها نتیجه گسترش تدریجی مخاصمات بین افراد است که تدریجاً گروههای دیگری به‌طور کامل در آنها درگیر شده‌اند. در روزگار مانیز هنوز بد رفتاری با افراد، غالباً انگیزه یا مستمسک شعله‌ور شدن آتش جنگهای بزرگ است.

سرانجام، و بویژه، جنگ یک ویژگی حقوقی دارد. حتی برخی گفته‌اند که جنگ یک قرارداد حقیقی است. زیرا جنگ به‌معنای واقعی وجود ندارد، مگر آنکه با قواعدی کم و بیش مشخص و با حقوقی رسمی یا عرفی اداره شده باشد. جنگ همان‌گونه که بعضی از نویسندگان یادآور شده‌اند - بیشتر به‌معنای «وضعیت جنگی» است. یعنی دوره‌ای که در آن قواعد حقوقی خاصی به‌اجرا گذاشته می‌شود و با آنچه «هابز» نزاع دائمی (جنگ در همه جا علیه همه موجودات زنده) یا یک نبرد دائمی می‌نامد، تفاوت زیادی دارد. حتی دوران طولانی جنگهای بدون زدوخورد را نیز می‌توان تصور کرد: جنگهای قرن هجدهم برای ایجاد مواضع دفاعی یا وضعیتی که از سپتامبر ۱۹۳۹ تا آوریل ۱۹۴۰ در جبهه فرانسه - آلمان وجود داشت و آن را «جنگ عجیب» می‌نامیدند، به‌عنوان مثال قابل‌ذکرند.

با مطالعهٔ دوئل یا جنگ تن به تن وقواعد حاکم بر انواع آن، با بعضی از جنبه‌های مربوط به تکوین و نقش جنگ آشنا می‌شویم. جنگ تن به تن نزاعی امهالی است: دونفر که از یکدیگر رنجیده‌اند یا تصور می‌کنند که اختلاف غیرقابل تحملی آنان را از یکدیگر جدا می‌کند، به جای گلاویز شدن با یکدیگر یا اقدام به قتل ناجوانمردانه، خائنه، یا توطئه‌گرانهٔ همدیگر، موافقت می‌کنند که این نبرد آنی را به تأخیر انداخته و یک مبارزه رسمی و مبتنی بر قاعده ترتیب دهند. درست مثل جنگ، گروه‌ها یا رهبران آنها جلوی تمایلات جنگجویانهٔ خود را می‌گیرند تا فقط در زمانی مشخص و براساس قواعدی خاص آنها را ابراز کنند. بین جنبهٔ حقیقی روند جنگ - که هدف آن پایان بخشیدن به کشمکش است که انگیزه‌های آن از پیش معلوم هستند - و دوئل نیز وجوه تشابهی می‌توان ملاحظه کرد. نتیجتاً، دوئل دیگر نه تجلی یک تمایل خصمانه یا نابود کننده بلکه روشی برای بیان حق است: خداوند پیروزی را نصیب کسی خواهد کرد که حق با او است. در حقوق بین‌المللی فعلی گفته می‌شود که دولت‌ها نظر به کمبود یک قدرت قضایی شایسته که بتواند منازعات آنها را فیصله دهد، در حقیقت مجبور به نزاع با یکدیگر هستند. فرصت‌طلبان غالباً بعد از جنگ گردهم می‌آیند تا عواقب حقوقی نتیجهٔ جنگ را تعیین کنند (مثال کنگره برلن در سال ۱۸۷۸). اوضاع به گونه‌ای جریان می‌یابد که گویی اعضای کنگره با توافق ضمنی یک دوئل حقیقی ترتیب داده‌اند و برای تغییر عواقب حقوقی آن در انتظار نتیجه دوئل باقی مانده‌اند.

براساس این نقطه‌نظرهای متفاوت تعاریف متعددی دربارهٔ جنگ پیشنهاد شده است. «م. کوینسی رایت»^۲ با تأکید بر جنبهٔ حقوقی جنگ، فکر می‌کند که «جنگ شرط قانونی است که به دو یا چند گروه متخاصم فرصت می‌دهد تا نزاعی را با نیروهای مسلح صورت دهند». کلاوزویتس با توجه به مقاصد جنگ می‌گوید که «جنگ عمل خشونت‌باری

است که هدفش وادار کردن حریف به اجرای خواسته ماست». بعضی دیگر مانند «مارتنز»^۳ براین باورند که جنگ بویژه عبارت است از: «مبارزه بین انسانها». باز برخی دیگر توقع دارند که این مبارزه بین دولتهای مستقل روی دهد یا به عبارت دیگر خصلت بین المللی داشته باشد (مانند بینکرشوک^۴، تواینز^۵، گفکن^۶، بلونچلی^۷، پرادیه^۸، ش. دوپویی^۹)، و غیره. از میان پیچیده ترین تعریفها چند تایی برگزیدیم که شرح می دهیم. «فون بوگوسلافسکی»^{۱۰} جنگ را چنین تعریف می کند: «منازعه گروه مشخصی از انسانها، قبایل، ملتها، مردم یا دولتها علیه یک گروه مشابه یا متجانس دیگر»؛ و تعریف لاگورژت^{۱۱} چنین است: «جنگ مبارزه خشنی است که بین دو یا چند گروه ممنوع در اثر تمایلات یا خواسته هایی که دارند، صورت می گیرد»؛ و سرانجام، م. کونیسی رایت معتقد است که: «جنگ می تواند نزاع همزمان میان نیروهای مسلح، احساسات مردمی، تعصبات حقوقی، و فرهنگهای ملی تلقی شود».

ما به سهم خویش تعریف زیر را پیشنهاد می کنیم: «جنگ مبارزه مسلحانه و خونین بین گروههای سازمان یافته است». بعضی این تعریف را بسیار کلی و برخی دیگر آن را بسیار محدود خواهند یافت. به هر ترتیب، برای خلاصه کردن موضوع می گوئیم که جنگ شکلی از خشونت است که خصلت اساسی گروههای درگیر و روشهای به کار رفته در آن، نظم و سازمان یافتگی است. به علاوه، جنگ از نظر زمانی و مکانی محدود است و مقید به قواعد حقوقی است که بر حسب زمان و مکان بشدت متغیرند. آخرین ویژگی جنگ خونین بودن آن است، زیرا اگر جنگ به نابودی انسانها نینجامد، تنها برخورد یا تهدید متقابل خواهد بود. «جنگ سرد» جنگ محسوب نمی شود.

3) Martens

4) Bynkerschoek

5) Twins

6) Geffcken

7) Bluntschli

8) Pradier

9) Ch. Dupuis

10) Von Bogulslawski

11) Lagorgette

ویژگیهای اقتصادی جنگ

۱ - ضرورت سرمایه‌گذاری مقدماتی

اگر از زاویه اقتصادی به موضوع نگاه کنیم، جنگ نوعی فعالیت مسرفانه جلوه خواهد کرد. جنگ به محض آنکه از مرحله تاخت و تاز تجاوز کرد، به تدارك نیاز پیدا می‌کند. جنگ حتی زمانی که بین يك کشور فقیر و يك کشور غنی در می‌گیرد و هدف آن دست یافتن به ثروتهای کشور غنی است، باز مستلزم نوعی سرمایه‌گذاری مقدماتی است. باید اسلحه فراهم کرد، ارتشی که قصد حمله دارد برای آمادگی و اقدام - حداقل تا زمانی که به اولین پیروزیها دست نیافته است که بتواند با تکیه بر امکانات دشمن زندگی کند - به حداقل تدارك نیاز دارد. بدون سرمایه‌آبدائی، از لحاظ نیروی کار، آذوقه، تداركات، و ابزار نمی‌توان به جنگ مبادرت کرد. بنابراین هر جنگی از يك لحاظ، فعالیت اقتصادی است و با تراکم سرمایه، پول، یا مواد آغاز می‌شود. و هرچه دامنه آن گسترش می‌یابد و وسیعتر و علمیت‌ر می‌شود، امکانات اقتصادی مورد نیاز و سرمایه‌گذاری بیشتر می‌شود. جنگ، همان‌گونه که «بوم‌باورك»^۱ اعلام کرده، تابع پدیده

1) Boehm Bawerk

عام طولانی شدن فرآیندهای تدارک و تولید است. بنابراین جنگ، قبل از هرچیز، مشکلاتی را در زمینه تدارک مالی و تأمین هزینه‌ها یا حداقل تولید ذخیره سازی به وجود می‌آورد. مارشال «ساکس»^۲ می‌گفت: «برای جنگیدن سه چیز لازم است: اول: پول، دوم: پول، سوم: پول». راه حل قدیمی این مشکل - حداقل از زمانی که پول فلزی رایج شده است - ایجاد خزانه جنگی است. اغلب شهرهای باستانی خزانه‌ای برای جنگ داشتند که در معابد نگهداری می‌شد. قدرت نظامی و دریایی آتن پس از کشف معادن نقره «لوریون»^۳ ناگهان افزایش یافت. آتن با استفاده از این معادن توانست ناوگانی به وجود آورد که آتن را به قویترین نیروی دریایی مدیترانه شرقی تبدیل کند. به برکت همین گونه منابع بود که جمهوری سوداگر «پی‌با»^۴ بانی ارتشهای دائمی جدید شد: این ارتشها که از مزدوران تشکیل می‌شدند، منظمترین، مجهزترین، و وحشتناکترین ارتشهای اروپا به شمار می‌رفتند. فراوانی فلزات گرانبهای دنیای جدید نیز به همین منوال به اسپانیا فرصت داد تا به قدرت نظامی و دریایی مهمی در تمام اروپای غربی مبدل شود و ارتشی دائمی سازمان دهد که در جهت اهداف سیاست امپریالیستی اسپانیا در سراسر اروپای غربی به کار گرفته شود.

خزانه مشهور «برج اسپانداو»^۵ که تاحدی با غرامت پرداختی فرانسه در زمان «قرارداد فرانکفورت»^۶ بنا شده و خزانه «منلیک»^۷

2) Saxe

۳) Laurion، ناحیه‌ای در یونان مرکزی که معادن نقره‌اش در قرن پنجم قبل از میلاد باعث به وجود آمدن ناوگان نیرومند دریایی آتن شد. -م.

۴) Pays-Bas، هلند کشوری در اروپای غربی. -م.

۵) Tour de spandou، ناحیه‌ای در نزدیکی برلین. -م.

۶) Traite de Francfort، قراردادی که به موجب آن جنگ بین

آلمان و فرانسه خاتمه یافت. -م.

۷) Menelik (۱۸۴۴ - ۱۹۱۳)، نجاشی حبشه. -م.

که دریای مجسمه یادبود پیروزی اش ساخته شده، از بقایای جالب و دیدنی خزانه‌های جنگی هستند. اما در روزگار ما - با وجود آنکه موضوع را انکار می‌کنند - کار خزانه جنگ به صورت ذخیره‌های فلزی بانکهای ناشر، یا ارزهای بیگانه که به نحو غیرمستقیم معرف طلا هستند، همچنان ادامه دارد. بهترین دلیل برای مدعا آن است که این ذخیره‌ها در زمان مخاصمات به جریان گذاشته می‌شوند و می‌بینیم که به موازات نتیجه جنگ افزایش یا کاهش پیدا می‌کنند. شاید این بهترین وسیله سنجش برای تشخیص فاتح حقیقی يك جنگ باشد. پس از سال ۱۹۱۸، ذخیره طلای بانک فرانسه به حدی رسید که تا آن زمان بیسابقه بود، ولی همین خزانه ملی در سال ۱۹۴۵ تقریباً به کلی نابود شده بود. امروز با وجود نظریات «استراکوش»^۸ درباره «توزیع مجدد طلا»، بیشترین بخش این فلز گرانبه در انبارهای زیرزمینی «فورت - ناکس»^۹ قرار دارد و خزانه جنگی حیرت‌انگیز ایالات متحد آمریکا را تشکیل می‌دهد. ذخایر طلا از دست يك فاتح به دست فاتح دیگر می‌رسد و تا موقعی که طلا يك معیار بین‌المللی است، همواره نقش ذخیره اصلی را بازی خواهد کرد، چرا که اعتماد به پولهای کاغذی به محض افزایش اغتشاشات اجتماعی، متزلزل شده و کاهش می‌یابد.

سرانجام، در تدارك اقتصادی جنگها، بودجه‌های نظامی را نباید فراموش کرد. تمام دولتهای سازمان یافته بخشی از درآمد ملی خود را به تسلیحات و نگاهداری نفراتی (رزمندگان، تکنسینها، کارگران زرادخانه‌های جنگی، استحکامات، دریانوردان، شاگردان مدارس نظامی و دریایی) اختصاص می‌دهند که هدفشان تدارك جنگ یا آمادگی برای مقابله با هرگونه حمله است.

بدین ترتیب، تدارك جنگ نقش توزیع مجدد درآمدها را بازی می‌کند، توزیعی که به نفع نظامیان، همدیفان نظامیان، و خانواده‌های

8) Strakosch

۹) Fort-knox، اردوگاه نظامی ایالات متحد آمریکا واقع در ایالت کنتاکی - م.

آنان صورت می گیرد. به بیان «کینز»^{۱۰}، تدارك جنگ به تحقق كار تمام وقت و در بعضی موارد به حصول توازن اقتصادی كمك می کند. هزینه های نظامی چنان در حیات ملی و بودجه های ما ادغام شده اند كه اگر آنها را ناگهان حذف كنیم، مشكلات وخیمی از نظریه كاری و بازارها پیش خواهد آمد.

اما وقتی دولتی مجبور است كه سلاحها و مواد اولیه یا سایر لوازم مورد نیاز خود را از خارج وارد كند بودجه های نظامی دیگر به توازن اقتصاد داخلی كمکی نمی كنند. در این موقع است كه شاهد فشار ناشی از مشكلات موازنه حسابها و پرداختها و نیز مشكل وحشتناك اسعار خواهیم بود. جنگ سال ۱۹۱۴، در اروپا، یعنی قاره ای كه همه پولهایش باثبات بودند، اسعار و نرخ برابری را به ناگهان دگرگون كرد. از آن پس، به میزانی كه جنگ مكانیزه می شد، و دیگر نمی توانست تنها توسط مردانی كه به سلاحهای اندکی مجهز هستند ادامه یابد، اوضاع روبه وخامت گذاشت. این وضعیت حذف تدریجی قدرتهایی را موجب شد كه فاقد سرزمینهای وسیع و بویژه فاقد منابع كامل مواد اولیه بودند.

برای مثال، فرانسه تعداد بیشماري سواره نظام داشت كه تأمین معاش آنها به كسب ارز خارجی نیاز نداشت. آنها توسط منابع كشاورزی ملی تأمین می شدند، ولی همین نیرو وقتی ماشینی شد، فرانسه به واردات عظیم نفت نیاز پیدا كرد.

دولتها در تمام دوران، با توفیق كم یا بیش، تكنیکها و نظریات اقتصادی و پولی را طرح کرده اند كه نهایتاً برای غنی تر كردن خزانه های جنگی و نیروی بالقوه اقتصاد جنگی به كار رفته اند.

بولیونیسم، مركانتیلیسم، خودكفایی، و استراتژی اقتصادی جدید كنترل اسعار، و غیره، همه در اساس، راه حلهای گوناگونی هستند كه برای این مسائل ارائه شده اند.

۱۰ John Maynard Keynes (۱۸۸۳-۱۹۴۶)، اقتصاددان انگلیسی .م.

۲- نتایج اقتصادی جنگها

پس از مرحله شدید مصرف شتابان ثروتها (با توجه به این موضوع که خرابیهای ناشی از جنگ نیز شکل خاصی از مصرف هستند)، جنگ، که متخاصمین را نهایتاً به فاتح و مغلوب تقسیم می کند، موجب جابه جایی ثروتها نیز می شود.

از سوی دیگر، جنگ برخی از ساختارهای اقتصادی و نیز سرمایه گذاریها را تغییر داده و زمینه رشد بعضی از صنایع یا برخی شکل های تولید را مساعد می کند. جنگ توزیع درآمدها و منبع سرمایه ها را عوض می کند و با هزینه های جدیدی که به تبع آن ایجاد می شود (مستمریها، افزایش مالیاتها، پرداخت غرامتها، و غیره)، وضع بودجه و هزینه های عمومی را دستخوش تحول می کند. جنگ از طریق مفاد اقتصادی قراردادهای صلح، بازارهای فروش و تجارت خارجی را متحول می کند و در نتیجه، صنایع مربوط به آنها را تحت تأثیر قرار می دهد و جابه جایی انسانهایی را که در این صنایع کار می کنند، ترغیب می کند. نتایج جنگها می توانند زندگی و ساختار اقتصادی ملتها را عمیقاً دستخوش تغییر کنند.

۳- علل اقتصادی مفروض جنگها

طبق بعضی از نظریات بسیار مهم، عوامل اقتصادی، علت اساسی تمام جنگها هستند. حتی بعضی از این نظریات، سایر علل بروز جنگ را فریبنده و در زمره انگیزه های ظاهری جنگ به شمار می آورند. با وجود این، واژه «اقتصادی»، به خاطر کاربرد وسیعش، فی نفسه بذر ابهام می پاشد. این واژه در واقع دیدگاههای مختلف و حتی متضادی را در برمی گیرد: برای مثال، جنگهایی که در اثر فقر یا وفور، حسد یا حرص و آز امپریالیستی یا نیاز واقعی صورت می گیرد و منازعاتی بدو یا بعداً، کاملاً تا حدی اقتصادی محسوب می شوند، روش شناختی ایجاب می کند که پدیده ای با این وسعت، مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

بی‌تردید، همان‌گونه که مشاهده کرده‌ایم، همه جنگها، قطع نظر از دلایلشان، موجب آشفتگی اقتصادی می‌شوند و خلاصه کلام اینکه عواقب اقتصادی دارند که پس از گذشت زمان بروز می‌کند. برای ادعای اینکه واقعیات اقتصادی، حداقل در نزد مهاجم، ریشه اقتصادی جنگ را تشکیل می‌دهند، باید ثابت کرد که علت، یا حداقل قوه محرکه جنگ منحصر از نوع اقتصادی است، و اینکه قوه مزبور، عنصر اصلی، منحصر به‌فرد، و تعیین کننده جنگ به‌شمار می‌رود.

به نظر می‌رسد که جنگهای اندکی در چارچوب این تعریف می‌گنجند. جنگ میان قبایلی ابتدایی که اقتصادی بسته و بدون انعطاف دارند و همچون مورچگان به همسایگانشان حمله می‌کنند تا ذخیره‌های غذایی آنها را تصرف کنند، مثالهایی هستند که بیشتر با تعریف اخیرالذکر تطبیق می‌کنند. این قبیل جنگها تنها جنگهایی هستند که کاملاً اقتصادی محسوب می‌شوند. اما وقتی از تمدنهای پیچیده صحبت می‌کنیم، جنگها در هدفها و توجیهات خود «چند سویه» می‌شوند. در عرصه نیازها و فعالیتهای جامعه دانشمندان و تکنسینها، امکانات بسیار وسیعی از لحاظ تغییر سطوح زندگی، جبران خسارت، و تغییر مکان وجود دارد^{۱۱}. در این جوامع، نیاز اقتصادی هرگز فوری یا حیاتی نیست. آیا در مورد «جنگ تریاک» که بین انگلستان و چین درگرفت و یکی از جنگهای نادری بود که انگیزه اقتصادی اعلام شده داشت، می‌توان گفت که جنگ مزبور ناشی از يك نیاز حیاتی و عاجل بود؟ جنگ مزبور بیشتر جنگ مسرفانه‌ای بود که غنای بیشتر اقتصاد بریتانیا را در مد نظر داشت.

اما واقعاً از چه زمانی می‌توان گفت که جنگ دقیقاً ناشی از ضرورتهای اقتصادی است؟ آیا صرف‌نظر کردن از غنای بیشتر یا پذیرفتن زندگی محدودتر، از پذیرش مخاطرات و اتفاقات پیش‌بینی

(۱۱) به نظر می‌رسد که «قانون جایگزین کردن یا جبران» پدیده بسیار پویای اقتصاد سیاسی را توضیح می‌دهد.

نشده يك تهاجم ، عاقلانه‌تر يا مناسبتر نيست؟ اين سؤال هم براي دولتها و هم براي افراد مطرح مي‌باشد. آيا يك نياز مبرم حياتي، يك رياضت غيرقابل تحمل يا جدی وجود دارد كه يك دولت به پايينتر از آن نتواند قناعت كند؟ اگر انگيزه جنگها را بررسي كنيم، اغلب جنگهای اقتصادی ریشه‌های روانی پیدا می‌کنند. سرمستی ناشی از کسب قدرت به مراتب از شور و شغف تحصیل ثروت بیشتر است. به علاوه آیا کسی كه قدرت را به چنگ می‌آورد به ثروت دیگران دست نمی‌یازد؟ يك فرمانده بربر می‌گفت: «من با شمشیرم طلای شما را تصاحب خواهم كرد.»

برای مثال غالباً تأکید کرده‌اند كه آلمان به این علت جنگ ۱۹۱۴ را به راه انداخت كه خود در پی رقابت اقتصادی بسیار پر هزینه با سایر قدرتهای بزرگ صنعتی و صادر كننده، سرمایه‌گذاریهای بسیار زیاد، و استفاده بیش از حد از اعتبارات، در آستانه ورشكستگی قرار گرفته بود. ولی این حرف ظاهراً پایه محكمی ندارد. زیرا آلمان می‌توانست صاحبان صنایع و بازرگانان خود را با اختصاص بخش اندکی از بودجه تسلیحات اولیه زمینی و دریایی و مخارج جنگ ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ «سریا» نگاه دارد. وانگهی، اگر آلمان بخش اندکی از انرژی و منابعی را كه صرف تسلیح - بدو مخفیانه و بعد آشكارا - دوباره خود كرد، در كارهای تولیدی سرمایه‌گذاری می‌كرد، بین سالهای ۱۹۳۰-۱۹۳۹ از رونق اقتصادی بینهایت بالاتری بهره‌مند می‌شد. سرانجام اینکه، حتی آگاهترین اذهان نیز برای بعضی جنگها - و نه لزوماً كم اهمیت‌ترین آنها - نمی‌توانند كوچكترین علت اقتصادی پیدا كنند مانند جنگ ۱۸۷۰.

جنگهای ناشی از وفور بیش از حد یا ناشی از كمبود ؟
به ترتیب، دونوع عدم توازن اقتصادی می‌تواند خشونت برانگیزد: كمبود یا وفور.

در جوامع ابتدایی كه با تجارت و صنعت آشنا نیستند، انگیزه‌های ستیزه‌جویانه از كمبود به وجود می‌آید. مورخان غالباً خشکی

تدریجی دشتهای آسیای مرکزی را به عنوان دلیلی که قبایل مغول را به حمله به سرزمینهای اطراف واداشت و در پی مهاجرتهاى اجباری یا جنگهای سخت، گردابی حقیقی ایجاد کرد که بتدریج نقاط دور دست را فراگرفت، ذکر می کنند. قبایل بدوی سرزمین صحرا و عربستان نیز چنین وضعی داشتند. لیکن در بین قبایل ابتدایی نیز اینها مواردی استثنایی هستند. این قبایل نیز خیلی وقتها صرفاً برای برده گیری، به اسارت بردن زنان، پاسخگویی به اهانت، خصومت مزمن نسبت به فلان همسایه، یا فقط برای ورزش وارد جنگ می شدند. ولی وقتی از جوامع پیچیده صحبت می شود همان گونه که ملاحظه کردیم - بدشواری می توان کمبود را در زمره علل جنگ پذیرفت. مورد آلمان در جنگ ۱۹۱۴ - و جنگ جهانی دوم - نشان می دهد که بینوایی و نیز گرسنگی، تنها پس از شروع جنگ نمودار شد. اتفاقاً پس از تحمل این مصیبتها بود که آلمان صادقانه طالب صلح شد. تجربه تاریخی نشان می دهد که دولتها در دوران وفور پرخاشگریتر از همیشه هستند. و اگر بپذیریم که تدارك جنگ تنها با داشتن مازاد تولید میسر است، این ادعا قابل فهم می شود. می توان گفت زمانی که آلمان در سال ۱۹۳۹ حمله را آغاز کرد، ثروتمندترین دولتهای اروپا بود، چرا که همه گونه منابع ذخیره و تسلیحاتی در اختیار داشت، یا به عبارت دیگر، در غنای واقعی به سر می برد و از نظر تولید کالا، دست کم به طور موقت، بر سایر ملتها برتری داشت.

جنگهای استعماری از این هم جالبترند. این جنگها همواره از سوی ثروتمندترین کشورها علیه فقیرترین کشورها صورت گرفته اند. در جنگهای استعماری، دولتهای اروپایی که در اوج ثروت و ثبات قرار دارند به ملتهای شرقی که دچار انحطاط عمیقی هستند و به آفریقا که در مرحله توحش باقی مانده است، حمله می کنند. رم نیز در اوج توانمندی مالی، سرزمین گل، «رنانی»^{۱۲}، و «داسی»^{۱۳} را تسخیر

(۱۲) Rhenanie، ناحیه ای در آلمان غربی واقع برکنار رود راین - م.

کرد.

جنگهایی که برای تصاحب بازارهای فروش درگرفته‌اند نیز در زمره جنگهایی محسوب می‌شوند که به دلیل وفور روی داده‌اند، چرا که این جنگها متضمن آنند که ملتی از مازاد تولید برخوردار باشد و برای آن مازاد خریدارانی را در خارج از قلمروی خود جستجو کند.^{۱۴}

فردریک انگلس می‌گوید: «خشونت صرفاً یک عمل ارادی نیست، برای اعمال خشونت وجود شرایط مقدماتی عینی بسیاری لازم است یا به عبارت دیگر به وسایلی نیاز هست...» ولی ما برعکس می‌گوییم که وجود اسلحه - اگر تمایلی به کاربردش نباشد - کافی نیست. حتی می‌گوییم که اگر این غریزه ستیزه‌جویی وجود نمی‌داشت، انسانها به جای آنکه قدرتهای مولد خود را صرف ساختن تانکها و هواپیماهای بمب‌افکن کنند، صرف ساختن یخچال و هواپیماهای سیاحتی می‌کردند. اگر تأثیر متقابلی بین تکنیک و خشونت وجود دارد، به نظر ما این تکنیک است که در خدمت خشونت قرار می‌گیرد. این غریزه ستیزه‌جویی است که انسان را نخست به تولید اسلحه و سپس به کاربرد آن ترغیب می‌کند.

۴ - جنگها و اوضاع و احوال اقتصادی

از آغاز قرن هجدهم شاهد بروز بحرانهای اقتصادی ادواری هستیم. اهمیت روزافزون ابزار جدید تولید موجب شده که وجوه پسانداز

→ (۱۲) Dacie، سرزمینی در اروپا که بین رود دانوب، تیزا، دنیستر، و کارپات واقع است. - م.

(۱۴) بسیاری از اقتصاد دانان، جنگ ۱۹۱۴ را تا آنجا که به آلمان مربوط می‌شود، جنگی برای تصاحب بازارهای فروش (تولید صنعتی آلمان در آن زمان بسیار زیاد بود)، و در عین حال، جنگی ناشی از کمبود دانسته‌اند که هدف اعلام شده آن تهیه مواد غذایی و مواد اولیه مورد نیاز آلمان بود. اقتصاد روی جنگ دو تأثیر مختلف - اگر نه متضاد - دارد.

فزاینده‌ای، بویژه در زمینه ماشین‌آلات و تاسیسات، سرمایه‌گذاری شود. بدبختانه صنایع جنگی کلاً همان صنایع سازنده کالاهای تولیدی هستند که عمدتاً عبارتند از فلزکاری و در حد وسیعی تاسیسات (راههای ارتباطی استراتژیک، بنادر جنگی، استحکامات، سربازخانه‌ها، وغیره). این همان چیزی است که تأثیر جنگ یا صرفاً تهدید جنگ را بر اوضاع اقتصادی قابل فهم می‌کند. سه جنبه از این اوضاع و احوال اقتصادی را می‌توان از یکدیگر متمایز کرد: اوضاع دوره قبل از جنگ، اوضاع دوره جنگ و اوضاع دوره بازسازی.

بهترین مثال در زمینه اوضاع و احوال اقتصادی قبل از جنگ، وضعیت اقتصادی آلمان از سال ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۰ است. این دوره با پس‌انداز اجباری، ساختن ذخایر و ازدیاد سفارشهای دریافتی صنایع فلزکاری و شیمیایی مشخص می‌شود. نتیجه آن یک رونق اقتصادی بزرگ است: عرضه کار بیش از حد فراوان است، دستمزدها افزایش می‌یابند، صنایع با تمام ظرفیت خودکار می‌کنند، روحیه ابداع و اختراع تشویق و برانگیخته می‌شود، همه‌چیز از نو ساخته می‌شود، رفاه به اوج خود می‌رسد. همین باعث شده است که بگویند: «آلمان هیچ‌وقت مانند زمانی که در آستانه جنگ قرار دارد، خوشبخت نیست».

به بیان روشن، مصرف سریع ذخیره‌ها، ویژگی وضعیت جنگی است. صنایع و تولیدکنندگان با حداکثر توان خود کار می‌کنند. کشورهای بیطرف نیز به نوبه خود، برای تدارک متخصصین، ناگزیر از ازدیاد تولید می‌شوند.

سرانجام، پس از پایان مخاصمات، اوضاع و احوال اقتصادی زمان بازسازی، خود را با ساختار اقتصادی عمیقاً تغییر یافته‌ای مواجه می‌بیند. در زمان جنگ، تجهیزات آن بخشی که دقیقاً کالاهای تولیدی می‌سازد، به نحوشگرفی افزایش یافته است. این بخش، برای مدتی، بازار وسیع و مناسبی در بازسازی ویرانیهای جنگ پیدامی‌کند.

اما زمانی که بازسازی خاتمه یافت، جامعه با تهدید بیکاری و فقدان بازار فروش مواجه می‌شود. آنگاه بحران و مرحله انتخاب فرا می‌رسد: یا باید بخشی از فعالیت صنعتی را تعطیل کرد یا اینکه راه حل متهورانه‌ای یافت. تا کنون همواره از برنامه‌های تسلیحاتی که بازار مصرف سیری‌ناپذیری برای تولیدمازاد صنایع فلزکاری می‌باشند، به‌عنوان راه حل استفاده شده است.

از سوی دیگر، جنگها همواره موجب افزایش قیمت‌ها و ازدیاد مصرف می‌شوند. بنابراین جنگها در واقع حالتی عکس حالت بحرانهای اقتصادی دارند. جنگها ذخیره‌های کالایی و انسانی مازاد را به مصرف می‌رسانند یا به عبارت دیگر، بیکاری را از بین می‌برند. احتیاج به نفقات و تلفات وارده، تقاضای نیروی انسانی را افزایش می‌دهد و این خود به افزایش عمومی دستمزدها و بویژه به ازدیاد تعداد کارها می‌انجامد. جنگ به هر شکلی که باشد، همواره بازار کار بسیار وسیعی ایجاد می‌کند.

برای مثال، در فرانسه به هنگام جنگ ۱۹۴۰ - ۱۹۴۵، جیره بندی اجباری، کنترل قیمت‌ها، نظارت بر امر تولید و سازمانهای صنفی و انتظامی باعث شد که تعداد کارمندان این بخشها از حدود هفتصد هزار نفر در سال ۱۹۳۹ به قریب دویلمیون نفر در سال ۱۹۴۶ افزایش پیدا کند. بدین ترتیب، جنگ روند خاص اقتصاد جدید را شتاب می‌بخشد و بنابه گفته «کالین کلارک»^{۱۵} و «فوراستیه»^{۱۶} موجب حجم‌تر شدن بخش سوم، یعنی بخش کارهای اداری و فنی، می‌شود. در يك کلام، اقتصاد هدایت شده جنگی به نوبه خود به موازات بسیج نظامی، موجب بسیج اداری می‌شود. این بسیج اداری به جهت آنکه بسیجی بدون تلفات است، از بسیج نظامی بسیار پایدارتر می‌باشد. بدون تردید، این اثر اقتصادی جنگها موجب می‌شود که در کشورهای صنعتی، به هنگام رکود اقتصادی دیرپا، روحیه ستیزه جویی تقویت شود.

15) Colin Clark

16) Fourastie

مارکس معتقد بود که سرمایه‌داری به موازات تشدید تمرکز مؤسسات اقتصادی، رفته‌رفته دستخوش بحرانهای شدیدتری شده و ناگزیر از جنگ خواهد شد، جنگی که نابودی کامل سرمایه‌داری را به دنبال خواهد آورد. نحوه بروز بحران ۱۹۳۰، که در پی آن حالت جنگ به‌طور قطع در جهان ایجاد شد، با این دیدگاه تطبیق می‌کند. با وجود این باید خاطرنشان ساخت که مارکس تنها یک جهان اقتصادی را می‌شناخت و آن جهانی بود که تحت سیطره پول فلزی قرار داشت. نتیجه این امر، انعطاف‌ناپذیری بیش از حد بازارها و سرمایه‌گذاریها بود. تکنیکهای پولی عصر حاضر، همان‌گونه که کینز به آن توجه کرده است، می‌توانند صورت مسئله، بویژه مشکل بیکاری را عوض کنند.

از سوی دیگر، بحرانهای اقتصادی امری نسبتاً جدید هستند. از عمر بحرانهای اقتصادی تنها دو قرن می‌گذرد و این نسبت به جنگ که پدیده‌ای است به قدمت انسان بسیار ناچیز است. علاوه بر این، بحرانهای اقتصادی در آغاز فقط در کشورهای صنعتی یعنی در انگلستان و چند کشور اروپای غربی پدیدار شدند.

سرانجام اینکه نمی‌توان جداً اعتقاد داشت که بحرانهای اقتصادی همواره به جنگ منتهی می‌شوند. وحشتناکترین بحرانهای اقتصادی - وحشتناک از آن جهت که تازگی بحرانها، مردمی را که از ماهیت و راه حل آنها بی‌خبر بودند، غافلگیر ساختد بود - یعنی بحرانهای نیمه اول قرن نوزدهم، به جنگ منتهی نشدند. این دوره، برعکس، یکی از آرامترین دوران تاریخ اروپاست. اتفاقاً این همان دوره‌ای است که متفکرانی مانند اگوست کنت و هربرت اسپنسر تحت تأثیر فضا و تاریخ دوران خویش معتقد شدند که صرف صنعتی شدن می‌تواند جنگ را به تأخیر انداختد یا حتی برای همیشه از میان ببرد.

فصل چهارم

جنبه‌های جمعیتی جنگ

۱ - اثرات جمعیتی جنگ

هر جنگ، جنبه‌های زیادی دارد. اما یکی از این جنبه‌ها اثر غیرقابل انکاری بر جا می‌گذارد که آن را در همه جنگها می‌یابیم، به‌طوری که آن را می‌توان جوهر پدیده جنگ دانست: جنبه کشتار جمعی سازمان یافته و هدف‌دار، زیرا جنگ بدون کشتار وجود ندارد؛ جنگها عملاً نتایج جمعیتی دارند، به‌غیر از این هم انتظاری نیست، چرا که مرگ‌ومیر را به‌طور طبیعی افزایش می‌دهد.

تنها اطلاعات درستی را که از مطالعه عینی اثرات جمعیتی جنگها می‌توان استخراج کرد به‌شرح زیر هستند:

۱ - افزایش مرگ‌ومیر ویژگی آماری دائم و عمومی جنگ است. اما این افزایش برحسب جنگها و حتی برحسب مراحل مختلف يك درگیری بشدت متغیر است و براساس نتیجه درگیری نیز تغییر می‌کند، زیرا ماهیت، نسبت، و توزیع خسارتهای ناشی از جنگ، برای فاتحان و مغلوبان یکسان نیست. طرف فاتح معمولاً فقط سرباز یا به‌عبارت دیگر جوانان خود را از دست می‌دهد. ولی قربانیان جنگ در کشور شکست خورده، اشغال و تخریب شده، یا به‌طور منظم ویران شده، هم زیادترند و هم متنوعتر. باری، هر جنگ يك طرف مغلوب

یا حداقل يك طرف مورد تجاوز دارد. اینها واقعیات اجتماعی است که باید مورد توجه قرار گیرد.

۲ - جنگ می‌تواند در زمره نهادهای انهدامی ارادی قرار گیرد. منظور، همه نهادهایی است که در جهت کاهش زاد و ولد یا کاهش تعداد زندگان می‌کوشند. این نهادهای انهدامی آگاهانه را نباید با علل ناآگاهانه و غیر ارادی مرگ و میر غیر طبیعی از قبیل گرسنگیها یا بیماریهای مسری اشتباه گرفت. نهادهای انهدامی ارادی از دیدگاه جامعه‌شناسی نهاد محسوب می‌شوند و با ساختارهای اجتماعی، طرز فکرها، و اعمالی که دیکته می‌کنند، تناسب منطقی دارند. البته گاه، طی يك جنگ گرسنگی یا بیماریهای مسری شیوع پیدا می‌کند ولی اینها جزو عواقب و رویدادهای فرعی جنگ محسوب می‌شود و در زمره اثرات ثانوی، بازتابها، یا عوارض محسوب می‌شود.

۳ - در تمام جنگها خسارات مستقیم را مرگ جوانان تشکیل می‌دهد. اگر رزمندگان سنین مختلفی داشته باشند، رسم براین است که جوانترین آنها را به‌سوی مرگبارترین مأموریتها اعزام دارند. این در واقع يك سنت نظامی بسیار متداول و کهن است. در سازمانهای نظامی جدید، جوانترین افراد، یعنی سربازان ارتش فعال، کسانی هستند که اولین ضربه‌ها را پذیرا می‌شوند. همین جوانان بودند که در نخستین ماههای جنگ سال ۱۹۱۴ کشته شدند. نیروهای مهاجم، مسلسل‌چیان، گروههای ویژه، پیشقراولان، چتربازان، و در گذشته هنگهای سواره نظام که مأموریتشان بسیار هلاکت‌بار بود، همواره از سربازان جوان تشکیل می‌شود. آرایش جنگی سپاهیان رزمی از سهردیف متوالی که براساس سن مرتب شده بودند و جوانترین سربازان در ردیف جلو قرار داشتند، تشکیل می‌شد. سرانجام، وقتی فاتح پس از يك پیروزی قاطع تصمیم به نابودی مغلوب می‌گیرد، باز این مردان جوان هستند که بیشتر به‌قتل می‌رسند. قبایل ابتدایی در این حالت مردان را قتل‌عام و زنان را تصاحب می‌کردند و وقتی به‌پسران جوان دست می‌یافتند با احتیاط و دوراندیشی بسیار

می‌کوشیدند تا طرز فکر آنها را تغییر دهند. مثلاً ترکان عثمانی کودکان یونانی را تربیت و به عضویت سپاه ینی‌چری درمی‌آوردند.

۲ - عملکرد^۱ جمعیتی جنگ

عملکرد - در زیست‌شناسی - عملی است که به‌طور منظم در تمام موجودات زنده یک نوع واحد تکرار می‌شود. دورکم ابتدا عملکرد را به‌عنوان یک نظام مرکب از حرکتهای حیاتی، قطع نظر از نتایج آنها، (مانند عملکرد گوارش)، وبعد به‌مثابه «رابطه موجود بین این حرکتهای و بعضی از نیازهای موجود زنده» در نظر می‌گیرد (مانند کارکرد دستگاه گوارش). بدین ترتیب، اصطلاح مزبور تنها در زمینه موجودات زنده مصداق پیدا می‌کند. برای اینکه مفهوم عملکرد کامل باشد، باید عملی که معرف عملکرد است در موجود زنده تکرار شود. اما در سازمانهای پیچیده، بویژه در جوامع مختلف، عمل تکرار همواره به نحو بارز صورت نمی‌گیرد. به علاوه، تکرار جای خود را به نوآوری و ابداع می‌دهد.

وقتی مفهوم عملکرد بدین صورت کامل شد، آن را هم در مورد نهاد و هم در مورد اندام زنده^۲ می‌توان به کار برد. جنگ بدون تردید یک نهاد اجتماعی است. هربار که آتش جنگی شعله‌ور می‌شود مایه‌پهوده و دردناکانه تعجب می‌کنیم، ولی این تعجب مانع از آن نمی‌شود که جنگ یک نهاد اجتماعی ثابت نباشد؛ نهادی که در همه گروههای انسانی سازمان یافته در تماس با یکدیگر، قابل مشاهده است.

جنگ یکی از شکلهای اساسی رابطه بین جوامع نیز هست. این واقعیتی دردناک ولی غیرقابل انکار است. جنگ توسط دستگاههای اجتماعی مختلفی به اجرا درمی‌آید. جنگ پدیده‌ای است که تکرار

(۱) Function، واژه‌ای متداول در زبانهای اروپایی است که در لغت به معانی ذیل آمده است: شغل، عمل، عملکرد، کار، وظیفه، هدف، نتیجه، فایده، منظور، انگیزه، قصد، نیت، نایب، احتیاج، و نتایج و آثار جامعه شناسان، باتوجه به دیدگاه خود، از معانی گوناگون آن استفاده می‌کنند. - م.

می‌شود، جنگ ادواری است یا حداقل شکل ادواری دارد، اما سرشار از نوآوری است. بنابراین به حق می‌توان انگاشت که جنگ عملکردی واحد یا چندگانه دارد.

اما وقتی موضوع مورد بحث جنبه جمعیتی جنگ است، این عملکرد چگونه می‌تواند باشد؟

مشاهده کرده‌ایم که نتیجه اصلی جنگ ایجاد زمینه مناسب برای افزایش مرگ و میر است و غالباً موجب کاهش موقتی زاد و ولد می‌شود. بنابراین، پس از جنگ، خود را با يك نقصان جمعیتی مواجه می‌بینیم. به نظر ما، این نقصان نشانه مسلم يك عملکرد انهدامی و مصرفی یا مصرف بسیار شدید است.

«برگسون^۲ می‌گوید، هر جا اجرامی وجود داشته باشند که بتوانند انرژی منبعی چون خورشید را ذخیره کنند و سپس آن را با شدت بسیار برگردانند و آزاد سازند، حیات پیدا می‌شود.» تراکم آرام و بعد تخلیه ناگهانی، ویژگی فیزیولوژی حیوانی است؛ نه ضربان قلب، نه عمل گوارش، و نه تولد یا مرگ هیچ کدام اعمالی تدریجی نیستند. بعضی روندهای مشابه در حیات روانی ما، بویژه در ابداع، وجود دارند. در مورد جنگ نیز چنین است؛ گویی جنگ عملکرد اجتماعی ادواری و متناوبی است که تراکم سرمایه انسانی در درون جامعه و سپس دفع خشونت آمیز بخشی از آن سرمایه، در يك زمان معین، مشخصه آن است.

ما ساختار جمعیتی-اقتصادی گروه مفروضی را که در آن تعداد جوانان از تعداد مشاغل ضروری اقتصادی بیشتر است، ساختار انفجاری نامیده‌ایم. این موقعیت زمینه تحریک حس ستیزه‌جویی را مساعد می‌کند، زیرا سرانجام آن نوعی توسعه ناگهانی است، توسعه‌ای که در عین حال تشنج‌آلود و جمعی است و مهاجرت گروهی و لشکرکشی دو نمونه قدیمی آن می‌باشد. زیرا، جنگ در واقع مهاجرت

(۲) Henri Bergson (۱۸۵۹ - ۱۹۴۱)، فیلسوف فرانسوی -م.

مسلحانه و سازمان یافته‌ای است که گاه به‌سرزمین دشمن و گاه به‌آن دنیا صورت می‌گیرد. بنابراین، جنگ در تمام حالتها - نتیجه‌اش هر چه باشد - يك وقفه کم و بیش طولانی در رشد جمعیت ایجاد می‌کند. منحنی بالا رونده جمعیت سیر نزولی پیدا می‌کند یا متوقف می‌شود. و ما پیشنهاد کرده‌ایم که متوقف شدن و کند شدن ناگهانی رشد جمعیت را که به‌یقین ثمره هر جنگ محسوب می‌شود، رخوت جمعیتی بنامند.

ساختار انفجاری - یکی از جالبترین مسائل جامعه‌شناسی این است که آیا ساختار، ترکیب و توازن جوامع، ناخودآگاه بر روی تمایلات روانی اعضای خود تأثیر می‌گذارد یا نه؟ آیا عوامل اخیر برخی تمایلات جمعی را در آنان تحریک نمی‌کند؟ تمایلاتی که در شرایط مساعد (که غالباً خود این تمایلات، آن را به وجود می‌آورد) بروز می‌کند و بعدها از طریق بهانه‌ها و استدلالهای توجیه کننده حالت آگاهانه پیدا می‌کند. اما با اینهمه از روی صداقت استدلال می‌کنند، چرا که به‌ویژگی فریبنده این تمایلات جمعی واقف نیستند. جوانان بیکار برای ایجاد اغتشاش مستعد هستند و نیرویی اخلاک‌گر به وجود می‌آورند، تمایلات و آشوب طلبی آنان در برابر کمترین مقاومتی که در مقابلشان صورت می‌گیرد، و بر حسب شرایط تاریخی، مرامهای رایج، امکانات سیاسی و فنی، در جهت جنگهای داخلی یا عقیدتی، مهاجرت، یا يك جنگ خارجی سوق داده خواهند شد. تنها باید نحوه بهره‌برداری از آنها را دانست. این روشن می‌کند که چرا دولتهای جنگ طلب و امپریالیست به‌سوی يك تورم جمعیتی حقیقی پیش می‌روند. با اعطای مزایای مالی یا با اعمال انواع مجازات، کودکان و پسرانی را به جامعه اضافه می‌کنند که از ترس یا به‌خاطر گرفتن مدد معاش پا به‌عرصه حیات می‌گذارند. به‌علاوه، در این موارد خود را در برابر دور باطل غمباری می‌یابیم که مردمان با حسن نیت و خیرخواه نیز راه‌حلی برای آن نمی‌یابند. ترس از جنگ و دغدغه دفاع در مقابل تهاجم، تولد کودکانی را که سربازان آینده

خواهند بود تشویق می‌کند. اما همین افزایش جمعیت همسایگان را نگران می‌کند و تمایلات ستیزه‌جویانه را در داخل کشور برمی‌انگیزد.

مثالی بیاوریم: در زمان انقلاب، فرانسه، با مازاد جمعیت رو به رو بود و در آن دوره جمعیت فرانسه به نسبت فنون کشاورزی و صنعتی آن زمان و همچنین نسبت به جمعیت بقیه کشورهای اروپایی زیاد بود. کودکان این دوره پر زاد و ولدترین دوره تاریخ فرانسه به سن بلوغ می‌رسیدند. این مازاد جمعیت با يك اعتقاد ثابت، خود را ابتدا در انقلاب آلمان‌گرایانه اول و بعد در جنگهای داخلی، ترور^۳، جهاد جمهوری خواهان دوره دیرکتوار^۴ و سرانجام در جنگی سلطنتی از نوع قرون وسطایی با بعضی تیولداران، نجبا، صاحب منصبان، و يك امپراتوری مقدس^۵ درگیر کرد. بعد آرامش برقرار شد، اما به قیمت کشته شدن يك میلیون و هفتصد هزار جوان یا به عبارت دیگر، به بهای کاهش تقریباً شانزده درصد جمعیت مردان کشور.

دوره‌های طولانی جنگهای ویرانگر عموماً در پی دوره‌های شکفتگی و رشد جمعیت می‌آیند. جنگهای صد ساله^۶ به دنبال اوج رشد جمعیت در آغاز قرن چهاردهم رخ داد. جنگهای سی ساله^۷ و جنگهای مذهبی نیز در حالی در گرفت که سطح رشد جمعیت به

(۳) Terreur، دوره خاصی در انقلاب فرانسه (از ۵ سپتامبر ۱۷۹۳ تا ۲۷ ژوئیه ۱۷۹۴) تنها در ماه ژوئن و ژوئیه سال ۱۷۹۴ قریب ۱۴۰۰ نفر به مرگ محکوم شدند. م.

(۴) Directoire حکومتی که فرانسه را از چهارم برومر سال چهارم (۲۶ اکتبر سال ۱۷۹۵) تا هجدهم برومر سال هشتم (۹ نوامبر ۱۷۹۹) رهبری کرد. م.

(۵) Saint Empire، استقرار رسمی امپراتوری توسط اتون اول یا کبیر در سال ۹۶۳ میلادی که در پی واگذاشتن آن به پادشاه آلمان از سوی فرانسوی دوم در سال ۱۸۰۶ منقرض شد. م.

(۶) جنگهایی که به مدت صد سال بین انگلستان و فرانسه در جریان بودند. م.

(۷) جنگهای مذهبی-سیاسی (۱۶۱۸-۱۶۴۸) بین کاتولیکها و پروتستانها. م.

حداکثر خود در قرن شانزدهم هم رسیده بود. در پایان قرن هجدهم نیز وقتی در اثر واکسیناسیون، جمعیت بشدت افزایش یافت، جنگهای انقلاب و امپراتوری درگرفت. بدین ترتیب، تجربه تاریخی نشان می‌دهد که هیچ جنگ بزرگی بدون فضای ناشی از مازاد جمعیت، قابل تصور نیست. يك جنگ بزرگ نمی‌تواند بدون وجود يك زیربنای جمعیتی مناسب صورت گیرد.

بدین ترتیب، جنگ ظاهراً نه يك رویداد اصلی، بلکه به طریق اولی پدیده‌ای طبعی^۸ است و به مثابه تجلی بارز عدم توازن اجتماعی، که اساساً عدم توازن جمعیتی است، بروز می‌کند، همین حالت است که یکی از واکنشهای خاص روان‌شناختی اجتماعی — که ما آنرا تمایل ستیزه‌جویی جمعی نامیده‌ایم — را به وجود می‌آورد.

این نوسانها توضیح می‌دهند که چگونه احساسات خصمانه قدیمی بین ملت‌های همجوار یا بعضی رقابتها می‌تواند بدون شعله‌ور کردن آتش جنگ مدت درازی باقی بماند و بعد در بعضی از لحظات تاریخ به غلیان درآمده و غیرقابل تحمل شوند.

از نظر پولمولوژی، هر جنگی يك طرف مهاجم دارد: این مهاجم کسی است که میل به ستیزه‌جویی در او شدیدتر است یا علاقه بیشتری به نزاع دارد یا اینکه حتی ناآگاهانه با کمال علاقه زمینه ایجاد جنگ را مساعد می‌کند. عمیقترین تمایلات جمعی غالباً تمایلاتی هستند که بیش از همه ظاهر فریبنده دارند، چرا که موفق می‌شوند به شدیدترین وجه شعورمان را منحرف و روحیه انتقادی ما را سرکوب کنند.

اما بازتابهای روانی تغییرهای ساختار جمعیتی، مانند تمام پدیده‌های اجتماعی، بسیار انعطاف‌پذیرند. نه تنها زمان واکنش تغییر می‌کند، بلکه خود واکنش نیز می‌تواند به سوی سایر مقاصد و اهداف منحرف شود. در همین جاست که امید درمان و بهبود سرنوشت بشریت وجود دارد. زیرا اگر نمی‌توانیم يك عملکرد حیاتی را از بین

۸) Epiphenomene ، پدیده‌ای که به پدیده دیگر ملحق می‌شود. — م .

بیریم، حداقل می‌توانیم آن را منحرف کرده و گاهی برایش جانشینی پیدا کنیم.

در يك كلام بايد گفت شکوه‌هایی که موجب بروز مخاصمات می‌شوند در تمام زمانها وجود دارند. مسئله این است که چرا مخاصمه در فلان لحظه خاص بروز می‌کند. به نظر ما، این بویژه ساختار جمعیتی است که لحظه درگیری را معین می‌کند. ملتی که بتازگی جنگی را پشت سر گذاشته باشد، بدترین تحریکها آرامش آن را بهم می‌زند. به همین دلیل جنگ پیشگیرانه که تعدادی از مورخان آن را به دولتمردان آینده‌نگر توصیه کرده‌اند، در نمی‌گیرد؛ زیرا این جنگ در صورتی عملی می‌شود که بایک ساختار جمعیتی مناسب هماهنگ باشد. شاهد این مدعا ملت‌های اروپای غربی در زمان ایجاد دوباره سازمانها و ساختارهای نظامی در رنانی یا مونیخ هستند.

۳ - عملکرد اساسی جنگها

فرضیه‌های زیادی از زمانهای قدیم تا امروز درباره این موضوع منتشر شده است. پس از پرودون، «کنتون»^۱ عقیده دارد که جنگ با «مرگ افراد به بقای نوع انسان» کمک کرده و بهترین و نیرومندترین افراد را انتخاب می‌کند. اما صلح‌طلبان پاسخ می‌دهند که این انتخاب يك «انتخاب قهقرایی» است، چرا که جنگ، برعکس، عموماً نیرومندترین و جوانترین انسانها را نابود می‌کند. به علاوه، در عالم حیوان، در اغلب موارد، انواع متفاوت حیوانات هستند که همدیگر را نابود می‌کنند، حال آنکه جنگ منحصرأ بین انسانها در می‌گیرد و بنابراین هیچ ربطی به بقای نوع ندارد.

اگر بخواهیم برای جنگ نوعی عملکرد بیولوژیک قائل شویم، باید آن را در جای دیگری غیر از انتخاب جستجو کنیم. عملکرد جنگ چیزی جز انهدام نمی‌تواند باشد. این عملکرد انهدامی در عرصه جمعیتی ثابت‌تر و پردوامتر است تا در زمینه اقتصادی، زیرا مخارج

۱) Rene Quinton (۱۸۶۷-۱۹۲۵)، فیزیولوژیست فرانسوی - م.

جنگ می‌تواند از طریق چپاول و غارت طرف پیروز سرعت جبران شود. اما کشته شدگان، جملگی کشته باقی می‌مانند و حداقل يك نسل وقت لازم است تا جای آنها پر شود. این کوتاهترین زمانی است که در آن رخوت جمعیتی پدیدار می‌شود.

این عملکرد بیولوژیک که خاص تمام جنگهاست يك عملکرد اساسی به‌نظر می‌رسد. سایر عملکردهای جنگ محکوم به فنا هستند. عملکرد جمعیتی تنها عملکردی است که مطلقاً پایدار است و با جنگ تناسبی صددرصد منطقی دارد. زیرا هیچ برخورد مسلحانه‌ای وجود ندارد که موجب نابودی بخشی از بشریت نشود. بدین ترتیب، نخستین اثر فوری هر جنگ، اثری است که روی ساختارهای جمعیتی به‌جا گذاشته می‌شود. جنگ تعدادی از مردان گروه (قبیله، شهر، ملت، امپراتوری، وغیره) را از طریق دور کردن یا نابود کردن ریشه‌کن می‌کند. جنگ مهاجرتی مسلحانه است.

همسازی جمعیت با خود، و با محیط جغرافیایی، اقتصادی، و سیاسی خویش برپایه يك حرکت مداوم صورت نمی‌گیرد. این همسازی مانند تمام پدیده‌های بیولوژیک از جمله واکنشهای غیر ارادی است و با منحنیهای تکراری از همان نوع که به‌وسیله بیولوژی ریاضی مورد مطالعه قرار گرفته است، نشان داده می‌شود. (نگاه کنید به کارهای لوتکا^{۱۰}، ولترا^{۱۱}، کوستیتزین^{۱۲}، و دیگران). جنگ یکی از خشنترین پدیده‌های همساز کننده است. اما پدیده منحصر به‌فرد نیست. به‌بیان درست‌تر، این پدیده از جمله نهادهایی است که خصلت نابود کننده دارد و توقف یا رخوت جمعیت مشابهی را به‌دنبال می‌آورد.

۴ - نهادهای انهدامی

در تمام جوامع، در کنار مرگ‌ومیر ناشی از علل طبیعی، به‌مرگ‌ودیر نهادی یا به‌عبارت دیگر به‌مرگ‌ومیر عمدی نیز باید جایی اختصاص

10) Lotka

11) Volterra

12) Kostitzin

داد. نابود کردن خشونت‌آمیز انسانها یا تحمیل شرایط سخت بدبعضی از اقشار و نتیجتاً کوتاه کردن عمر آنها، از مصادیق مرگ ومیری عمدی هستند. در این باره توضیح می‌دهیم:

۱ - فرزندکشی مستقیم. قرآن می‌گوید: «فرزندان خود را در اثر فشار فقر نکشید، ما روزی شما و آنها را خواهیم داد.» در عربستان پیش از اسلام، محمد (ص) پیامبر اسلام، برای از میان برداشتن مرگ ومیر عمدی دختران بسیار رنج کشید. در سایر جوامع ابتدایی، نوزادان پسر را با رغبت بیشتری قربانی می‌کردند. در تمدنهای باستانی اروپا، فرزندکشی رسمی ثابت بود و قانون آن را حق مشروع پدر خانواده می‌دانست. سر راه گذاشتن نوزادان تنها پس از ظهور مسیحیت نامشروع شناخته شد و دیگر مورد عدم اغماض قرار نگرفت. مطالب زیادی که درباره شیرخوارگان سر راهی در داستانها و حکایتها نگاشته شده است، مؤید این موضوع است. موسی، رومولوس^{۱۳}، کورش، ادیپ^{۱۴}، و غیره همه کودکان سر راهی بودند.

۲ - فرزندکشی غیرمستقیم. بی‌توجهی نسبت به نوزادان مؤنث بدبختانه موجب مرگ ومیر زیاد در تعدادی از جوامع باستانی نظیر چین یا بعضی جوامع شرقی می‌شود. خشونت، رفتار بد، وعدم مراقبت، از شکلهای فرزندکشی غیرمستقیم به‌شمار می‌روند که فقر و جمعیت بیش از حد جبراً آنها را تشدید می‌کند. فقدان قوانین ویژه حمایت کودکان در دوره ظهور صنایع بزرگ، دوره‌ای که برخی کودکان هفتساله در معادن کار می‌کردند، نیز از همین مقوله است. حق مالکیت پدر بر تمام فرزندان که حقوق رومی آن را به رسمیت شناخته بود و بقایای آن در بخش بزرگی از جوامع بشری تا روزگار ما باقی مانده است، نیز قابل ذکر است. دادوستد سیاهپوستان تا حد زیادی از جانب والدینی صورت می‌گرفت که فرزندان خود را می‌فروختند.

(۱۳) Romulus، بنیانگذار شهر رم و نخستین پادشاه روم-م.

(۱۴) Oedipe، اسطوره یونانی، پسر لایوس و پادشاه تب-م.

شکل دیگر فرزندکشی غیر مستقیم: آزمونهای خاص پاکشایی که غالباً در تمدنهای ابتدایی، به‌هنگام گذر از مرحلهٔ کودکی به مرحلهٔ بلوغ متداول است (روزه‌داری، به‌چوب بستن، شلاق‌زدن، خال کوبیدن، وغيره). بقایای این آزمونهای خاص پاکشایی در «بریماد»^{۱۵} و عموماً در کلیهٔ نهادهایی که آمون^{۱۶} جامعه‌شناس آنها را نهادهای انتخاب کننده می‌نامد، مشاهده می‌کنیم، نهادهایی از قبیل امتحانات، مسابقات ورودی، آزمونها، و خدمت نظام وظیفه که به‌طور غیرمستقیم به‌فرسودن، خسته کردن، نومید کردن، و گاه از بین بردن در اثر کاهش نیروی بدنی بخش وسیعی از جوانان بویژه پسران می‌انجامد. سرانجام، هنگامی که بحرانها، گرسنگیها، بیماریهای مسری، وغيره فرا می‌رسند، عموماً جوانان هستند که بیشتر قربانی می‌شوند.

۳ - مثله کردن اعضای تناسلی. این عمل در طول تاریخ، نقش بسیار مهمی در کاهش جمعیت بازی کرده است. در قرن هجدهم، به‌گفته تاورنیه^{۱۷}، تنها در عرض يك سال بیست و دو هزار نفر را در قلمرو «گلکنده»^{۱۸} اخته کردند. حال آنکه این ناحیه تنها يك ایالت از امپراتوری بزرگ مغولها محسوب می‌شد. اخته کردن غالباً با بردگی و ربودن کودکان همراه بود و بعضی ملتها برای آن يك ویژگی نمادین نیز قائل بودند: بعضی نقاشیهای مصری، کاتبانی را نشان می‌دهد که به‌شمارش این نوع غنایم [خواجگان] که توسط سربازان فاتح به‌ارمغان آورده شده، مشغولند.

در اینجا فرصت نیست که دلایل گوناگونی را که برای توجیه

۱۵) Brimade آزمونهای بیفایده‌ای که شاگردان قدیمی به‌شاگردان جدید تحمیل می‌کردند. م.

16) Ammon

۱۷) Jean Baptiste Tavernier (۱۶۰۵ - ۱۶۸۹)، سیاح فرانسوی. م.

۱۸) Golconde، شهری در هندوستان نزدیک حیدرآباد که در سال ۱۶۸۷ توسط اورنگ‌زیب ویران شد. م.

این رسم آورده‌اند، تشریح کنیم. از این گذشته، شاید توجیهی عام و معتبر وجود نداشته باشد. ولی عمل اخته کردن، در دوره‌های مختلف و در جوامع گوناگون، احتمالاً نتیجهٔ منطقی اعتقادات و نهادهای کاملاً معینی بوده است. اما از دیدگاه جمعیتی، این توضیحات تنها می‌توانند همچون پدیده‌هایی طبیعی مورد نظر قرار گیرند. انگیزه اخته کردن هرچه باشد، نتیجهٔ آن تفاوت نمی‌کند: بعضی از جوانان از کار زاد و ولد باز می‌مانند. اگر تعداد این جوانان قابل توجه باشد، ناگزیر، به‌شیوه‌های مختلف بر تعداد زاد و ولد تأثیر می‌گذارد.

۴ - رهبانیت، بدون آنکه عضوی را مثله کند، همان تأثیر بازدارنده را در رشد جمعیت دارد. رهبانیت بر حسب مکان و زمان نقشهای بسیار متفاوتی ایفا می‌کند. گاه، مثلاً در بعضی از دوره‌های قرون وسطی یا در اسپانیای قرن شانزدهم، به‌حد قابل ملاحظه‌ای گسترش پیدا می‌کند. تعداد راهبان فرانسه، در آستانهٔ انقلاب، حدود دویست هزار نفر تخمین زده می‌شد. اما عصر بزرگ رهبانیت مدتهاست که سپری شده است.

مثلاً در مورد اسپانیا، اوج رهبانیت با دوران مهاجرت وسیع مقارن بود یعنی با زمانی که ساکنان شبه جزیره ایبری به‌سوی امریکا روانه شدند. رهبانیت استثنائاً در بعضی مناطق مانند تبت رشد کرده است و به‌نظر می‌رسد که این رشد از برخی واکنشهای ناآگاهانه‌ای ناشی شده باشد که تحت فشار توازن جمعیتی - اقتصادی به‌وجود آمده‌اند.

۵ - برده‌داری. برده‌داری از دیدگاه جمعیتی با باروری بسیار ضعیف و مرگ‌ومیر شدید مشخص می‌شود. آمارهای نادر اخیر در مورد مرگ‌ومیر بردگان در جزایر آنتیل و در آغاز قرن نوزدهم نشان می‌دهد که ضریب مرگ‌ومیر آنان به‌پنج برابر ضریب مرگ‌ومیر جمعیت بندگان آزاد شدهٔ سیاه‌پوست می‌رسید. تازه این در دوره‌ای است که در اثر محدودیت دادوستد، قیمت بردگان به نحو قابل

جنبه‌های جمعیتی جنگ

ملاحظه‌ای افزایش یافته و در نتیجه، رفتار با بردگان نیز بهبود یافته بود. کار اجباری نیز در روزگار ما همین نقش نابود کننده را بازی می‌کند، با این تفاوت که چون کارگر اجباری فاقد هرگونه ارزشی است، نمی‌توان به هیچ نوع مدارایی امیدوار بود.

بعضی کارها مانند باربری را می‌توان با برده‌داری مقایسه کرد. حتی امروز نیز در چین، باربران، حمل فضولات فاضلابها را برعهده دارند و بندرت دیده می‌شود که سن يك ارا به کش (همان گونه که هزاران نفر از آنها در شهرهای چین وجود دارد) از بیست و پنج سال تجاوز کند. لازم به توجه است که امپراتوری چین، مانند امپراتوری روم، زمانی که به اوج وسعت خود رسید و قرن‌ها از امنیت غیرقابل تعرض برخوردار شد، به قتل عام وسیع بردگان پرداخت. کشتار بردگان ظاهراً جای تلفات نظامی دوران جنگ و خطرها گرفته است.

۶ - حق مجازات، همواره بیشتر جوانان را تحت فشار قرار می‌دهد. این واقعیت که شور و هیجان همواره در جوانان صورت خشنتری دارد، آنها را به بزهکاری، ولگردی، و غیره ترغیب می‌کند و نهایتاً در معرض مجازات قرار می‌دهد.

نظامهای کهن اروپایی و کلاً نظامهای کشورهای باستانی مانند چین، در سطح وسیعی از مجازات اعدام استفاده می‌کردند. سرقتها - حتی سرقتها مسالمت آمیز - با مجازات اعدام با دار یا شکنجه های دیگری روبه‌رو می‌شد. زندانها تا قرن نوزدهم درهمه‌جا، مکانهای حقیقی شکنجه محسوب می‌شدند. در این زندانها، زندانیان در اثر گرسنگی و بیماریهای مسری از پا در می‌آمدند.

اما جنگ بی‌تردید خشونت‌بارترین نهاد انهدامی است، چرا که از نهادهای نابود کننده دیگر بمراتب بیشتر نابود می‌کند. به هر ترتیب، «هرم‌سنی» مطمئنترین معیار برای قضاوت درباره تجاوزکاری يك دولت یا میزان نیاز اوبه کاربرد سایر نهادهای انهدامی است.

سرانجام مهاجرت به خارج، هر چند که واقعاً نهاد انهدامی نیست، همان نقش را ایفا می‌کند. تخمین می‌زنند که چهل میلیون نفر اروپایی در بین سالهای ۱۸۰۰ و ۱۹۱۴، قاره خود را ترک کردند. این هجرت دسته‌جمعی جوانان توجیه می‌کند که چرا قرن نوزدهم در میان سایر قرون، نسبتاً آرامترین قرون بوده است. از طرف دیگر، تبعید نیز یکی از شکلهای مهاجرت اجباری است و در بعضی مواقع نقش بزرگی در تاریخ جمعیتی بازی می‌کند. وضعیت سیبری و استرالیا را در این مورد مثال می‌آورند. در باره تلفات جنگ باید بگوییم که با تعداد مهاجرت افراد به عالم باقی برابر است.

فرزندکشی تأخیری. همه رویدادها به گونه‌ای هستند که گویی بین مجموعه نهادهای انهدامی از يك سو، و نقش جمعیتی جنگ از سوی دیگر رابطه‌ای از توازن و جبران وجود دارد: هرگاه که مرگ و میر کودکان، گرسنگی، بینوایی، و غیره، قربانیان نسبتاً کمتری می‌گیرد، قربانیان جنگها بیشتر می‌شوند. تاریخ دو قرن اخیر مصداق این رابطه معکوس است.

جمعیت اروپا با واکسیناسیون علیه بیماریهای مسری و نخستین پیشرفتهای پزشکی، سرعت افزایش یافت: از سال ۱۸۰۰ میلادی به بعد، سفیدپوستان چهار برابر شده‌اند در حالی که سایر نژادها فقط دو برابر شده‌اند. و اتفاقاً در همین موقع است که به سبب تقارنی اعجاب‌انگیز کشتارهای عظیمی بین خود سفیدپوستان روی می‌دهد: جنگهای انقلاب، جنگهای امپراتوری، جنگهای استقلال، جنگهای داخلی روسیه و اسپانیا؛ صرف نظر از دو جنگ جهانی اول (۱۹۱۴) و دوم (۱۹۳۹).

رشد جمعیت آسیا امروز ظاهراً بسیار سریعتر شده است. بعید نیست که مردم و دولتهای این قاره، به نوبه خویش، خود را ستیزه جوترین ملتها و دولتهای قاره نشان دهند؛ مگر آنکه خود آنها پس از رهایی از سلطه و نفوذ اروپاییان، مایل نباشند که مجدداً به نهادهای انهدامی سنتی خود متوسل شوند. این موضوع را آینده به ما نشان

خواهد داد.

مازاد جمعیت یا عدم توازن جمعیتی - اقتصادی لزوماً موجب شعله‌ور شدن آتش جنگ نمی‌شود. مازاد جمعیت یا عدم توازن جمعیتی - اقتصادی صرفاً بعضی نهادهای انهدامی را - که جنگ تنها يك مورد از آنهاست - فعال می‌کند. در طول تاریخ، دو گرایش عمده، بر حسب تمدن‌ها، کشورها و اعصار، گهگاه بر یکدیگر غلبه کرده‌اند: نخستین گرایش عبارت است از تشدید عمدی مرگ و میر کودکان از طریق فرزندکشی یا مسامحه. دومین گرایش عبارت است از حمایت و مراقبت از کودکان، برای آنکه بعداً آنها را به جنگ بفرستند؛ این فرزندکشی حقیقی تأخیری است.

.

ویژگیهای قوم‌شناختی جنگ

۱ - جنگ و جشن

جشن، نقشی اساسی در حیات تمام گروه‌ها بازی می‌کند. دور کم نشان داده است که از دیدگاه جامعه‌شناختی، هدف جشن، تحکیم همبستگی گروهی، تجدید ادواری تماسها، و پیوستگی و وحدت‌اعضای گروه است.

جشن در انواع تمدنهای مختلف برخی ویژگیهای ثابت دارد:

۱ - جشن همواره مستلزم اجتماع مادی اعضای گروه است، چه در یک «کوروبوری»^۱ استرالیایی، چه در یک جشن پاگشایی سرخپوستان میسی‌سی‌پی، چه در تام-تام آفریقایی، و چه در بازیهای المپیک یا آیینهای خاص «الوسیس»^۲، اعیان فلانند^۳، یا کارناوال که

۱) Corrobori، جشن بومیان استرالیا که بارقص و پانتومیم همراه است و به زعم آنها روحیه جنگی را تقویت می‌کند. - م.

۲) Eleusis، محلی در شمال غربی آتن که دارای دوازده هزار و هفتصد نفر جمعیت بود. در این محل آیین‌های خاص مذهبی اجرا می‌شد. - م.

۳) Flamandes، نام اعیاد مذهبی و جشنهای عمومی سالانه در ممالکی که به زبان فلاماندی سخن می‌گویند. - م.

مردم گردهم می آیند.

۲- جشن مناسکی است که باخرج یا ولخرجی توأم است. گروه، ثروتی را که قبلاً بتدریج انباشته است همواره در حال شور و هیجان (افراط در شرابخواری، سورچرانی، ضیافت) مصرف، و گاه حتی در اثر شادی یا خشم به نیستی می کشاند. جشن همچنین موقعیتی برای نشان دادن سخاوت و دست و دل بازی است: مبادلات و هدایا، درجشنها افزایش پیدا می کند. جشنها غالباً با بازار مکاره ای همراه هستند و فرصتی برای تجدید لباس و زیور آلات، مبادله هدایا، دعوت همدیگر به تفریحات، و بازیها فراهم می کنند.

در طول مراسم جشن، همواره با انهدام توام با خودنمایی روبه روهستیم که از بعضی جهات به جنگ مربوط می شود. مردم از خساراتی که دیده اند مغرورند. مناسک پیروزی نزد اقوام گوناگون همیشه با نوعی تخریب نمادین همراه است. آتش زدن تخت جمشید، درواقع عملی استعاری بود و قربانی ارزنده ای که از سوی اسکندر به پیشگاه خداوند پیروزی تقدیم می شد. و در روم تنها پس از جشن پیروزی بود که رهبران زندانی دشمن را در زندان «مامرتین»^۴ خفه می کردند.

۳- جشن همواره بازیرپا گذاشتن بعضی از قواعد اخلاقی توأم است و بعضی از محرمات به دست فراموشی سپرده می شوند. بعضی اعمال که معمولاً ممنوع هستند، مجاز شمرده شده و حتی توصیه یا تحمیل می شوند. اغلب جشنهای بزرگ در میان قبایل ابتدایی شامل يك بخش میگساری است که در آن منهیات جنسی از میان می رود. در روم، به هنگام «لوپرکال»^۵، بردگان به اربابان خویش فرمان می دادند

۴) Mamertine، زندانهایی که خاص مزدوران بود و در مسین ساخته شده بود. - م.

۵) Lupercal، جشن سالتهای که در پانزدهم ژانویه هر سال در روم قدیم می گرفتند. این جشن به افتخار رب النوع پان گرفته می شد که گرگی را که به روموس و رومولوس شیر داده بود، کشت. - م.

و در زمان پیروزی، سربازان آشکارا و بی پروا امپراتور را ریشخند می کردند.

۴ - جشن مناسکی است که با هیجان جمعی همراه است: رقص، باده گساری، سرودخوانی با هیجان دیوانه وار، خوشحالیهای زاید الوصف، اعمال غیرمتعارف، هیجان شدید، و خشونت ایجاد می کند.

۵ - جشن نوعی بیحسی و رخوت جسمی ایجاد می کند: افراد در موقع جشن از خود بیخود می شوند و کارهای فوق عاداتی انجام می دهند که گاه قاحد ضرب و جرح یا نقص عضو پیش می رود. در روزگار خودمان شاهد هستیم که در هندوستان بعضی از مؤمنان خود را در مراسم طواف و زیارت «سیوا» در زیر «ارابه خدا» خرد می کنند.

۶ - جشن در میان قبایل ابتدایی و در تمام تمدنهای باستانی با مناسک قربانی همراه است: قربانی کردن حیوانات و در بعضی تمدنها قربانی کردن انسان. قربانی کردن ناقص یا نمادین نظیر نمایشهای مذهبی که در آنها بعضی از بازیگران واقعاً به هلاکت می رسند یا اینکه بردگان یا محکومان به جای آنها کشته می شوند.

همه این خصوصیات در جنگ وجود دارد. سی توان گفت که جنگ يك جشن تمام عیار و به معنای جامعه شناختی کلمه، يك «اورگیا»^۱ی مقدس و عظیم است. جنگ، نفس تخریب است، تخریبی عاری از ملاحظه و خویشترداری؛ سایر اشکال جشن چیزی بیش از تقلیدی سطحی از جنگ نیست.

حال به بررسی جنبه های مهمی می پردازیم که جنگ را به جشن ربط می دهند:

ویژگی زیباشناختی جنگ. این ویژگی قبل از هر چیز با آرایش رزمندگان نشان داده می شود. زیباترین زینت آلاتی که انسانها در

(۱) Orgie، جشنی در یونان باستان که با زیاده روی و افراط در باده نوشی و میاهو توأم بود.

تمدنهای مختلف - به استثنای پنجاه سال اخیر - ساخته‌اند برای آرایش رزمندگان به کار رفته‌است. فلزات گرانبها، زینت‌آلات، پرها، کلاهخودهای پرزرق و برق، پارچه‌های الوان شاد، کنده - کاریها، خاتم کاریها، وغيره، همیشه سهم جنگجویان بوده‌است. برای اثبات این موضوع تنها کافی است سری به موزه اسلحه و لباسهای نظامی بزنیم یا اینکه نگاهی به آلبومهای نظامی بیندازیم.

جنگجوترین مردمان قبایل ابتدایی و تمدنهای باستانی، همواره جنگ را با رقصهای جمعی می‌آمیختند. سیاهپوستان، قبل از اعزام به مأموریت‌های جنگی، همواره می‌رقصیدند. همین وضع در مورد سرخپوستان (سرخپوستان امریکای شمالی، هندیها، و پولونزیها) نیز صادق است. دریونان باستان نیز رقصهای جنگی، بویژه رقص «پورهوسی»^۷، که بعضاً مسلحانه اجرا می‌شد، همواره وجود داشته است.

چاشنی نمایشهای نظامی، سان، رژه، نمایشهای خنده‌دار، رژه با مشعل، و نظایر آن به این هنر نمایشها اضافه می‌شوند. پیکارها نیز جنبه زیباشناختی دارند که آنها را به نمایش شبیه می‌کند. نبرد باله‌ای خطرناک است. برای متقاعد شدن کافی است که انسان مجسمه‌ها یا نقاشیهایی را که پیکارها را به تصویر کشیده‌اند یا به نقوش برجسته الواح آشوری، کتیبه‌های معابد یونانی، تابلوهای «وارندمولن»^۸ یا «بارون گرو»^۹ توجه کند.

ویژگی سرگرم کننده جنگ. جنگ انسان را از زندگی روز-مره اش جدا می‌کند. جنگ انسان را در فضای مادی و روانی غیرمتعارفی قرار می‌دهد. جنگ قبل از هرچیز منبع شور و هیجانی

۷) Pyrrhique، اسطوره یونانی مربوط به دختر اپی‌مه و پاندور و نوعی رقص با سلاح. - م.

۸) Adam Fransvander Meulen (۱۶۳۲-۱۶۹۰) نقاش فلامان، تابلوهای ری تاریخ نظامی لویی چهاردهم را نشان می‌دهند. - م.

۹) Antoine baron Gros (۱۷۷۱-۱۸۳۵)، نقاش فرانسوی. - م.

بینظیر است.

حتی دردنیای جدید نیز جنگ — حداقل در آغاز — بی‌تردید ویژگی سرگرم کننده‌ای دارد. فرد بسیج شده در ابتدا احساس می‌کند که واقعاً برای گذراندن تعطیلات می‌رود. او از زندگی حقیر روزمره، از قید و بند زندگی خانوادگی و کار دور می‌شود. او دیگر به پرداخت مالیات و اجاره خانه‌اش فکر نمی‌کند. در سازمانهای امروزی وقتی يك کارگر یا کارمند دولتی یا غیردولتی بسیج می‌شود، به برکت نظام صحیحی که در زمینه مدد معاش و اضافه حقوق وجود دارد، خسارت مادی چندانی نمی‌بیند.

جنگ یکنواختی جامعه ماشینی را از بین می‌برد. بعضی افراد از قبیل «آ. هاکسلی»^{۱۰} و بویژه «لوئیس مامفورد»^{۱۱} عقیده دارند که به این دلایل روانشناختی، به همان میزانی که جامعه ما ماشینی شده و زیر سیطره تکنیک در می‌آید، روحیه جنگ طلبی در آن رشد پیدا می‌کند. دورکم در کتاب خودکشی و پس از او «هالباواکس»^{۱۲} متوجه شده‌اند که ضریب خودکشی افرادی که در زمان جنگ، به نحو مستقیم در جنگ درگیر نیستند به طور متوسط دوسوم زمان صلح است. با توجه به حوادث و جنگهایی که در آلمان رخ داده می‌توان فکر کرد که انگیزه جنگ، بویژه، در کشورهایی قوی است که تحت سلطه نظامهای شدیداً استبدادی هستند. این نظامها وحدت را به افراد تحمیل کرده، مبارزات سیاسی و مجادلات مذهبی و فلسفی و ادبی را از میان برده، شهروندان را به کار اجباری و اطاعت از نظم پلیسی کور و خشنی وادار می‌کند، جلوی هر نوع ابداعی را می‌گیرد، و نوآوری را در زندگی تحمل نمی‌کند. شهروندان آگاهانه یا ناآگاهانه برای تحصیل سرگرمی حقیقی و از نظر روحی، گسستن از محیط یکنواخت خود و متنوع کردن زندگی، تنها به جنگ امید می‌بندند.

۱۰. Aldous Huxley (۱۸۹۴ - ۱۹۶۳)، نویسنده انگلیسی. — م.

۱۱. M. Lewis Mamford (۱۸۹۵ - ۲۰۰۰)، نویسنده آمریکایی. — م.

۱۲. Maurice Halbwachs (۱۸۷۷ - ۱۹۴۵)، جامعه‌شناس فرانسوی. — م.

در قبایل ابتدایی، لشکرکشی و هجوم، هم‌یک گردش خطرناک و هم‌یک مسابقه شکار بمراتب هیجان‌انگیزتر از شکار حیوانات، حتی وحش‌ترین آنها است.

جنگ و امر مقدس. تغییر طرز تفکر نخستین و جالب‌ترین تغییری است که در زمان جنگ به وجود می‌آید. قیود اجتماعی دگرگون می‌شوند. مقدس و نامقدس تغییر می‌کند و حدود آنها بسرعت دستخوش تحول می‌شود. این تحول قبل از هر چیز در مورد مفهوم مردم‌کشی صورت می‌گیرد. و عملی که عموماً در زمان صلح منع شده است، ناگهان در برابر دشمن مجاز شمرده و تجویز می‌شود. بعضی از منهیات دیگر در زمینه حرمت مالکیت و عدم تعرض به جان افراد نادیده گرفته می‌شود: غارت و تصاحب اموال دشمن در شکل‌های مختلف حلال شمرده می‌شود. آدم‌ربایی و حتی تجاوز نیز، غالباً به صورت آشکار یا ضمنی مجاز می‌شود.

استحاله ارزش‌ها، که مورد علاقه نیچه بود، به‌طور منظم و ناگهان به وسیله جنگ صورت می‌گیرد. جنگ، به محض اعلان، ما را به جهان اخلاقی نوینی وارد می‌کند. این چهره دیگر توهم جمعی است که خصلت حیات اجتماعی در اوج خود می‌باشد.

ثنویت روانشناختی^{۱۳}. اگر چه مفهوم دوست و دشمن در زمان صلح تفاوت دارد، اصطلاح دشمن، در زمان جنگ، مجدداً معنای ابتدایی خود، یعنی خصم، را باز می‌یابد: دوستی یا دشمنی، که در زندگی چنین متغیر و متضاد جلوه می‌کند، در زمان جنگ به حادترین شکل خود درمی‌آیند؛ شکلی که یکباره به راه‌حلی بسیار افراطی منجر می‌شود. از این پس، دشمن را باید کشت، باید خود را با تمام وجود در راه دوستان قربانی کرد. دیگر حد وسطی وجود ندارد.

گابریل تارد این وضعیت را در نظریه خود به نام «دوئل منطقی»

(۱۳) Manicheisme. مذهبی که به وسیله مانی بنیان نهاده شد و اساس آن بر شناختی دوگانه استوار بود. وی عناصر را به دودسته خوب و بد تقسیم می‌کرد.

به طور کلی مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است. وی یادآور می شود که وقتی درجایی چندین نظریه یا گرایش متفاوت وجود دارد، تنوع مزبور تازمانی که روابط مسالمت آمیز برقرار است، دوام می آورد اما وقتی خصومتها آغاز شدند، بزودی دو اردوگاه بیشتر باقی نمی ماند. بدین ترتیب، منازعه، تضادها را از لحاظ منطقی بشدت ساده می کند. جنگ تضادها را به دوراهی تبدیل می کند.

مثلا وقتی گروه و دسته ای به خاطر حیثیت خود می جنگد، نزاع نمی تواند به همان موضوع اصلی نزاع محدود بماند. منازعه در تمام عرصه ها گسترش می یابد و بسرعت به جنگی اقتصادی، سیاسی، فنی، فکری، و غیره مبدل می شود. بدین ترتیب، فعالیتها و اعتقادات سرانجام به سوی دو قطب یعنی خوب و بد جذب می شوند. جنگ، یک طرز تفکر ثنوی ایجاد می کند.

۲ - مناسک جنگ و رسم قربانی

انسانهای اولیه، با طرز فکرهای گوناگون، به این اصل که برای ادای احترام به خدایان باید جان بعضی از موجودات زنده را گرفت، اعتقاد داشتند: این عمل را قربانی کردن می نامند. امارشته هایی که جنگ و مناسک قربانی را به هم می پیوندند، کدامند؟

مثلا در بعضی موارد، دلیل واقعی جنگ برای آزتکها یا اقوام ساکن اقیانوسیه، تمایل به تدارك قربانیانی است که خدایان خواسته اند. در بعضی موارد دیگر، از جمله نزد آشوریها و در اکثر جنگهای مذهبی یا ایدئولوژیک، جنگ به طور غیرمستقیم با قربانی کردن مرتبط می شود: در این موارد چنین پنداشته می شود که جنگ نوعی قربانی انبوه است و در نتیجه خوشایند خدایان می باشد. روایتهای کتاب مقدس و کتیبه های آشوری در این باب بسیار گویا هستند.

عجیب اینکه، پرستش مردگان که در مذاهب جدید رو به اضمحلال می رفت، در مورد جنگ دوباره آشکارا پا به عرصه وجود نهاده است. پرستش مردگان یکی از عوارض روانی جنگ است.

امروزه اکثر ملل، تحت تأثیر ملت‌گرایی، به‌پذیرش نوعی مذهب ملی‌گرایش دارند، مذهبی که اساس آن پرستش رزمندگانی است که در جنگ داخلی یا خارجی کشته شده‌اند. بدین‌ترتیب، همان‌گونه که نیچه به آن اشاره کرده‌است، پرستش قهرمانانی که سلاح در دست به‌خاک غلتیده‌اند بتدریج جای پرستش قدیسان را می‌گیرد.

حال از نظر جامعه‌شناختی لازم است که این موضوع مورد تحقیق قرار گیرد که آیا اهمیت متغیر مناسک مرگ و مخصوصاً تشویق به قتل یا مرگ خشونت‌بار، با سایر متغیرهای دیگر ربط منطقی ندارد. خاصه آنکه نحوه رفتار با مغلوب احتمالاً با مجموعه‌ای از شرایط جمعیتی - اقتصادی مرتبط است. مثلاً غالباً دیده شده که اقوام شکارچی اسرای خود را می‌کشند، زیرا به سرزمینهای نامسکونی که شکار بتواند در آنها زادوولد کند، نیاز دارند. برعکس، در جوامع کشاورزی و پیشه‌وری که تقسیم‌کار صورت می‌گیرد و نیاز مبرمی به نیروی کار وجود دارد، برده‌داری و بندگی جای قتل عام مغلوبان را می‌گیرد. کارایی نظام ماشینی فعلی، وسعت بینظیر کشتارهای عظیم عصر ما را توجیه می‌کند. در عصر حاضر، هیچ دلیل اقتصادی برای صرفه‌جویی در سرمایه‌های انسانی که همواره بیش از حد نیاز هستند، وجود ندارد.

سرانجام، همان‌طور که عالیت‌ترین شکل اقتدار به دست آوردن حق‌کشتن دیگران است، ارزش هر آرمان نیز غالباً با تعداد مرگهای خشونت‌باری که زاییده آن است، سنجیده می‌شود. هر عقیده‌ای که شهادتها و فداکاریهای برانگیخته‌باشد، فی‌نفسه واجد ارزش می‌شود. این نکته هم (اگر بخواهیم واقع‌بین و صادق باشیم، باید به آن اذعان کنیم) که تمام آرمانها - بهترین یا بدترین، عبث‌ترین یا با معناترین آرمانها - نشان داده‌اند که می‌توانند منشأ فداکاریهای عظیم باشند، اهمیت چندانی ندارد. «تروتسکی^{۱۴}» در

۱۴) Trotski (۱۸۷۹ - ۱۹۴۰)، یکی از انقلابیون روس که در انقلاب

۱۹۱۷ شوروی نقش عمده‌ای برعهده داشت. - م.

جواب «کائوتسکی»^{۱۰} که خواهان آزادی مطبوعات بود، طی مباحثه‌ای چنین گفت: «اندیشه‌هایی که خون خود را به‌نام آنها به‌زمین می‌ریزیم در زمره حقایق مطلق هستند و نمی‌توان آنها را در عین حال حقایق نسبی به حساب آورد و براحتی در کنار سایر حقایق نسبی قرارشان داد.» این نمونه کامل استدلال مرده‌پرستانه است: شمار تلفات، بهترین دلیل حقانیت يك عقیده شمرده می‌شود.

۱

خصایص روانی جنگ

۱ - انگیزه ستیزه‌جویی و پرخاشگری

گروه‌های انسانی بعضاً در اثر انگیزه ستیزه‌جویی به هیجان می‌آیند. این انگیزه‌ها، همان‌گونه که ملاحظه شد، حالت روحی جمعی است که اکثریت اعضای گروه را به جنگ یا لاقلاً اندیشه جنگ متمایل می‌سازد.

ویژگی جوامع انسانی آن است که همواره در انتظار جنگند. اما این بدان معنا نیست که آنها همواره جنگ را می‌طلبند. کسی که دیروز جنگجو بود امروز شاید صلح را ترجیح دهد و البته بعید نیست که مدتی بعد پرخاشگری خود را که موقتاً فروکش کرده باز یابد.

وجدان جمعی برپایه کدام ملاحظه‌ها و استدلال‌ها معتقد می‌شود که جنگ در یک لحظه معین ضرورت می‌یابد؟ چگونه و در چه شرایطی رهبران و مردم خواهان جنگ می‌شوند؟

رشته تحقیقاتی که در ایالات متحد انجام شده، می‌تواند نقطه شروع تفحص ما باشد. این تحقیقات نشان می‌دهد که رابطه نزدیکی بین پرخاشگری و سرخوردگی وجود دارد. احساس سرخوردگی

موقعی ایجاد می‌شود که مانعی — هر نوع مانعی — ما را از ارضای يك تمایل یارسیدن به يك هدف باز دارد. خشم و غضب ناشی از سرخوردگی، که به صورت پرخاشگری بروز می‌کند، همواره متوجه عامل اصلی سرخوردگی نیست. مثلاً زیردستی که رئیسش او را آزرده است، با كتك زدن همسر و فرزندانش عقده دل خود را خالی می‌کند. بدین ترتیب، لوین^۱ و شاگردانش يك تناسب آماری حقیقی بین نوسانهای ارزش کتان و تعداد «مثله کردن»^۲ برقرار می‌کنند. به عبارت دیگر، محرومیت اقتصادی، پرخاشگری را که علیه ضعیفترین عنصر بروز می‌کند، تشدید می‌کند. در حیات سیاسی، پرخاشگری زمینه نارضایتی از طبقات رهبری، ادارات دولتی یا حزب سیاسی صاحب قدرت را مساعد می‌کند. شرایط بد اقتصادی، تنزل سطح زندگی، بیکاری، و غیره، در کشورهای دموکراتیک به موفقیت جناح مخالف منجر می‌شود. در «میدل‌وست» امریکا سرشماری نشان داده که حزب صاحب قدرت در دوره‌های خشکسالی معمولاً در انتخابات شکست خورده است.

با وجود این، جالب توجه است که واکنشهای ناشی از سرخوردگی گاه شکلی به خود می‌گیرند که آن را می‌توان افسردگی نامید. در همین موقع است که تسلیم و رضا جای پرخاشگری را می‌گیرد و ملاحظه می‌کنیم که افراد از لحاظ ذهنی عقب رفته، و از لحاظ فعالیت فکری به حالتی ابتدایی تر و پست تر باز می‌گردند.

اگر فرد را مستقلاً در نظر بگیریم، بی تردید پرخاشگری با نیرومندی جسم مرتبط خواهد بود: مرد جوان قوی انسان شیر. در میان تمام حیوانات — حتی انسانها — مردان جوان زورمند بویژه آشوب طلب و جنگجو هستند. با این حال، زمانی که واکنشهای پرخاشگرانه جمعی را بررسی کنیم، مسائل جنبه دیگری پیدامی‌کنند. انسان به محض اینکه در يك گروه قرار می‌گیرد، واکنشهای پرخاشگرانه

(۱) M.K. Levin روانشناس اجتماعی امریکایی. — م.

(۲) Lynch، مجازات بدون دادرسی و مثله و تکه تکه کردن افراد. — م.

منظمتر شده و ظاهراً روندی خودکار و ناآگاه می‌یابند. از این امر منطقاً می‌توان چنین نتیجه گرفت که این خودکاری به نسبت کثرت گروه زیادتر می‌شود. و ما به‌پدیده اجتماعی پرمی‌خوریم که توجه پیشگامان جامعه‌شناسی را سخت جلب کرده است: پرخاشگری توده‌ها (غارت، مثله کردن، و طغیانهای گوناگونی که در جریان آنها توده‌های مردم تحت تأثیر خشم ناگهانی به‌تکه‌تکه کردن، تخریب، قتل‌عام، و نظایر آن مبادرت می‌ورزند). با این حال، مطالعه دقیق نشان می‌دهد که توده‌ها طبیعتاً بیشتر منفعل، مطیع، و همرنگ هستند و ابزار خشونت آنان معمولاً یا نتیجه تبلیغات عقیدتی قبلی یا رفتاری قرار داده‌ای است. مراسم خلسه و عیاشی، مانند جشنهای کوروبوری استرالیایی یا تام - تام قبایل ابتدایی، نیز از این مقوله‌اند. شرکت کنندگان از قبل می‌دانند که از خود بیخود خواهند شد.

انگیزه ستیزه‌جویی، برعکس پرخاشگری یک فرد یا یک گروه کوچک، عمیق و بادوام است و یک عمل خشونت‌آمیز ناگهانی نیست، به‌طوری‌که آن را می‌توان یک حالت روحی نامید. این انگیزه ستیزه‌جویی جمعی احساس نیازی است که در یک دوره مبارزه و انهدام به‌وجود می‌آید، اعتقادی است که شاید فقط نوعی تسلیم در برابر یک مصیبت عمومی اجتناب‌ناپذیر باشد. موقعی که صحبت از انگیزه‌های ستیزه‌جویی در میان است، ستیزه‌جویی، بر حسب اعتقادات گروه، به‌غیرمنتظره‌ترین شکلها درمی‌آید. هرملتی می‌تواند خود را سرخورده تصور کند، چرا که «سن‌گراال»^۳ را در اختیار ندارد یا اینکه می‌خواهد «اماکن مقدسه» را اشغال کند. همچنین، هرملتی می‌تواند خود را متقاعد کند که راه نداشتن به‌فلان دریا یا نداشتن چاههای نفت غیرقابل تحمل است. باز ممکن است که ملتی نتواند نسبت به‌نهادها یا اعتقادات متفاوت همسایگان خود بانظر اغماض بنگرد.

(۶) Saint-Graal، ظرفی که در آخرین غذای مسیح یعنی مشای‌سری

به‌کار رفت - م.

همین تنوع انگیزه‌هایی که زمینهٔ پرخاشگری جمعی رامساعد می‌کنند، این فکر را در مابوجود می‌آورند که انگیزه‌های یاد شده تنها دستاویز یا به‌بیان درست‌تر علل‌اتفاقی پرخاشگری جمعی هستند. به‌همین دلیل است که انگیزهٔ ستیزه‌جویی در بیشتر مواقع فریبنده به‌نظر می‌رسد. این انگیزه نوعی خودفریبی است. بنابراین باید در بارهٔ اینکه آیا پرخاشگری مذکور زیربنای محک‌تر و پایدارتری دارد یا نه، تحقیق کرد.

روانکاوی انگیزه‌های ستیزه‌جویی. برخی کوشیده‌اند — هرازگاه موفقیتی هم به‌دست آورده‌اند — تا انگیزهٔ ستیزه‌جویی را به‌عقدۀ — هایی مرتبط کنند که اساس روش روانکاوی است. و در میان این عقدۀها، به‌عقدۀ شکست، گناهکاری، و احساس حقارت در اشکال مختلف آن، اشاره کرده‌اند.

احساس شکست غالباً به‌عقدۀ گناهکاری طبیعی یا ماوراء طبیعی مربوط است. این احساس تقصیر، عدم موفقیتها، ناکامیها، و بدبختیها را به‌گردن شخص یا اشخاص موهوم می‌اندازد. در این حالت ماسعی می‌کنیم که مسئولیت حادثۀای را که به‌ما صدمه زده و ما علت حقیقی آن را نادیده می‌گیریم، به‌گردن دیگری بیندازیم. از سوی دیگر، احساس گناهکاری، متقابلاً فکر مجازات الاهی را در انسان به‌وجود می‌آورد و او را، اگر نگوئیم خواستار، لا‌اقل ناخودآگاه آمادهٔ پذیرش بدبختی می‌سازد. در سایر موارد، عقدۀ گناهکاری به‌صورت میل به‌تعالی بروز می‌کند. عقدۀ گناهکاری به‌صورت ابزار شجاعت درمی‌آید و فرد خود را برای اطرافیان برای يك اثر، برای میهن، و غیره فدا می‌کند. اما حتی این فداکاری غالباً با عناصر مغشوشی درهم آمیخته است که از منشأ آن ناشی می‌شود. قهرمان در آرزوی فداکاری است ولی ممکن است به‌جنایت‌های جدیدی دست بزند تا خود را شایستهٔ مجازات بیشتر بداند؛ «مثلاً قهرمان جنگ

۴) خود کیفردهی به معنای کنشی رفتاری است که شخص با تنبیه کردن، خود متماثل به تقلیل احساس گناهکاری یا جلوگیری از بروز آن است.

می‌تواند احساس دوگانهٔ يك قربانی و يك آدمکش را داشته باشد: او فداکاری و جنایت را، در آن واحد، در ذهن ناخودآگاه خود می‌پذیرد: درواقع، جنایت انگیزهٔ فداکاری را تقویت می‌کند.»
دربارهٔ احساس حقارت باید بگوییم که این احساس می‌تواند ریشه‌های متعددی داشته باشد. این ریشه‌ها به‌نحو تحسین برانگیزی توسط «آدلر»^۶ و «الیویه براشفلد»^۷ مورد تحلیل قرار گرفته‌اند. نتیجهٔ اصلی احساس حقارت این است که در بسیاری از مواقع تمایلی مبرم به جبران را ترغیب می‌کند: انسان در اثر غرور می‌کوشد تا بیش از توان خود کار کند و ناراحتی خود را از بابت کمبودهایی که دارد، تسکین دهد. مثلاً ملتی که خود را عقب‌مانده‌تر و فقیرتر از همسایگانش می‌داند، با افزایش نیروی قهار خویش واکنش نشان می‌دهد.

انگیزهٔ ستیزه‌جویی گاه از احساس عدم امنیتی که بر جهان معاصر حکمفرماست، ناشی می‌شود. این احساس عدم امنیت می‌تواند افراد را به‌سمتی رهنمون شود که فاجعهٔ واقعی را به‌تشویش دائمی ترجیح دهند. در این حالت عقده‌ای وجود دارد که می‌توان آن را عقدهٔ «داموکلس»^۸ نامید.

ما در جای دیگر کوشیده‌ایم تا نشان دهیم که منشاء رفتارهای روانی هر نسل، در عقده‌هایی است که از امور اجتماعی و تاریخی نشأت گرفته و عمیقاً ایام کودکی شخص را تحت تأثیر قرار داده‌اند. به‌همین جهت است که هر نسل جدید متأثر از حوادثی است که به‌سن

• Alfred Adler (۱۸۷۰ - ۱۹۲۷)، روانشناس و پزشک اتریشی و

متخصص روانکاوی شخصیت. -م.

6) Olivier Brachfeld

۷) یکی از دولتمردان متعلق دربارهٔ دیونوسیوس در قرن چهارم ق.م. دیونوسیوس برای آنکه به داموکلس بفهماند که تا چه‌حدی خوشبختی جباران شکننده است، در بالای سراو شمشیربرنده‌ای آویخت که به موی یال اسبی متصل بود و هر آن احتمال پاره شدن آن می‌رفت. -م.

بلوغ یا پختگی نسل قبل مربوط می شود. و نیز به همین سبب است که واکنشهای انفعالی ایجاد می شود. این واکنشها از عقده‌هایی ناشی می شوند که ضربات روحی ناشی از حوادث دوران کودکی آنها را تشدید کرده‌اند. باری، در بین تمام آشوبهای اجتماعی، جنگ بیش از همه ضربه روحی وارد می آورد، ولی در عین حال راه حل فاجعه آمیز و مطلوبی است که شدیدترین عقده‌های جمعی ما به سوی آن کشیده می شوند.

۴ - رفتار رزمندگان

ویژگی جنگ آن است که شما را بلا درنگ به دنیای روانی دیگری وارد می کند. در این دنیای جدید، ارزشها دگرگون و طرز تفکرها در معرض تحول واقع می شوند. کسانی که با مجازات اعدام مخالفند و از مجازات شریرترین جنایتکاران یکه می خورند، اعزام میلیونها جوان معصوم را به قربانگاه امری طبیعی می انگارد. اقتصاد دانهایی که کمترین اسراف را ناشایست می دانند، انهدام کامل شهرها و به هدر دادن بی حاصل میلیاردها سرمایه را طبیعی می پندارند. اذهانی که به انتقاد و آزادی خو گرفته‌اند، بلا درنگ اطاعت انفعالی، قضا و قدر گرایی، تن دادن به سخت ترین چیزها، و... را می پذیرند. دنیای روابط اجتماعی چهره عوض می کند و به گونه‌ای کاملاً متفاوت با دوران صلح جلوه می کند.

به همان گونه که روانشناسی فاتحان را از روانشناسی مغلوبان متمایز می کنیم، لازم است که روانشناسی مهاجم را نیز اساساً از روانشناسی فرد مورد تهاجم تمیز دهیم. این را هم بگوییم که تمیز این دو مقوله از هم غالباً دشوار است، چرا که دولتمردان یا مورخان تا آنجا که توان دارند تلاش می کنند تا جنگهای تهاجمی را جنگهای دفاعی مشروع جلوه دهند. اما ظاهراً چنین به نظر می رسد که قصد و مراد جنگیدن یا حمله ور شدن همواره در یکی از طرفین قویتر است.

رزمنده می تواند يك مشمول، مزدور، داوطلب، یا سرانجام يك

متعصب باشد. فرد مشمول روحیه تسلیم دارد. این تسلیم می‌تواند با قاطعیت، شجاعت، نفرت، و غیره همراه باشد یا نباشد. فرد مزدور که جنگیدن را يك حرفه می‌داند، تمایل دارد که با بیشترین سود و کمترین خطر ممکن بجنگد. جنگهایی که در آن ارتشهای حرفه‌ای درمقابل یکدیگر قرار می‌گیرند، جنگهایی هستند که قربانیان آنها، حداقل درمیان سربازان، کمتر از سایر جنگهاست. مثالی که این گرایش را بهتر نشان می‌دهد مثال مزدوران و سربازان دوره رنسانس ایتالیا یا بعضی ارتشهای جدید مانند «سرداران چینی» است که نبرد آنها تنها برای مردم غیرنظامی زیانبار و مرگ‌آفرین بود و آنها را در معرض غارت، مصادره اموال، اسارت، و غیره قرار می‌داد. حالت فرد داوطلب پیچیده‌تر است: بی‌تردید جنگ برای داوطلب از جاذبه خاصی برخوردار است، زیرا او باروی گشاده آن را می‌پذیرد و در آن شرکت می‌کند. اما جنگ فی‌نفسه يك هدف نیست. فرد داوطلب برای دفاع از يك آرمان وارد جنگ می‌شود. داوطلب حقیقی، داوطلبی است که خود را در منازعه‌ای معین درگیر می‌کند و بعد، یعنی پس از پایان جنگ، چون احساس می‌کند که وظیفه‌اش را انجام داده است، به‌کانون خانوادگی^۱ خود باز می‌گردد.

از لحاظ فکری، سرباز از بارسنگین تردید و دودلی رها شده است. وظیفه او همواره روشن است. به‌قول آلفرد دووینی^۲ «اسکادران من هر کجاست، وظیفه من هم در همان‌جاست. علاوه براین، سرباز حرفه‌آلی خودآگاه است. سرباز، مورد احترام و گاه تحسین همشهریهای خود قرار می‌گیرد و هنگامی که به‌عنوان فاتح در کشور دشمن است مورد احترام ترس‌آلود ساکنان آن کشور واقع می‌شود. سرانجام، سرباز جوان بیشترین کشش عشقی را برای زنان دارد.

۳ - رزمندگان و سلسله‌مراتب اجتماعی

حمل سلاح، امتیاز خاص طبقات رهبری است و سربازان نیز با حمل

۸) Alfred de Vigny (۱۷۹۷ - ۱۸۶۳)، نویسنده فرانسوی - م.

سلاح همواره کم‌وبیش خود را با رهبران همانند می‌کنند، زیرا سربازان مظهر طبقات حاکمه هستند. به‌نظر «سیمون دوبووار»^۹ و «الیویه براشفلد»، یکی از دلایل نهم وجود عقدۀ حقارت دیرزمان این است که آنان به‌طور سنتی در جنگ شرکت نمی‌کنند: «در عالم بشریت، نه آن جنسی که جان می‌دهد، بلکه آن جنسی که جان می‌ستاند برتر پنداشته می‌شود».

رفتار متهورانۀ بی‌چشمداشت، که پس از شهسواران جهانگرد^{۱۰} کمتر به‌چشم می‌خورد، از آغاز قرن نوزدهم همراه با «رومانتیسم»^{۱۱} حیات دوباره یافت. این رفتار از مخاطره‌جویی و عدم علاقه به زندگی عاقلانه و منظم ناشی شده است. برای مرد جوانی که اضطرابهای ماورای طبیعی روح او را آشفته کرده و آزار می‌دهد قبول خطر جنگ يك راه‌گريز از پرسشهای مشوش‌کننده است. کسی که این راه را برمی‌گزیند، نهایتاً خود را آلت فعل سرنوشت می‌پندارد. نوعی سرمستی تاریخی نیز وجود دارد که هرکس بی‌تردید مطابق میل خود و به‌نفع خویش آن را تفسیر می‌کند. گرایشهای رومانتیک، از آن گونه که در شیفتگان قهرمانیگری همچون «شاتوبریان»^{۱۲}، «بایرون»^{۱۳}، «دانوتسیو»^{۱۴} و «بارس»^{۱۵} وجود دارد، به‌هواداران و دوستداران آنان اجازه می‌داد تا شور و شوق باطنی خود را بی‌روند، یعنی، تمایلات درونی خود را ناشی از مشیت الهی و عین خواست خداوند تلقی کنند. باری، میل به‌ستیزه‌جویی در زمرۀ نیرومندترین امیال ماست، زیرا يك میل جمعی است. بنابراین، چنین طرز تفکری

۹) Simone de Beauvoir (۱۹۰۸ - ۱۹۸۶)، نویسنده و ادیب

فرانسوی، یار و همراه سالیان ژان پل سارتر. -م.

۱۰) Chevaliers Errants، شوالیه‌هایی که در پی حوادث از کشوری به کشور دیگر می‌رفتند و علیه ناحق و نادرستی می‌جنگیدند. -م.

۱۱) Romantisme، مجموعه جنبشهای فکری و هنری که از پایان قرن هجدهم در اروپا پدیدار شد. برپایه این مکتب فکری و هنری احساس برخورد و تصور بر تحلیل انتقادی برتری دارد. -م.

برای توسعه جنگها بینهایت مناسب است.
جنبه اخلاقی غیرقابل انکاری در جنگها وجود دارد. حتی
سرسختترین صلح طلبان نیز نمیتوانند انکار کنند که جنگ فضایل
حماسی و والا را برنمی انگیزد: شجاعت، فداکاری، وفاداری، دوستی
بیز رزمندگان، راستی و درستی. بشریت، در تمام تمدنهای
مختلف، همواره به فضیلتهای اخلاقی جنگ واقف و برای آنها ارزش
بسیار زیادی قائل بوده است.

در جوامعی که بر نظام کاست مبتنی هستند، یا در جوامعی
که سلسله مراتب اجتماعی به نظام کاست تمایل دارند، فضیلتهای
جنگی فقط به گروههایی که نسل اندر نسل سرباز هستند نسبت
داده میشود. این گروهها بادقتی توأم با وسواس، احساس شرف و
نیکنامی، مردانگی، شجاعت، و بیباکی را می پرورند و خود را امانتدار
این فضیلتها می دانند. در اساطیر هند، طبقه رزمندگان، بلافاصله پس
از طبقه برهمنان واقع می شود و شاهزادگان و شاهان معمولاً از همین
طبقه سربرمی آورند، دلیل ساختار فئودالی، مالکیت^{۱۶} نظامی است:
زمینها بین خانواده های رزمندگان تقسیم می شد تا آنان برای شاه
خدمت نظامی کنند یا از کشاورزان محل دفاع کنند. حتی ملتهایی که
به خاطر فعالیتهای تجارتي خود شهرت یافته اند، شجاعت نظامی را
گرامی می دارند و آن را غالباً مکمل موفقیت تجاری می دانند: پسران
طبقه اشراف بازرگان و نیز، غالباً به عنوان افسر در سپاهیان یا
ناوگانهای جمهوری و نیز خدمت می کردند. در جمهوریها و حکومتهای

-
-
- (۱۲) Chateaubriand (۱۷۶۸ - ۱۸۴۸)، نویسنده فرانسوی - م.
(۱۳) Byron (۱۷۸۸ - ۱۸۲۴)، شاعر انگلیسی - م.
(۱۴) d'Annunzio (۱۸۳۶ - ۱۹۳۸)، نویسنده ایتالیایی - م.
(۱۵) Barrés (۱۸۶۲ - ۱۹۲۳)، نویسنده فرانسوی - م.
(۱۶) Tenure، زمینی که به وسیله يك ارباب اشغال می شد یا به يك
فرمانده بارزمنده داده می شد - م.

سلطنتی دموکراتیک، از قبیل حکومت «لویی فیلیپ^{۱۷}»، «ویکتور-امانوئل^{۱۸}»، یا «جمهوری سوم^{۱۹}»، و آلمان زمان «ویلهم^{۲۰}»، طبقه بورژوا بسیار تمایل داشت که پسرانش به درجات بالای نظامی برسند. این پرستش فضیلت‌های رزمی که خصیصه تمام حکومت‌های اشرافی و مورد علاقه جوانان همه طبقات می‌باشد، تا چه حد می‌تواند یکی از علل بروز جنگ محسوب شود؟ با این حال، بخوبی می‌توان درک کرد که ممکن است طبقات اشراف سلحشور، جنگ طلب نباشند. اشراف مزبور ممکن است بشدت احساس غرور کنند، از خود راضی باشند و فکر کنند که آزمایش خود را پس داده‌اند، و در گذشته به اندازه کافی افتخار به دست آورده‌اند و نیازی به کسب افتخارات جدید ندارند. چنین است که اسپارته‌ها، سرانجام به ملتی صلح طلب تبدیل می‌شوند. طبقه رزمنده فاتحی که از ثمره پیروزی خویش واز موقعیت خود به عنوان مصرف کننده درجه یک - موقعیتی که ناشی از پیروزی است - بهره می‌گیرد، ممکن است سرشار از سلم و صفا باشد. اما زندگی نظامی، بویژه برای افراد رده‌های پایین، بیشتر با فشار و خشونت همراه است. سختی‌های زندگی در سربازخانه، بیگاریها، تمرین‌های خاص مقاومت در برابر شدايد، و بی‌توجهی به رنج و درد دیگران، اساس تربیت جوانان مشمول خدمت وظیفه را تشکیل می‌دهد. برخی ادعا کرده‌اند که زوال رفتارهای نیکوی قرون هفدهم و هجدهم با احضار مشمولان و گسترش خدمت نظام آغاز شده است. «رنان^{۲۱}» می‌گفت: «هرکس گذارش به سربازخانه بیفتد ظرافت طبع خود را از دست

(۱۷) Louis - Philippe (۱۷۷۳-۱۸۵۰)، پادشاه فرانسه از سال ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۸ م.

(۱۸) Victor Emmanuel (۱۷۵۹ - ۱۸۲۴)، پادشاه ساردنی از سال ۱۸۰۲ تا ۱۸۲۱ م.

(۱۹) III Republique، رژیم سیاسی فرانسه از چهارم سپتامبر ۱۸۷۰ تا دهم ژوئیه ۱۹۴۰ م.

(۲۰) Wilhelm (۱۷۹۷ - ۱۸۸۸)، امپراتور آلمان و پروس. م.

(۲۱) Ernest Renan (۱۸۲۲ - ۱۸۹۲)، نویسنده فرانسوی. م.

می‌دهد».

زندگی سربازی قبل از هر چیز، روحیهٔ خشونت را تقویت می‌کند. زندگی سربازی، به موازات احساس خطر، این تمایل را در انسان به وجود می‌آورد که از امتیازات موجود بسرعت بهره‌گیرد و در این راه از هیچ کس و هیچ چیز ملاحظه نداشته باشد: «برای کسی که لحظه‌ای زندگی می‌کند، زمان مفهومی ندارد. غرامتهای آینده موهوم به نظر می‌رسند و تنها دم است که غنیمت شمرده می‌شود و اگر بخواهیم تعبیری را که در اینجا مناسبتی دوچندان دارد به کار ببریم، باید بگوییم که هر لذتی در واقع نوعی غلبه بر دشمن است. هر کسی بر راحتی می‌تواند دریابد که این قرعهٔ لذت و مرگ الزاماً عامل فساد است.»

۴ - رفتار رهبران

نقش رهبران در جنگها بیشتر از نقش رزمندگان مورد مباحثه قرار گرفته و می‌گیرد. این یکی از بحث‌انگیزترین مسائلی است که در جامعه‌شناسی مورد توجه قرار گرفته است. جامعه‌شناسی در پی دانستن آن بوده است که آیا رهبران صرفاً دنباله‌رو انگیزه‌ها و تمایلات مبهم توده‌ها هستند، یا اینکه، برعکس، نظریات خاصی را به طور قاطع به آنها تحمیل می‌کنند.

نخستین تفاوتی که باید قائل شد، اختلاف بین طبقهٔ رهبری و نخبگان است. طبقهٔ رهبری دارای اقتدار و قدرت عمل است، لیکن لزوماً از لحاظ فکری و فنی از توده‌ها برتر نیست. به همین دلیل، توده‌ها معمولاً خود را به رهبران خویش نزدیکتر می‌بینند تا به نخبگان جامعه. برعکس نخبه از توده فاصله می‌گیرد. در واقع نخبگان افرادی هستند که شناختی وسیعتر دارند و از روحیه‌ای خلاق و فعالیت‌بیش از حد متوسط برخوردارند، اما در بیشتر مواقع هیچ‌گونه قدرتی اعمال نمی‌کنند.

این اختلاف که به نحو بسیار روشن از سوی «سن سیمون» بیان شده است، این تصور را به وجود می‌آورد که رهبران عموماً بیشتر

تابع طرز تفکر محیط هستند نه خالق یا دگرگون کننده آن. تولستوی می گوید نمی توان باور کرد که صرف هوی وهوس يك رهبر يا يك اقلیت كوچك می تواند ملتی را که یکپارچه صلح طلب است واقعاً به جنگ وادارد. این حالت، به موقع خود، در دوران جنگ بین دودمانهای سلطنتی یعنی زمانی که شاهزادگان با ارتشهای كوچك مزدور خود باهم می جنگیدند، قابل درك بود، اما شكل گسترده منازعات دنیای معاصر، مشاركت صمیمانه - اگر نگوییم مشتاقانه - تمام ملت را ايجاب می کند. همچنین می توان گفت که رهبران هرگز انگیزه قاطع يك منازعه نیستند، بلکه ایشان همواره فقط آرزوهای پنهان و خفته مردم خود را برمی آورند. بی تردید وقتی که اوضاع خراب شود، رهبران بلاگردان گناه جمعی می شوند. در روزگار ما، نفی دیررس هیتلر و موسولینی از این مقوله است. اما تاریخ به ما نشان می دهد که رهبران دولتهایی که شخصاً صلح طلب بوده اند و در مقابل تمایلات ستیزه جویانه محیط مقاومت کرده اند، غالباً بسختی قبیله شده اند: تردیدهای لویی شانزدهم به هنگام جنگ استقلال امریکا نشانگر آغاز زوال محبوبیت او بود؛ صلح طلبی لویی فیلیپ به هنگام کشاکش با پروس نیز به همین نتیجه منجر شد.

جنگ برای يك دولتمرد، قبل از هر چیز، راه حلی آسان برای مقابله با دشواریهاست. وقتی اوضاع داخلی دستخوش آشفتگی و اختلال می شود، هیچ چیز مانند اعلان جنگ، به تخفیف تشنج كمك نمی کند. جنگ دولتمرد را از سازشهای دشوار و ایجاد توازن میان منافع متباین بی نیاز می سازد. به خلاف تصور عموم می توان گفت که جنگ پایان این گونه کشمکشهاست: مردم غالباً به دلیل اکراه از بحث، به جنگ می پردازند.

جنگ موجبات آسایش خاطر دولتها را فراهم می آورد. جنگ حتی به دولتهای دموکراتیک اجازه می دهد تا سکوت، اطاعت، فرمانبرداری انفعالی، و محرومیت های گوناگونی را به شهروندان شان که عملاً به صورت رعیت درآمده اند، تحمیل کنند. انتخابات به حالت تعلیق

درمی آید و رهبران به دولتمردان غیر قابل انفصال و عزل مبدل می شوند. دولتمردان از جنگ به عنوان خوشایندترین راه حل استفاده می کنند. به محض اعلان جنگ، گمنامترین سیاستمدارانی که به قدرت دست می یابند، به نوعی پیشوای عالیقدر و مفتخر مبدل می شوند. رزمندگان از این پس به نام ایشان کشته می شوند. نزد اینان درواقع نوعی پدیده تبلور صورت می گیرد: رهبر به صورت يك نقطه اتکا، پشتگرمی، و وابستگی درمی آید. حتی رهبر جنایتکار و تبه کاری مانند پولیوس قیصر^{۲۲} یا رهبر مکار و بیرحمی چون «هانیبال»^{۲۳} به لطف کسب پیروزی توانستند عشق عمیق سربازان خویش را جلب کنند. بی تردید مادر اینجا خود را در برابر پدیده ای مذهبی می یابیم: جنگ رهبران را پاك و مقدس جلوه می دهد. در روم، رهبری نظامی از سوی پیشوایان دینی، طالع بینان، و پیشگویان احاطه می شد و در بعضی مواقع شخصاً در کلیسا به عبادت می پرداخت و قربانی می کرد. در قرون وسطی، شوالیه آینده در شبهای پیش از تسلیح به عبادت می پرداخت. در روزگار ما نیز، ارتقای افسران جوان، حتی در میان ملت هایی که رسماً خود را غیرمذهبی می دانند، با تشریفات بسیار همراه است.

سرانجام، در نزد فرماندهان جنگ، و کلیه کسانی که فرماندهی قاطعی اعمال می کنند، به پدیده ای برمی خوریم که آنرا می توان گرایش ابراهیم^{۲۴} نامید. هر فرمانده خود رأی، زیر دستان خود را به يك زندگی معنوی عرفانی دعوت می کند. چنین فرماندهی، در لحظاتی که دشواری مسئولیت هایش او را مشوش می کند، جبراً به الهام — به مفهوم عرفانی کلمه — رو می آورد. از سوی دیگر، فرماندهی مستبدانه

(۲۲) Jules Cesar (۱۰۱-۴۴ ق.م.) سزار یا امپراتور روم-م.

(۲۳) Hannibal (۲۴۷-۱۸۳ ق.م.) یکی از سرداران قوم کارتاژ-م.

(۲۴) Complexe d' Abraham، اشاره به قربانی کردن اسماعیل توسط پدرش حضرت ابراهیم است. در اینجا مقصود اشاره به گرایشی است که عمایل دارد دیگران را قربانی کند-م.

رفتارهای روانی پدر سالارانه را ایجاب می‌کند زیرا پدر، رهبر مطلق‌العنان و پیشوای انسان است. باری، قدرت پدر سالارانه‌نگامی به‌اوچ خود می‌رسد که رهبر یا همان پدر دستور قربانی کردن پسر را صادر می‌کند. و ما در اینجا شاهد بروز يك دوگانگی عاطفی هستیم که از لحاظ روانکاوی قابل‌مطالعه است، زیرا پدر، یا پسر نامحسوب یا برعکس، پسر بی‌عیب و شایسته‌خود را قربانی می‌کند، قربانی برگزیده و بینظیری که به‌پیشگاه خدایان تقدیم می‌شود. قربانی ابراهیم، به‌معنای تایید متعالی يك سیاست است. «ایوان مخوف»^{۲۵} و «پتر-کبیر»^{۲۶} نیز پس از «زفته»^{۲۷} و «آگاممنون»^{۲۸} از همین گروه محسوب می‌شوند. جنگ همین وظیفه را به‌طور غیر مستقیم انجام می‌دهد: رهبر بهترین پسرانش را به‌جنگ می‌فرستد و قربانی می‌کند. از سوی دیگر، رزمندگان، هراندازه رهبرشان را بیشتر دوست داشته باشند و بیشتر تحسینش کنند، بیشتر توقع خواهند داشت که رهبرشان آنان را به‌فداکاریهای بی‌سابقه وا دارد.

این امر ظاهراً مفهوم دیگری نیز دارد: تجلی کشمکش بین نسلها^{۲۹}. نسل‌پدران، یعنی نسل انسانهای مآل‌اندیش و آرام که خود را با جوش و خروش و جاه‌طلبی جوانانی مواجه می‌بیند که امکان ارضا و استفاده از آنان را ندارد، آگاهانه یا ناآگاهانه به جنگ به‌عنوان چاره این موقعیت خطرناک تمایل پیدا می‌کند.

۲۵ Ivan Le Terrible (۱۵۳۰-۱۵۸۴) «تزار روسیه - م.»

۲۶ Pierre Le Grand (۱۶۷۲ - ۱۷۲۵) ، «تزار روسیه - م.»

۲۷ Jephthe (قرن هفتم پیش از میلاد) یکی از قضات بنی‌اسرائیل که دخترش را قربانی کرد. - م.

۲۸ Agamemnon، پسر آئمه و برادر منلاس پادشاه افسانه‌ای میسن - م.

۲۹ این کشمکش بین قدیمیها و جوانان مذکر را در نزد بعضی حیوانات بخوبی مشاهده می‌کنیم.

۵ - نتایج روانی جنگها

تحلیل رفتارهای روانی فردی و جمعی خاصی که بلادرنگ پس از استقرار صلح بروزمی کند، از نظر پولمولوژی حائز اهمیت بسیار است. وقتی از نتیجه يك جنگ صحبت می‌کنیم، همواره باید به این نکته توجه داشته باشیم که معمولاً يك طرف غالب و يك طرف مغلوب وجود دارد. اما شکست نیز نظیر پیروزی درجاتی دارد. بالاترین درجه شکست، تسلیم بلاقید و شرط و انقیاد کامل در برابر فاتح - چنانکه در دنیای باستان مرسوم بود و مغلوبین: «خود را تسلیم رحم و شفقت مردم روم» می‌کردند - و پایینترین درجه آن، قبول يك قرارداد نسبتاً ناعادلانه است. این حالات گوناگون در نزد قبایل ابتدایی نیز وجود دارد.

عملکرد حقیقی جنگها، در جنگهایی که به بازگشت به وضع موجود منجر شده و هیچ نتیجه‌ای به بار نمی‌آورند، خیلی بهتر آشکار می‌شود تا در جنگهایی که اوضاع را عمیقاً تغییر می‌دهند. در آن صورت جستجو بیهوده است. انسان جبراً ملاحظه خواهد کرد که جنگها جز نابودی انرژیهای اضافی، اموال اضافی، و انسانهای اضافی نقشی ایفا نکرده‌اند.

از نظر روانشناختی، در این حالت تنها پدیده جدیدی که از جنگ ناشی می‌شود این موضوع است که پرخاشگری افراد، یا به عبارت دیگر پرخاشگری رهبران و خشنترین رزمندگان، پایان می‌پذیرد. در جنگهای جدید گاه ممکن است آن لحظه‌ای را که انگیزه ستیزه‌جویی و آشتی‌ناپذیری رزمندگان رو به ضعف می‌گذارد، تشخیص داد. از آن لحظه به بعد، راه‌های تفاهم‌آمیزی که در آغاز بیشرمانه و ننگین به نظر می‌آمدند، بدون اکراه در مد نظر قرار می‌گیرند.

پایان جنگ معمولاً شادی زیاد و ناگهانی ایجاد می‌کند. این احساس قبل از همه، به رزمندگان دست می‌دهد که ناگهان متوجه می‌شوند خطری که متوجه آنان بود، از میان رفته است. همه در خوشی

حادثه جالبی غرق می‌شوند که به‌نحو بدی پایان نیافته است. در همان زمان، خشنترین نظامیان نرم‌خو می‌شوند: عده‌ای از خدمت مرخص می‌شوند، وعده‌ای دیگر نیز کم‌وبیش در تعطیلات به‌سر می‌برند.

شادی و سرور کشور فاتح بر اِحتی قابل توجیه است: کشور فاتح به هدف‌هایش رسیده است. فاتح از پیروزی توقع انضمام خاک، دریافت غرامت جنگی، و امتیازاتی را دارد که کم‌وبیش بخش وسیعی از شهروندان از آنها استفاده خواهند کرد. ولی حتی مغلوبان نیز فرا رسیدن صلح را گاه با آرامش بیشتری می‌پذیرند. اگر سرزمین ایشان اشغال شده در عوض، امیدوارند که روزی قوای دشمن آن را تخلیه کند و در انتظار پایان مصادره‌های جنگی، بازگشت زندانیان، و رفع محدودیت‌ها، و فشارها هستند.

اما پرواضح است که این خوی خوش دیر نمی‌پاید بویژه هنگامی که جنگ خرابیهای مادی بسیار مهمی به‌بار آورده و امکان بازگشت به‌زندگی طبیعی را از بین برده باشد. به‌همین دلیل هم در سال ۱۹۴۵، مردم گرچه از پایان جنگ سخت احساس آسودگی می‌کردند، ولی کمتر از سال ۱۹۱۸ خوشحال بودند: اروپا برای نخستین بار جنگ تمام عیار را به‌چشم دیده بود و هر کس بنا به تجربه می‌دانست که پایان جنگ لزوماً به‌معنای ظهور نیکبختی نیست.

گرایش طبیعی روح آدمی این است که هر جنگ مهمی را پایان یک دوره و سرآغاز دوره‌ای نوین تلقی کند. مورخانی که چنین استدلال می‌کنند به‌میل خود عمل نمی‌کنند، آنان خود را فقط با روحیه عمومی و بایک سنت هزار ساله تطبیق می‌دهند. پس از بازگشت صلح انسانها احساس می‌کنند که وظیفه بسیار مهمی را انجام داده و با مشکلاتی که به‌حادثه‌ترین وجه در سراسر ایشان قرار گرفته بود، دست‌وپنجه‌نرم کرده و سرانجام آنها را حل کرده‌اند. آنان طبقه‌بندی دوباره‌ای کرده، دوره‌ای را به پایان رسانده، و عصر جدیدی را آغاز کرده‌اند. «فون برنهاردی»^{۳۰} می‌گوید: «جنگ بوته آزمایش ملت‌هاست».

۳۰. Von Bernhardt (۱۸۴۹ - ۱۹۳۰)، ژنرال آلمانی و یکی از

آسودگی خیال پس از جنگ مانند فراغ خاطر بسیار شناخته شده دانشجویانی است که ایام دشوار سال تحصیلی را پشت سر گذارده‌اند. امتحان - خوب یا بد - به سررسیده است.

همین تلقی که «جنگ بوته آزمایش ملتهاست» موجب شده که جنگ چه در نظر رزمندگان و چه در نظر تماشاگران بیطرف، يك منبع آموزش جلوه کند. مردم معمولاً گرایش دارند که از مکتب فاتح درس بیاموزند. برعکس، نهادهای و منش طرف مغلوب را تحقیر می‌کنند و مسئولیت شکست را به گردن آنها می‌اندازند.

از نظر روانشناختی، دوران پس از جنگ عقده آفرین است. بی‌تردید، خطرناکترین این عقده‌ها، عقده حقارت مردم مغلوب است. این عقده غالباً در پوشش رفتارهای استغفاری بروز می‌کند. ملت مغلوب تصمیم می‌گیرد که «کفاره بزرگ»ی بدهد، نظیر این مورد در فرانسه پس از سال ۱۹۴۰ اتفاق افتاد. این استغفارها را می‌توان يك فرایند جادویی قدیمی دانست که دوباره جان گرفته است، فرایندی که در تمام زمانها و همه کشورها قابل مشاهده است: مردم عهد باستان، پس از شکست، به عنوان کفاره گناهان خود، قربانیانی به خدایان تقدیم می‌داشتند و محرومیتها و ریاضتهایی را برخویش تحمیل می‌کردند. در تمدنهای کمتر باستانی، رسم قربانی هنوز وجود دارد. اما شکل آن تغییر کرده و به صورت تنبیه در می‌آید: غالباً پس از هر شکست، برخی رهبران و گاه بخش بزرگی از مردم به بی‌لیاقتی یا خیانت متهم شده و اعدام می‌شوند. اینان بلاگردانی هستند که قربانی گردنشان بازماندگان را منزه می‌سازد.

نتیجه دیگر جنگها - بویژه هنگامی که به نوعی برتری نسبتاً پایدار منتهی می‌شود - وادار کردن مردم به تقلید و پیروی از فاتحان است. جنگ احتمالاً موثرترین شکل تماس بین‌المللی است. در زمان صلح، يك کشور می‌تواند مرزهایش را ببندد و با اشتیاق توأم باهیجان

بسیار، بیزاری خود را از بیگانگان به نمایش بگذارد. مانند چینیها در قرن هجدهم - اما این وسیله مقبول در صورتی که حمله و تهاجمی صورت بگیرد، کار آیی خود را از دست می دهد. جنگ انزوای فرهنگی و اقتصادی را از بین می برد. به همین جهت بهتر است که بین جنگهایی که صرفاً رویدادهایی فرعی بوده و تنها به اصلاح مرزها منتهی شده اند و جنگهایی که برعکس، نهادها و طرز فکرها را تغییر داده تفاوت اساسی قائل شد. جنگهای استعماری با وجود جنبه نظامی محدودشان اهمیت بسیاری دارند، چرا که موجب جهشهای اجتماعی حقیقی شدند: لشکرکشیهای بسیار کوچک «کورتز»^{۳۱} و «پیزار»^{۳۲} برای تمدن اسپانیا از جنگهای «شارل پنجم»^{۳۳} با اهمیت ترند.

انگیزه ستیزه جویی معمولاً تا زمان بازسازی خسارتهای منازعه پیشین ضعیف باقی می ماند. این دوره نقاهت در سابق طولانی بود، زیرا افزایش جمعیت زیاد نبود. ولی در عصر ما، کاهش جمعیت ناشی از فجیعترین قتل عامها در مدت چند سال جبران می شود. پس از آن شاهد بروز خواسته ها و مطالبات جدید هستیم. ملل مغلوب به فکر انتقام می افتند. فاتحان معتقد می شوند که فداکاریشان سزاوار غنیمت یا تصرف ارضی بیشتری بود و دشمن می بایست خوارتر می شد. دور تسلسل بسته می شود: تمایلات ستیزه جویانه مجدداً در آستانه بروز قرار می گیرند.

۶ - شکلهای صلح طلبی

در اینجا بررسی صلح طلبی، به عنوان جزیی از رفتارهای روانی مربوط به مجموعه «پدیده جنگ»، مناسب است دارد. تمایل به صلح طلبی خلاف انگیزه ستیزه جویی است، به همین

(۳۱) Fernand - Cortez (۱۴۸۵ - ۱۵۴۷)، دریانورد و فاتح اسپانیولی. - م.

(۳۲) François Pizarre (۱۴۷۵ - ۱۵۴۱)، دریانورد و فاتح اسپانیولی. - م.

(۳۳) Charles Quint (۱۵۰۰ - ۱۵۵۸)، معروف به شارل پنجم پادشاه

اسپانیا. - م.

دلیل است که صلح طلبی معمولاً پس از جنگها شکوفا می شود. صلح طلبی نشانه اضمحلال یا کاهش نیروی رزمندگی است. صلح طلبی يك واکنش روانی مستقیم است: این واکنش بدون آنکه مانند قضاوت های فلسفی یا مذهبی به استدلال های پیچیده متوسل شود، مستقیماً افکار انسان را تحت تاثیر قرار می دهد. صلح طلبی مانند طرح های صلح نیست که براساس نظریه های علی از پیش تنظیم شده مطرح می شوند. صلح طلبی تجلی يك رفتار و تمایل است. صلح طلبی يك رفتار ناگهانی و حالت روانی است که برپایه استدلال استوار نیست.

اما چون انسان اساساً موجودی اجتماعی است، واکنش های خود جوش او همواره با تاثیرپذیری از محیط فرهنگی خاص او، شکل منظم و متفاوتی به خود می گیرند. و وقتی صحبت از صلح طلبی است، می توان چنین پنداشت که نحوه بیان صلح طلبی از سوی انسان باتصوری که از جنگ دارد، ارتباط تنگاتنگ پیدا می کند. در نتیجه به نظر می رسد که رفتارها و نظریه های صلح طلبانه را می توان به دو گروه بزرگ تقسیم کرد، برحسب اینکه گروه مبتکر صلح طلبی، جنگ را، در عین لعن و نفرین، حادثه ای مقدس و پاک تلقی کند، یا اینکه این تکریم و تجلیل را کاملاً نادیده انگاشته و جنگ را رویدادی پلید، محکوم کردنی، و مصیبت بار تلقی کند.

صلح طلبی دینی. صلح طلبی در تورات و انجیل. همان گونه که ملاحظه کردیم، جنگ چونان تنبیه و مجازات تبهکاران و گناهکاران توسط خداوند تلقی شده است. در نتیجه صلح طلبی پیامبران عبارت از این خواهد بود که از بی دینی، بی اعتنایی به مقدسات، و پلیدی، که موجب تنبیه و مجازات الهی جامعه می شوند، بشدت ممانعت کنند.

صلح طلبی رومی. این نوع صلح طلبی خاص فاتحان متجاوز است که از غلبه و تنبیه خسته شده اند، اما باین حال، تمام مسئولیتها را به گردن مغلوبان می اندازند. نقش روم، حکومت کردن، اداره کردن، و بیان حقوق ملت هاست. عدم اطاعت از مردم روم، هم سوء قصد و توهین به شخص امپراتور و هم کفر تلقی می شود.

صلح طلبی تقدیرگرایانه. این نوع صلح طلبی به عدم مقاومت محدود می شود. انسانها هر چقدر هم که تلاش کنند، صلح، جنگ، پیروزی یا شکست در دست آنان نیست. جنگ، ابزار غیرقابل اجتناب سرنوشت، وفاتح، برگزیده خدایان است. چاره ای جز تسلیم وجود ندارد.

صلح طلبی که جنبه مقدس جنگ را نفی می کند؛ صلح طلبی انجیلی. گرچه عجیب است اما با استناد به بسیاری از قسمتهای انجیل می توان دریافت که عهد جدید، جنگ را پدیده ای مقدس نمی داند. در واقع چون خداوند هرگز مسئول بروز جنگ نیست، جنگ حادثه ای کاملاً انسانی است و گناه محسوب می شود. «کسی که با شمشیر کشته است، با شمشیر کشته خواهد شد.»

حتی بعدها، بویژه در دوران جنگهای صلیبی که کلیسا مجبور می شود با قدرتهای دنیوی از درآشتی درآید، نشانه های متعددی از این رفتار نخستین خود را حفظ می کند: جنگ اصولاً برای تمام کشیشان ممنوع است.

صلح طلبی انجیلی را می توان با عقاید طرفداران عدم کاربرد خشونت (بودا، تولستوی، گاندی) مقایسه کرد.

صلح طلبی نالان. به نظر طرفداران این عقیده برای رویگردان کردن مردم از جنگ کافی است که میزان جنایات، خرابیها، قتل و غارتها، قتل عامها، و مصیبتهای گوناگون جنگ، به مردم یادآوری شود. (اما این اشکریزان تا به حال هیچ بیماری را معالجه نکرده اند.) به نظر آنان، جنگ نتیجه نوعی اشتباه محاسبه رهبران و مردم و عملی است که از بی فکری و خشم ناشی می شود.

صلح طلبی «معتدل». این نوع صلح طلبی می کوشد تا به جای محکوم کردن یا طرد آشکار جنگ، آن را اخلاقی کند. این صلح طلبی را در نزد تمام بنیانگذاران حقوق بین المللی که در نظریه های خود به منع بیرحمی و زیاده روی اکتفا می کنند، می توان ملاحظه کرد.

صلح‌طلبی ستیزه‌جویانه. این نوع صلح‌طلبی مردم را به جنگیدن برای از بین بردن جنگ تشویق می‌کند. همین صلح‌طلبی بود که تبلیغات متخاصمان در سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ تحت عناوینی مانند «جنگ علیه جنگ» و «آخرین آخرینها»^{۳۴} از رزمندگان استفاده سوء استفاده کرد. فاتحان بزرگ غالباً این شکل از صلح‌طلبی را به عنوان دلیل توجیه کننده رفتارشان به کار برده‌اند. ناپلئون نیز در «خاطرات»^{۳۵} توضیح می‌دهد که می‌خواسته صلح دائمی را با استقرار يك دولت واحد برقرار سازد.

صلح‌طلبی اهانت‌آمیز. این نوع صلح‌طلبی نه تنها می‌کوشد تا ویژگی مقدس جنگ را نفی کند، بلکه تلاش دارد تا اعتبار زیادی را که آموزش و ادبیات حماسی - درشکلهای مختلفش - به جنگ بخشیده است، از میان ببرد. این صلح‌طلبی، با تمسخر رسوم نظامی، ملت‌گرایی پرخاشگرانه، و حمله به رهبران و افسانه‌هایشان، انزجار خود را نشان می‌دهد. «کاندید»^{۳۶} و «فرهنگ فلسفی»^{۳۷}، ولتر^{۳۸}، «جزیره پنگوئن» اثر «آنا تول فرانس»^{۳۹} از جالبترین نمونه‌های این نوع صلح‌طلبی هستند. این نوع صلح‌طلبی پس از جنگ ۱۹۱۸ بسیار رواج پیدا کرد. در فرانسه «ژاک پرور»^{۴۰} شاعر، برجسته‌ترین نماینده این نوع صلح‌طلبی در ادبیات است. گروه نویسندگان

(۲۴) der des - der، صورت ناقص و ریشخندآمیز dernière des dernières است که آن را «آخرین آخرینها» ترجمه کرده‌اند. م.م.

(۲۵) Memorial، کتاب خاطرات ناپلئون اول شامل گفت و گوهای او بامنشایش. م.م.

(۲۶) Candide، کتابی است فلسفی که در سال ۱۷۵۹ توسط ولتر نوشته شده است. م.م.

(۲۷) Dictionnaire philosophique، فرهنگ فلسفی نوشته ولتر. م.م.

(۲۸) Voltaire (۱۶۹۴ - ۱۷۷۵)، نویسنده و فیلسوف معروف فرانسوی. م.م.

(۲۹) Anatole France (۱۸۴۴ - ۱۹۲۴)، نویسنده فرانسوی. م.م.

(۴۰) Jacques Prevert (۱۹۰۰ - ...)، شاعر فرانسوی. م.م.

«کانارانشنه»^{۴۱} و «کراپویو»^{۴۲} نیز در عرصه روزنامه‌نگاری چنین وضعی دارند.

(۴۱) Canard enchainé ، روزنامه‌ای طنزگونه و انتقادی در فرانسه. - م.
(۴۲) Crapouillot، نام روزنامه‌ای است در فرانسه که مقالات انتقادی می‌نویسد. - م.

نقشه‌های صلح و علی که برای جنگ قائلند

«نوویکوا» می‌گوید: «به‌نظر می‌رسد که تکرار جنگها مؤید آن است که جنگ هیچ مشکلی را حل نمی‌کند.» حرفی که نوویکوا در باره جنگ می‌گوید، در مورد صلح دقیقاً می‌تواند صادق باشد. نه صلح و نه قراردادهای همراه آن مشکلی را حل نمی‌کنند. تا حال هشت هزار قرارداد شناخته شده صلح پس از پایان هشت هزار جنگ منعقد شده‌اند، ولی انعقاد قراردادهای جدید همواره ضرورت یافته است. با وجود این، از دیرباز کوشش به‌عمل آمده تا صلح بر مبنای پایداری از مبنای قراردادهای خاص استوار شود. از نظر حقوقی ملاحظه شده که قراردادهای صلح، به‌صرف این واقعیت که پایان‌دهنده خصومتها هستند، جملگی به‌خشونت آلوده‌اند. مغلوبان قراردادهای صلح را همواره در نخستین فرصت مناسب زیر پا می‌گذارند. بنابراین باید کوشید تا از دوری که در آن خشونت، همواره خشونت می‌آفریند؛ خارج شد. باید تلاش کرد تا دیدگاههای عام جایگزین دیدگاههای خاص شوند، و قراردادهای جای خود را به مقررات یا قوانین بین‌المللی بدهند که پرهیز از توسل به‌زور را میسر کند.

اما قبل از هرچیز باید اموری را شناخت که پایه‌های صلح را دستخوش تزلزل می‌کنند، زیرا با شناخت این امور، فرصت تنظیم و تدوین قوانین خاصی که بتوانند این عوامل تزلزل را از بین ببرند، فراهم می‌شود. به همین جهت است که تمام نقشه‌های صلح که در طی قرن‌ها پیشنهاد شده‌اند، آشکارا، یا به‌طور ضمنی، برپایه نظریه علی جنگ بنا شده‌اند.

نقشه‌های صلح معمولاً پس از يك رشته جنگ طرح می‌شوند. این نقشه‌ها، خستگی، نفرت، و علاقه به اتمام جنگ را که خاص روزهای بعد از جنگ است، منعکس می‌کنند، اما هر دوره، انگیزه‌های مقبول خود را برای جنگ دارد، انگیزه‌هایی که مردم آن عصر را تحت تاثیر قرار داده و واکنش‌هایشان را برمی‌انگیزد. برپایه شیوه تعمیم که اساس تمام نظریه‌های جامعه‌شناسی است، این انگیزش هر بار به همه جنگ‌های گذشته، حال، و آینده، بسط داده می‌شود. طراحان نقشه‌های صلح اجمالاً می‌گویند: «ما ملاحظه کردیم که فلان جنگ، که دوران‌مارا اندوهبار کرده‌است، فلان علت مشخص را داشته است و این علت موجب تمام منازعات مسلحانه است، ما فلان تدبیر را به شما پیشنهاد می‌کنیم، تا این علت را از بین ببرد یا اینکه خنثی کند و نتیجتاً صلح پایدار را تضمین کند.»

۱ - نقشه‌های صلح اقتصادی

کلا می‌توان گفت که اروپا، پس از «امپراتوری روم»^۲، همواره زیر سلطه نظام‌های مختلف اقتصاد هدایت شده بوده‌است. به علاوه، بولیونیسم^۳، و بعد مرکانتیلیسم^۴، بسان يك وسیله ضروری برای استحکام نظامی دولت‌ها و در جهت ساختن خزانه‌های جنگی به منصه ظهور رسیده‌اند. وقتی جنگ از بین نرفت، طبیعتاً این فکر به وجود

(۲) مولف از واژه‌های Bas - Empire Romain استفاده کرده است. این نام را به امپراتوری روم در سال‌های ۲۳۵ تا ۴۷۶ میلادی داده‌اند. - م.

3) Bullionisme

4) Mercantilisme

آمد که «اقتصاد هدایت شده»^۵ حمایت گمرکی از صنایع داخلی^۶، «کلبرتسم»^۷ و «مرکانتیلیسم» علل جنگ بوده‌اند. به همین جهت است که «فیزیوکرات»^۸ها علیه کلبرتسم، و لیبرالها برضد حمایت از صنایع داخلی به پا خاستند. از نظر لیبرالها، مبادله آزاد، بلادرنگ به تمام خصوصتهای اقتصادی ملتها پایان می‌داد.

نظریه «جرمی بنتام»^۹ نیز به نظریات پیشین اضافه شد. وی پیشنهاد کرد که تمام مستعمرات رها شوند. نظریه بنتام براین پایه استوار بود که دولتهای اروپایی آن عصر، مستعمرات را به منزله بازارهای مصرف صنایع و بازرگانی خود تلقی می‌کردند. پس از رنسانس، انگلستان از تصرف ارضی در قاره اروپا چشم پوشید و هر بار که پیروزمندانه در جنگی شرکت کرد، پاداش خود را به صورت امتیازات استعماری دریافت کرد. بنتام، اقتصاددان انگلیسی، طبیعتاً به این نتیجه رسید که جستجوی مستعمرات جدید علت تجاوزکاری انگلیسیهاست. یکی از این نقشه‌های صلح که اقتصاد هدایت شده را محکوم می‌کرد، مورد آزمایش قرار گرفت: طرفداران آزادی تجارت و اقتصاد در قرن نوزدهم در مبارزه خود پیروز شدند، پیروزی آنها موجب جهش وسیع تولید و گسترش اقتصاد اروپا شد. اما به نظر نمی‌آید که این تغییرات، پرخاشگری گروهها و ملتها را چندان تحت تأثیر قرار داده باشند. حداکثر چیزی که می‌توان گفت این است که آهنگ جنگها عوض شده است. اما حقیقت این است که هربار تغییری

5) dirigisme 6) Protectionnisme

۷) Colbertisme ، نام این مکتب اقتصادی از کلبر ، یکی از دولتمردان سیاسی زمان لویی چهاردهم گرفته شده است . تدابیر اقتصادی او بر حمایت دولت از صنایع ، بازرگانی ، استخدام پیشه‌وران و هنرمندان بیگانه ، ایجاد کارخانه‌ها ، بازسازی امور مالی و ... مبتنی بود.م.

۸) Physiocrate ، مکتبی ، اقتصادی که معتقد بود کشاورزی تنها منبع ثروت است .م.

۹) Jeremie Bentham (۱۷۴۸-۱۸۳۲) ، فیلسوف و اقتصاددان انگلیسی.م. —

در ساختار دولتها، مردم، یا اقتصادها روی می دهد، آهنگ جنگها نیز عوض می شود.

اقتصاد آزاد نیز بعدها به نوبه خود، به عنوان علت اساسی جنگها مورد اتهام واقع شد:

جنگ ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ با پیروزی عقاید سوسیالیستی پایان یافت. این عقاید حداقل در آن دوره - صلح طلب، انترناسیونالیست، ضد نظامیگری بودند. به علاوه، چون احزاب سوسیالیستی در هیچ يك از کشورهای درگیر جنگ درمسند قدرت نبودند، هیچ گونه مسئولیت فعال یا منفعل نیز به گردن آنها نیفتاد. و چون نظام سرمایه داری، نظام اقتصادی غالب آن موقع بود، انداختن تقصیر به گردنش آسان بود و می توانست به عنوان یگانه علت جنگ معرفی شود.

آیا با تکیه بر تجربه تاریخی جداً می توان ادعا کرد که نظام سرمایه داری، در مقایسه با سایر نظامها، کم و بیش به نحو قاطع و مستمر جنگ طلب است؟ آیا نابودی سرمایه داری، همان گونه که ادعا شده، صلح جهانی را تضمین خواهد کرد؟

قبل از هر چیز، پیشگامان سرمایه داری جدید را مورد بررسی قرار دهیم. سیاست نخستین دولتهای سوداگر نظیر کارتاژ، ونیز، یا پی با، به اقتضای منافع آنان و اوضاع و احوال تاریخی، گاه به سوی جنگ طلبی و گاه به سمت صلح طلبی سوق پیدا می کرد. و از این دو راه یکی را می پذیرفت. به هر حال، این دولتها نمی توانستند خود را بایک وضع جنگی دائمی نظیر وضعیتی که در قرون وسطی یا در میان بعضی از قبایل ابتدایی، مانند مغولها، وجود داشت سازگار کنند. زیرا تجارت و امور اقتصادی مستلزم استقرار صلحی طولانی است. به علاوه همین حالت بود که هربرت اسپنسر را به این فکر انداخت که شکوفایی صنعت، صلح را به همراه خواهد آورد.

از سوی دیگر، از نظر روانی، افتخارات نظامی درلندن، برلین، رم یا نیویورک، به یکسان ستایش می شوند. افتخار نظامی را درونیز، فلورانس، و آمستردام جشن می گرفتند. تجربه نشان می دهد که دولتهای

سوسیالیستی امروز نیز همین حساسیت را نسبت به افتخارات نظامی از خود نشان می‌دهند. به نظر می‌آید که میل به کسب قدرت و انگیزه ستیزه‌جویی کاملاً از نظام‌های اقتصادی مستقل است. این وضع در مورد سلسله‌مراتب سیاسی یا اجتماعی سازمان‌کار یا سازمان مالکیت برابر از تولید و مصرف نیز صادق است. جنگ و ارتش از ارکان تمام ساختارها از جمله حکومت اشرافی، حکومت ارباب و رعیتی، «پلوتوکراسی»^{۱۰} سرمایه‌داری، اقتصاد اجتماعی یا سوسیالیستی - ابتدایی یا جدید - برده‌داری، کار آزاد یا اجباری «سرواژ»^{۱۱} یا خرده‌مالکی می‌باشند.

از لحاظ نظری، هرنیازی ممکن است به مبارزه‌ای جهت‌ارضای آن‌نیاز حتی به‌ضرر دیگری منجر شود. هراختلاف اقتصادی می‌تواند زمینه تحریک و بروز یک منازعه شود. اما آیا تمام اختلافها چنین نیستند؟ برعکس به‌نظر می‌آید که مباحثات اقتصادی‌مساعدترین زمینه معامله و سازش باشند.

به‌علاوه، یک وضعیت اقتصادی، مانند آمارها، به چند صورت مختلف تفسیر می‌شود. بدین جهت می‌توان گفت که در میان علل اقتصادی منازعات، نظریه‌های اقتصادی که مردم بدان معتقدند، از مهمترین علل به‌شمار می‌روند. این نظریه‌ها مسلماً از واقعیات اقتصادی - به‌معنای اخص کلمه - مهم‌ترند. چرا که انسان براساس اعتقادات و اندیشه‌ها و خلاصه برپایه طرز تفکر خویش وضعیت موجود را تفسیر و تحلیل می‌کند. و اگر از دید نظریه‌های اقتصادی - کنونی، مشکل وضعیت موجود تنها از طریق جنگ قابل حل باشد، دولتمردان و افکار عمومی جبراً تحت تأثیر آن واقع خواهند شد.

۱۰. Plutocratie در این نظام، دولت و قدرت مسلط از آن طبقه ثروتمند است. - م.

۱۱. Servage، نوعی برده‌داری در اروپا این بردگان از تمام حقوق محروم بودند. - م.

«الی فور»^{۱۲} می گوید: «توهم بزرگ این است که تصور کنیم انسان به خاطر سودمند بودن جنگ بدان دست می زند نه اینکه جنگ سودمند است».

به هر حال، هیچ يك از اقتصاددانان، مورخان، و سیاستمداران هرگز نتوانسته اند تعریف یا مشخص کنند که در چه درجه ای از تضاد اقتصادی جنگ جبراً بروز می کند. به علاوه تجربه نشان می دهد که تلفات و خرابیهای هر جنگ معمولاً بمراتب بیشتر از ارزش سرمایه گذاریهای فوری اقتصادی آن است. دلیل تبدیل کشمکشهای اقتصادی به درگیریهای خونین این است که عاملی هیجانی به آنها افزوده می شود و رقیبان را موقتاً از شنیدن ندای آشتی و تفاهم باز می دارد. خلاصه، به نظر می رسد که عوامل اقتصادی در بسیاری از مواقع در خدمت تمایلات ستیزه جویانه قرار می گیرند. اقتصاد در تمام موارد و بدون استثنا یکی از ابزارهای جنگ است. اما عکس این قضیه به نظر درست نمی آید: جنگ همواره ابزار اقتصاد نیست.

۲ - نقشه های صلح سیاسی

قبل از بررسی نقشه های مختلف صلح سیاسی، اجمالاً - همان گونه که در مورد جنبه جمعیتی یا اقتصادی جنگ انجام داده ایم - نتیجه سیاسی نهایی جنگ را مورد توجه قرار می دهیم یا به عبارت دیگر، عملکرد سیاسی جنگها را مطالعه می کنیم.

بدون حذف منظم تمام تضادها، ربط دادن آثار سیاسی جنگها به نوع جوامع، اعتقادات، یا فنون مشکل به نظر می رسد، چرا که غالباً در بعضی از جوامع مشابه، یا حتی در يك جامعه واحد، منازعات گاه نتایج کاملاً متضادی به بار می آورند.

جنگ اغلب اعتقادات و نظامهای سیاسی را از بین می برد، ولی گاهی نیز آنها را مستحکم می کند. برای مثال پیروزیهای ژاپن تا

(۱۲) Elie Faure (۱۸۷۳ - ۱۹۲۷)، مورخ فرانسوی. - م.

سال ۱۹۴۵، با آنکه آن کشور را واداشت تا تکنولوژی کشورهای اروپایی را بپذیرد، عشق مفرط به امپراتور و باورهای مذهبی سنتی را نیز تقویت کرد. تنها قاعده‌ای که می‌توان از اکثر مشاهدات استخراج کرد این است که فاتح عموماً در اعتقادهای خویش پایدار می‌شود، چرا که آنها را عامل پیروزی خود می‌داند، و برعکس، مغلوب غالباً به جایی می‌رسد که نسبت به ایدئولوژی و نهادهای خود دچار تردید می‌شود. شکست غالباً با بحران نظام سیاسی و بحران وجدان همراه می‌شود. به همین جهت شکست — به استثنای زمانی که مغلوب کاملاً نابود می‌شود — غالباً پویاتر از پیروزی است. پیروزی اوضاع را تثبیت می‌کند و شکست آن را تغییر می‌دهد.

اما تغییرات سیاسی ناشی از جنگ لزوماً به معنای پیشرفت نیستند. این تغییرات می‌توانند دولت سیاسی را به مرحله ابتدایی نری — برگردانند. مثلاً پیروزی بربرها بر امپراتوری روم، موجب شد تا اروپا طی قرن‌ها، از حالت یک امپراتوری سازمان یافته و مجهز به نهادهای سیاسی و حقوقی پیشرفته خارج شده و به یک دولت قبیله‌ای شبه بدوی و سپس به صورت خانخانی درآید.

وقتی دو شکل دولت که هر یک نظریه سیاسی خاص خود را دارند در منازعه‌ای بلند مدت قرار می‌گیرند، از قبل نمی‌توان دانست کدام یک از آنها برتری خواهند یافت. حتی زمانی که منازعه با پیروزی کامل یکی از دو طرف دیگر، خاتمه پیدا می‌کند، بندرت ساختار ذهنی و مادی طرف فاتح پس از چنین حادثه‌ای دست نخورده باقی می‌ماند. این ساختار معمولاً دستخوش تغییر می‌شود. این حالت بویژه در شناخته‌ترین منازعات دنیای باستان یعنی در جنگهای «پونیک»^{۱۳} ملاحظه می‌شود. پس از پیروزی، ویژگی جامعه و دولت روم سرعت تغییر یافت. برخورد دو قدرت رقیب به راه حلی غیرقابل پیش‌بینی

۱۳) Guerres Puniques، نام جنگهای طولانی دورقیب روم و کارتاژ که پس از سه جنگ عمده به نابودی کارتاژ انجامید. این جنگها از سال ۲۶۴ تا ۱۴۶ قبل از میلاد طول کشید. — م.

می‌انجامد. مبارزه بین «حکومت پاپ^{۱۴}» و امپرانوری مقدس که قرن‌ها به‌درازا کشید از این مقوله است. نظام ارباب ورعیتی، در ازای پرداخت باج به‌روسا، امنیت را به‌مردم و جماعت‌های قبیله‌ای وعده می‌داد. کلیسا نیز به‌نوبه خود، امنیت را — به‌شرط پیروی از اصول جزمی آن — نوید می‌داد. سرانجام هر دو قدرت ضعیف شدند و راه‌حل دیگری آشکار شد که برای هیچ‌کس قابل پیش‌بینی نبود. رنسانس یعنی طرز تفکری که هم‌سیاسی و هم‌فکری است و یک جهت کاملاً جدید محسوب می‌شود.

۳ — نقشه‌های دولت واحد

نظریه علیی که اساس تمام این نقشه‌هاست اجمالاً چنین است: جنگ نتیجه مستقیم فرمانروایی دولتهاست. تازمانی که دولتهای مستقل و حاکم، کوچک یا بزرگ، وجود داشته باشند، رقابتهای جاه‌طلبیها یا کینه‌توزیها، و در نتیجه جنگ باقی خواهد ماند. باری تجربه نشان می‌دهد که بعضی کشورها که قرن‌ها دشمن خونی یکدیگر بوده‌اند، زمانی که — اغلب بازور — در سازمان سیاسی واحدی ادغام شده‌اند، هم‌میهن، برادر، و دوست شده‌اند.

بنابراین، حاکم واحد، عدالت و صلح را در دنیا، همچون ایالتهای یک امپراتوری بزرگ که رهبری‌اش را به‌عهده دارد، برقرار خواهد کرد. مانند شهروند رومی قرن اول، شهروند اسپانیایی قرن هفدهم، و شهروند انگلیسی قرن نوزدهم که هر کدام، در میان انبوه ملل تحت انقیاد خود، قشر ممتازی را تشکیل می‌دادند. این مفهوم ستمگرانه وحدت را می‌توان «عقد مردم منتخب» نامید.

آقای «امری رو^{۱۵}» در روزگار ما از این نظریه حمایت کرده‌است. وی معتقد است که پیشرفت فنی کنونی، زمینه را برای تحقق یک دولت واحد فراهم آورده‌است: «اکنون از لحاظ جغرافیایی، فنی، نظامی،

(۱۴) Papauté اداره و دولت پاپ .—م.

15) Emery Reves

و غیره فتح جهان توسط يك قدرت واحد برای اولین بار در تاریخ میسر است. از لحاظ فنی و نظامی، جهان به مراتب کوچکتر از قلمرو هریک از دولتهای بزرگ قرون گذشته می‌باشد. لشکرکشی به‌خاور دور برای ایالات متحد امریکا بینهایت آسانتر و سریعتر از لشکرکشی به‌انگلستان یا مصر است.» نویسنده آرزو می‌کند حال آنکه انسانها نمی‌توانند از راههای مسالمت‌آمیز و دموکراتیک برای نیل به جهان-گرایی^{۱۶} به‌تفاهم برسند، دستکم جریان حوادث وحدت جهان را از طریق اقدام خشونت‌آمیز يك فاتح تسریع می‌کند.

در این نظریه به‌دو استدلال اساسی برمی‌خوریم که همواره به‌فاتحان در توجیه اقداماتشان کمک کرده است: نخستین استدلال کسب امنیت است. اما این استدلال نیز مانند استدلال غیرقابل درک! سپنسر است: هر پیروزی، با بسط مرزها و گسترش خطوط مواصلاتی، مناطق دفاعی را در مقابل مهاجمان احتمالی افزایش می‌دهد. بنابراین، برای فتوحات کسی که آرزوی نیل به امنیت کامل را دارد، حدی وجود ندارد. به‌علاوه آقای رو در این باره می‌گوید: «تمایل به امنیت علت اساسی پیدایش امپریالیسم است.» دومین استدلال این است که هدف تمام اقداماتی که در جهت تسلط بر جهان صورت گرفته، استقرار همیشگی نظم و صلح بوده است...

حتی يك نگاه سریع به تاریخ، انسان را نسبت به فضایل صلح طلبانه دولت واحد مردد می‌کند. کافی است که انسان توجه کند که ایام صلح متعاقب ایجاد امپراتوریهای چین و روم، در قیاس با تلاش وسیع و فداکاریهای عظیم مردم، تا چه حد کوتاه بودند. جنگ داخلی سرانجام برای ایالات امپراتوری تحمیل می‌شود، چرا که هیچ جنگ دیگری قدرت را متوازن نمی‌کند. مبارزه گروههای آشوب طلب، درگیریهای سلطنتی و داخلی، رقابت بین نیروهای مسلح و رهبرانشان، شورش حکام یا فرمانداران ایالتها، جای جنگهای بین‌المللی را می‌گیرند.

۴ - اهمیت تاریخی جنگهای داخلی

اغلب مورخان گرایش دارند تا جنگهای داخلی را همچون جنگهای درجه دوم تلقی کنند. برعکس، به نظر می رسد که جنگهای داخلی به دلایل متعدد غالباً شایسته آنند که مورد توجه و مطالعه بیشتر قرار گیرند. در واقع از نظر کیفی و قدرت عمل می توان گفت که جنگهای داخلی بمراتب خشونت آمیزترند. درواقع، همین نوع جنگها هستند که معمولاً از جهت کیفی و ائتلاف نیرو بالاترین خرابیها را به بار می آورند. در تاریخ جدید اروپا، جنگهای سی ساله و جنگهای مذهبی فرانسه بیشترین خرابی را به بار آورده اند. جنگ استقلال امریکا نسبت به جنگ فرانسه و آلمان در سال ۱۸۷۰، ضایعات انسانی بیشتری به بار آورد. انقلاب روسیه، پس از جنگ ۱۹۱۴، در مقایسه با خصومت های بین المللی قبل از آن، قربانیان بیشتری در این کشور داد. سرانجام، اسپانیا که در جنگ ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ اروپا شرکت نکرده بود، در اثر جنگهای داخلی (۱۹۳۶ - ۱۹۳۹) بیش از هر يك متخاصمان جنگ جهانی اول متحمل تلفات شد.

دولتها، به توالی، از مراحل تمرکز و بعد تجزیه می گذرند. امپراتوریهای بزرگ در اوضاع مساعد به وجود می آیند و بعد، معمولاً با شروع تجزیه طلبی از سوی دور افتاده ترین ایالتها، فرو می پاشند. اما هر دو فرایند، یعنی فرایند تمرکز و فرایند تلاشی و تجزیه، با منازعات خونین همراهند. حتی می توان گفت که جنگ ابراز این تحول است. تجربیات ابردولتهایی که در گذشته تشکیل شده اند، به هیچ وجه انسان را قانع نمی کند که از این راه می توان جنگ را از بین برد. حقیقت این است که در این موارد يك اصل جبران وجود دارد، و آن اینکه جنگهای کوچکتر و بیشتر بین فئودالها یا دولتها، جای خود را به جنگهای بزرگ داخلی با فواصل طولانیتر داده اند، جنگهایی که تلفات یکی از آنها با مجموع تلفات جنگهای نوع دیگر برابری می کند.

۵ - نقشه‌های توازن بین دولتها

نقشه‌های توازن برخلاف نقشه‌های حقوقی که برپایه‌یک مفهوم انتزاعی از حقوق و برابری بین حاکمیتها استوار هستند، به‌عامل قدرت توجه دارند. این نقشه‌ها براین اصل استوارند که صلح رامی‌توان از طریق رو در رو قرار دادن نیروهایی که یکدیگر را متعادل و خنثی می‌سازند حفظ کرد.

بنابراین، نقشه‌های توازن بویژه نقش بازدارنده دارند. طراحان چنین نقشه‌هایی امیدوارند که صلح را - خواه از طریق تقسیم جهان بین دولتهایی که از لحاظ قدرت برابر هستند و بدین ترتیب می‌توانند متقابلاً به یکدیگر احترام بگذارند، و خواه از طریق موافقتنامه‌ها، اتحادها، وائتلافها - مستقر کنند. به‌نظر آنان، اگر توازن قدرتهای موجود، پیروزی را حقیقتاً همچون امری بسیار اتفاقی و منوط به‌بخت و اقبال جلوه دهد، و سوسه جنگ کمتر خواهد شد.

با وجود این، یادآوری جنبه تهاجمی چنین عقیده‌ای مناسب است. نظریه توازن که تلاش می‌کند تا به هر قیمت از افزایش قدرت نظامی يك دودمان سلطنتی یا يك ملت - در حدی که برای همسایگانش خطرناك شود - جلوگیری کند، خود به‌يك منبع تمام نشدنی جنگ مبدل می‌شود. زیرا این نظریه در واپسین تحلیل، علتها را وامی‌دارد - همان‌گونه که ماکیاولی توصیه می‌کرد - تا در هر موقعیتی به جنگهای پیشگیرانه اقدام کنند. تاریخ اروپا بویژه سرشار از مداخله‌ها، اتحادها، ائتلافها، دسته‌بندی‌ها، و جنگهای همه جانبه‌ای است که محرك آنها همواره نظریه توازن بوده است. بی‌تردید اروپا به‌برکت نظریه توازن موفق شده است تا پس از دوران امپراتوری روم از تشکیل امپراتوریهای وسیع، آن‌گونه که در تمدنهای خاور نزدیک و دور تشکیل شده، جلوگیری کند. اما باید اذعان کرد که از این بابت سود نسبتاً اندکی نصیب صلح شده است...

نقشه‌های توازنی که برادغام و تقسیم کلی مبتنی بوده و جامعیت

داشته باشند (مانند نقشه سولی^{۱۷})، نادر هستند. هدف طراحان این نقشه‌ها آن است که تقسیم عقلایی سرزمینها و مرزها را جانشین حدود و ثغور تاریخی کنند که غالباً در پی‌پیکارها به وجود آمده‌اند. عجیب اینکه چند مصداق تاریخی اجرای این اصل، به تجزیه و نابودی ارادی و مسالمت‌جویانه دولتهای جهانی انجامیده است که اربابانشان معتقد بودند که بقای آنها به آن شکل امکانپذیر نبوده است. مشهورترین نمونه‌های آن تقسیم امپراتوری روم توسط دیوکتیانوس^{۱۸}، تقسیم امپراتوری «شارلمانی»^{۱۹} بین سه پسرش و سپس تقسیم امپراتوری شارل پنجم می‌باشند.

۶ - نقشه‌های صلح مبتنی بر نظامهای سیاسی اعتقادات دولتها غالباً نظامهای سیاسی، دولتها را به عنوان عامل جنگ متهم کرده‌اند. همواره نظریه پردازانی پیدا شده‌اند که معتقد بودند این یا آن نظام سیاسی اساساً جنگ‌طلب و آن دیگری عامل صلح است. به همین دلیل است که در قرون وسطی شاهد ظهور اندیشه‌ای هستیم که معتقد بود نظام پادشاهی، با پایان دادن به جنگهای خانجانی که در آن موقع برای اروپا مصیبتی محسوب می‌شد، صلح را به ارمغان خواهد آورد.

بدبختانه نظام پادشاهی یک رشته جنگهای دودمانی پایان‌ناپذیر ایجاد کرد. جنگهای صد ساله، جنگهای ایتالیا، جنگهای لویی چهاردهم، از لحاظ حقوقی بر مفهوم موروثی دولت استوار بودند. پادشاهی که به جنگ می‌رفت، معمولاً خواستار میراثی بود که آن را حق خود می‌دانست. در قرن نوزدهم، اگر چه جنگها در مقایسه با جنگهای گذشته با شدت کمتری دودمانی محسوب می‌شدند، لیکن با وجود این کاملاً در حیطه امور فرمانروایان قرار داشتند.

۱۷ Sully (۱۵۶۰-۱۶۴۱)، وزیر هانری چهارم پادشاه فرانسه-م.

۱۸ Diocletien (۲۴۵-۳۱۳)، امپراتور روم-م.

۱۹ Charlemagne (۷۴۲-۸۱۴)، امپراتور فرانسه-م.

مقام تراز اولی که شاهان در جنگها داشتند موجب شد تا صلح‌طلبان بیش از همه از آنان اندیشناك باشند. تصور عمومی این بود که فرمانروایان به‌دلیل جاه‌طلبی، حرص و ولع، عشق به‌پیروزی، افتخار، برای منحرف کردن افکار عمومی از مشکلات داخلی و مطیع ساختن مردم، خود طالب جنگ هستند. تعدادی از نویسندگان با فراموش کردن نمونه‌های جمهوریهای عهد باستان یا جمهوری ونیز، متقاعد شدند که تغییر حکومت‌های سلطنتی به‌جمهوری، صلح جهانی را به‌همراه خواهد آورد. روسو اغلب برروحیه مسالمت - جویانه جمهوریها پافشاری می‌کند. ویکتور هوگو قصیده‌های جالبی در لعن شاهان و سلسله‌های پادشاهی نوشت.

اما بعدها نظام‌های دموکراتیک نیز استعداد ستیزه‌جویی خود را کاملاً اثبات کردند. خدمت نظام وظیفه، محصول انقلاب فرانسه است. خدمت نظامی حقیقتاً اجباری پس از دوران باستان، تنها در قصبات دموکراتیک قرون وسطی پدید آمد. سرانجام برای نیل به‌جنگ تمام عیار لازم بود که نظام‌های دموکراتیک و مردمی قدرت را به‌دست بگیرند. هیچ پادشاهی به‌اندازه رهبران منتخب‌سرب‌آورده از میان مردم، از قبیل ناپلئون، هیتلر، و غیره، از اتباع خودتوقعات مهلك نداشت.

در حقیقت، يك ناظر بیطرف نمی‌تواند هیچ نظام سیاسی را به‌خاطر فضایل صلح‌طلبانه بستايد. تجربه به‌مانشان می‌دهد که تغییر شکل دولتها و نیز تغییر طبقه رهبری تأثیری برخوی ستیزه‌جویی ملتها ندارد. حتی می‌توان گفت که حکومتها به‌هر شکل مستبد یا آزادیخواه، اشرافی یا مردمی، سلطنت‌طلب یا جمهوریخواه که باشند جملگی يك وجه مشترك دارند: جملگی با جنگیدن موافقند و هم‌داز لحاظ قتل‌عام مردم یکسانند.

همان ناظر بیطرف مشاهده خواهد کرد که در کشوری واحد، يك نظام مشخص در بعضی مواقع جنگ‌طلب، و در بعضی مواقع دیگر صلح‌طلب است. هانری چهارم، لویی سیزدهم، لویی -

پانزدهم، پادشاهان نسبتاً صلح طلبی بودند. آذان هم مثل لویی چهاردهم که جنگ طلب بود شاه بودند و مستبد. این موضوع در مورد جمهوری و جمهوریخواهان نیز صادق است: برای مثال در زمان حکومت لویی فیلیپ، جمهوریخواهان، مانند سوسیالیست‌ها به رهبری پرودون^{۲۰} جنگ طلب بودند و شاه و سلطنت طلبان صلح طلب.

از سوی دیگر، همانندی اعتقادهای مذهبی یا نظامهای سیاسی لزوماً زمینه برادری ملتها را مساعد نمی‌کند. حتی در دوران وجود اعتقادهای عمیق مذهبی نیز شاهد هستیم که درگیریهای خونین بین خود مسیحیان یا خود مسلمانان بمراتب بیش از درگیریهای آنان با کفار بوده است. ملتهای بزرگ که جملگی به حکومتهای جمهوری مبدل شده‌اند، در سال ۱۹۴۰ صلح طلبی فطری این نظام را نشان داده‌اند. فقط برچسب نظامها تغییر کرده است: جنگهای پادشاهی به جنگهای ملی مبدل شده‌اند. ستاره‌ها یا نشانهای روی کلاههای نظامی جای تاجها را گرفته‌اند، لباسهای متحدالشکل نظامی همچنان باقی مانده‌اند. بنابراین، علل جنگها را باید در جای دیگری جستجو کرد.

اصل ملیتها که در قرن نوزدهم جایگزین مشروعیت سلطنت موروثی شد، ابتدا يك عامل صلح به نظر رسید. ناپلئون سوم عقیده خویش را پنهان نمی‌کرد: «ملتهای خشنود بزودی همبستگی اروپایی را مستحکم خواهند کرد.» پرودون تنها کسی بود که این باور را نمی‌پذیرفت، زیرا همان‌گونه که «داستایفسکی» گفته است ملتها هرگز خشنود نیستند. در آن موقع که همه اروپا پیدایش ملیتها را تمجید می‌کرد، پرودون به «ماتسینی»^{۲۱} حمله کرد واز «کوشوت»^{۲۲} و دموکراتهای مخالف قراردادهای سال ۱۸۱۵، انتقاد کرد. وی پیشگویی کرد که «دموکراسی‌های استعمار طلب» به حاکمیت خود

۲۰. Pierre Joseph Proudhon (۱۸۰۹-۱۸۶۵)، نظریه پرداز سوسیالیست

فرانسوی ۲۰۰۰.

علاقه‌مندتر و برای کسب افتخار و کشورگشایی حریص‌تر از دودمانهای مشروع کهن خواهند بود. پرودون می‌فهمید که حکومت‌های سلطنتی دقیقاً به سبب وجود بقایای حقوق فئودالی قابلیت پذیرش نوعی سلسله مراتب قدرت را داشتند. در حالی که اصل ملیتها از همان آغاز خشونت خاصی را نشان می‌داد. اصل ملیتها با دادن نوعی حاکمیت به ملت که بر حقوق الهی مبتنی بود، سرسختی ملت را در برابر هرگونه تضعیف حاکمیت خود به سود تشکیل يك كنفدراسیون یا يك ابردولت تشویق می‌کرد.

می‌دانیم که پرودون تشکیل فدراسیونهای وسیعی را توصیه می‌کرد که واحدهای آنها نه کشورهای بزرگ، بلکه واحدهای اقتصادی بمراتب کوچکتر را تشکیل می‌دادند. وی دشمن تمرکز حکومت متمرکز بود، اعم از اینکه آن حکومت سلطنتی یا دموکراتیک باشد. پیشگوییهای او در این مورد به مرحله تحقق رسید: اصل ملیتها تا امروز جز تعمیم جاه‌طلبی خود بزرگ‌بین‌ترین کشورگشایان به مردم نتیجه‌ای نداشته است. اندیشه ناپلئون در زمینه ایجاد حریمهای دفاعی در همه جا اعتبار یافته است. بدین ترتیب، در حرف به ملیت همسایگان احترام می‌گذاریم، اما در عمل قطعه‌ای از سرزمینشان را برای تضمین امنیت خود جدا می‌کنیم. این حریمهای دفاعی به موازات افزایش برد سلاحها و سرعت وسایل حمل و نقل - برای آنکه موثر واقع شوند - باید بیش از پیش گسترده شوند. این حریمهای دفاعی تدریجاً تا انتهای جهان گسترش خواهند یافت.

اصل ملیتها که می‌بایست بشریت را به دورانی رویایی رهنمون می‌شد، عملاً و حداقل تا عصر حاضر، به اندازه اصل حکومت‌های پادشاهی عامل اختلاف‌های خونین بوده است. سرانجام، باید پذیرفت که

→
(۲۱) Giuseppe Mazzini (۱۸۰۵-۱۸۷۲)، میهن پرست ایتالیایی م.م.
(۲۲) Lajos Kossuth (۱۸۰۲-۱۸۹۴)، میهن پرست و سیاستمدار مجارستانی م.م.

سهم اقدامات ما در راستای جلوگیری از جنگ به قدری ضعیف است که اکثر حکومتها حتی با بیشترین حسن نیت همواره به جایی می‌رسند که برای حراست از صلح به جنگ مبادرت ورزند.

نقشه‌های صلح حقوقی. از اواسط قرون وسطی به این طرف، تعدادی از حقوقدانان کوشیده‌اند تا طرح سازمانی بین‌المللی را بریزند که همچون «آمفیکتیونی»^{۲۳} های سابق یونان در پی برقراری صلح بین ملتها باشد. از مهمترین این حقوقدانان می‌توان از «پیردوبوا»^{۲۴} نام برد که ایجاد فدراسیونی را پیشنهاد کرد که از دولتهای مسیحی و مجمعی که سازمان مرکزی آن به شمار می‌رفت، تشکیل می‌شد. «امریک کروچه»^{۲۵} این طرح را به کل دولتهای جهان تعمیم داد و سولی خیال تقسیم اروپا به پانزده حکومت دارای قدرت و ثروت برابر را در سر می‌پروراند.

با وجود این، طرحهای واقع بینانه یا طرحهایی که حداقل در کلیت خود، می‌توانستند به اندازه کافی مورد توجه دولتمردان سیاسی قرار بگیرند، فقط با ظهور جنبش بزرگ بشر دوستی قرن هجدهم پا به عرصه وجود نهادند.

آبه دوسن پیر^{۲۶}. او در سال ۱۷۱۳ در کنگره «اوترخت» تدوین طرح خود برای «استقرار صلح دائمی در اروپا» را شروع کرد. این طرح که در سال ۱۷۱۸ کامل شد، افتخار آن را یافت که مورد توجه و بحث اصحاب دایرة المعارف قرار گیرد.

نخستین شرط استقرار صلح، ایجاد جامعه‌ای است که آبه دوسن

(۲۳) Amphictionie، مجلس یا هیئتهای نمایندگی دولتهای یونان باستان که درباره منافع مشترك تصمیم می‌گرفتند. م.

(۲۴) Pierre Dubois (۱۲۰۵-۱۴۲۱)، وکیل دعاوی در دربار فیلیپ چهارم. م.

(۲۵) Emeric Cruce (۱۵۹۰-۱۶۴۸)

(۲۶) L'abbe De Saint Pierre (۱۶۵۸-۱۷۴۳)، نویسنده فرانسوی و تدوین کننده یک طرح

صلح دائمی. م.

پیر آن را «جامعه دائمی»^{۲۷} می‌نامد. این جامعه از بیست و چهار دولت قدرتمند تشکیل می‌شد. دولتهای مزبور باید قراردادی را امضا می‌کردند که برپایه وضع موجود بنیان نهاده شده بود، منظور از وضع موجود وضعی بود که در اوترخت و «راشتات» معین شده بود: «تمام حکومتها همواره همان مرزهایی را خواهند داشت که اکنون دارند، هیچ سرزمینی از هیچ حکومتی جدا نخواهد شد و هیچ سرزمینی به سبب وراثت، قرارداد بین دودمانهای مختلف، انتخابات، بخشش، واگذاری، فروش، تصرف، و تمایل اتباع، یا شکلهای دیگر، به سرزمین یک حکومت افزوده نخواهد شد.»

در ماده دوم این طرح پیش‌بینی شده است که هر یک از حکومتها به نسبت درآمدها و هزینه‌های خود، چه سهمی از مخارج عمومی را به عهده خواهد گرفت. طرح وارد جزئیات مسئله نیز می‌شود: پیش‌بینیهای دقیق در مورد یک بودجه بیست و پنج میلیونی که بخش مهم آن به کارهای خیریه و غیره اختصاص داشت.

در ماده سوم تقاضا می‌شود که «متحدان بزرگ برای پایان بخشیدن به اختلافات موجود و آینده فی‌مابین، برای همیشه از توسل به زور چشم پوشند. دولتها موافقت می‌کنند که از این پس همواره با میانجیگری بقیه متحدان بزرگ در محل مجمع عمومی فقط از راه مسالمت‌آمیز به اختلافات خود پایان دهند.»

اما، با وجود این، این طرح، حکمیت و مجازاتهایی را پیش‌بینی می‌کند: «اتحاد بزرگ، علیه دولتی که به ناحق وارد جنگ می‌شود، مجهز شده و واکنش نشان خواهد داد.» بنابراین باید در فکر تشکیل ارتشی بین‌المللی بود. سن‌پیر این ارتش را بدقت توصیف می‌کند، اما تقسیم‌بندی آن به نسبت کشورهای امضا کننده قرارداد به نظر سرشار از خطر می‌رسد. سرانجام طرح با پذیرش ترکها، روسها، تاتارها، و غیره - بدون عضویت آنها در شورای مرکزی - به عنوان متحد پایان می‌پذیرد. آبه‌دوسن پیر درباره ترکیب و کار این شورا

یعنی «سنای صلح» نیز بدقت بحث کرده است: بیست و چهار سناتور، بیست و چهار ملت، سن، حقوق، دوره نمایندگی، تعداد معاونان، و غیره. جریمی بنتام، اثر بنتام، اقتصاددان و حقوقدان انگلیسی، که در سال ۱۷۸۹ نوشته شده، تنها پس از گذشت نیم قرن کاملاً شناخته شد. «نقشه صلح دائمی و جهانشمول» او ریشه جنگها را در رقابت بازرگانی می‌داند و به همین سبب نظام استعماری را محکوم می‌کند. بنتام سخن مشهور «روبسپیر»^{۲۸} را تمجید می‌کرد: اگر تمام مستعمرات از بین بروند بهتر از آن است که یک اصل اعتقادی از میان برود. و با ارسال یادداشتی برای «کنوانسیون»^{۲۹}، دولتمردان را به‌رها کردن مستعمرات تشویق می‌کند. (این نظریات در آن دوران رایج بود زیرا مجلس موسسان در بیست و دوم ماه مه ۱۷۹۰ مقرر داشت که فرانسه از اقدام به جنگ برای تسخیر سرزمینهای دیگر خودداری کرده و هرگز قوای خود را علیه آزادی ملتها به کار نخواهد برد. بقیه ماجرا را می‌دانیم.)

طرح صلح دائمی بنتام بی‌تردید خواستار محدود کردن تسلیحات بود. وی می‌خواست فرانسه و انگلستان را به مشکلات یک تهاجم متقاعد کند و خطاب به انگلستان می‌گوید: «این شما هستید که مجرم بزرگ محسوب می‌شوید، اما قویترین ملتها نیز به شمار می‌روید. شما از عدالت بیم ندارید، ولی قدرت دارید، و علت اساسی بی‌عدالتی شما، قدرت شماست.»

بنتام در رأس جامعه ملل خود، یک دیوان داوری و یک کنگره صلح قرار می‌دهد. یک دادگاه حکمیت، با کوشش در جهت

۲۸) Maximilien de Robespierre (۱۷۵۸-۱۷۹۴) سیاستمدار فرانسوی و عضو کمیته نجات ملی. وی در بیست و هفتم ژوئیه ۱۷۹۴ سرنگون و اعدام شد. -م.

۲۹) Convention مجلس انقلابی که در بیست و یکم ۱۷۹۲، جایگزین مجلس قانونگزاری شد و نایبست و ششم اکتبر ۱۷۹۵ در فرانسه به کار قانونگزاری مشغول بود. -م..

محو علل جنگ، باعث صرفه‌جویی بسیار خواهد شد. اعتماد، جای بدبینی و حسادت را خواهد گرفت. به‌علاوه، کنگره صلح با استفاده از مطبوعات و کلیه رسانه‌هایی که آنها را رسانه‌های تبلیغاتی می‌نامیم، خوی مردم را تعدیل خواهد کرد تا دلایل احتمالی خشم از میان برود و بدان ترتیب، با رضایت همگانی، از توسل به‌زور اجتناب شود. سرانجام بن‌تام روی از بین رفتن عملیات پنهانی سیاسی پا فشاری می‌کند. «پنهان کاری بی‌فایده و مخالف منافع آزادی و صلح است»^{۳۰}

این دو طرح، یعنی طرح سن‌پیر و طرح بن‌تام بویژه جالب توجهند، زیرا هر دو طرح، تمام آن نهادهایی را که بعدها برای تحقق آنها کوشش به‌عمل آمد، در برمی‌گیرند. طرح‌های فعلی عدالت، امنیت بین‌المللی یا حکمیت نیز تلویحاً به‌تحلیلهای آن دو طرح استناد می‌جویند.

موفقیت‌های جدید: دادگاه لاهه و قراردادهای حکمیت. برای نخستین بار، در ۱۸ مه ۱۸۹۸، بیست‌وشش دولت باصد نمایندۀ رسمی در پی یافتن وسیله‌ای برای حفظ صلح جهانی در لاهه گرد آمدند. در گردهمایی علاوه بر چین، ژاپن، ایران، و ایالات متحد امریکا، نمایندگان تمام دولتهای اروپایی نیز شرکت داشتند. «کنت - موراویوف»^{۳۱} وزیر امور خارجه نیکلای دوم امپراتور روسیه اولین گام را برمی‌دارد و طی یادداشتی به‌قدرتها تأکید می‌کند که مسابقه تسلیحاتی، اقتصاد و قدرت دولتها را به‌تحلیل می‌برد. موراویوف نه‌تنها مطالعه در باره محدود کردن تسلیحات بلکه میانجیگری و حکمیت را نیز پیشنهاد کرد.

کنفرانس نخست با شکست مواجه شد، بخش بزرگی از این شکست به‌دلیل مقاومت آلمان بود؛ در ازای این نخستین مجمع

(۳۰) امروز پس از سی سال تجربه دیپلماسی عمومی، دوباره مذاکرات سری را می‌ستایند، زیرا این نوع مذاکرات باعث تحریک افکار عمومی نمی‌شود.
(۳۱) Comte Mouraviev (۱۷۹۴ - ۱۸۶۶)، سیاستمدار روس. م.

بین‌المللی، بزودی جنگ «بوئر^{۳۲}» ها و بعد جنگ روسیه و ژاپن آغاز شد.

دومین کنفرانس لاهه با درخواست «تئودور روزولت^{۳۳}» در سال ۱۹۰۷ تشکیل شد. این کنفرانس مقررات حقوق بین‌المللی را در زمان صلح و جنگ و حقوق و وظایف قدرتها و اشخاص بیطرف را تدوین کرد. اما مسائل اساسی با مقاومت‌های بسیار مواجه شد و آلمان باز مانند سال ۱۸۹۹ محدود کردن تسلیحات را نمی‌پذیرفت و از قبول کامل حکمیت سر باز می‌زد. با این حال، یک دیوان داوری ایجاد شد که تصمیماتش هرازگاه، هنگامی که به مسائل فرعی و دست دوم مربوط می‌شدند، اجرا می‌شد.

پس از جنگ جهانی ۱۹۱۴-۱۹۱۸، امیدهای جدیدی در مورد ایجاد سازمانی حقوقی برای صلح شکل می‌گیرند: قرارداد جامعه ملل. این قرارداد شامل دو اصل اساسی بود: جهانشمولی جامعه و یک دبیرخانه دائمی. اعضای جامعه باید به‌طور ادواری در کنفرانسی بین‌المللی گرد می‌آمدند و دبیرخانه کارها را در فاصله زمانی کنفرانسها روبه‌راه می‌کرد.

اما تمام اعضای جامعه خیلی زود اجازه پیدا کردند که با اطلاع قبلی از جامعه بیرون بیایند. بدین ترتیب، نه اجباری در کار بود و نه تنبیهی. جامعه ملل به نوعی انجمن آزاد تبدیل شد که اقتدارش تنها در سطح اعضایش گسترش می‌یافت، اعضایی که در صورت تمایل می‌توانستند خود را از قید تعهدات بسیار دست‌وپاگیر آزاد کنند.

بعد قرارداد «کلوگ^{۳۴}» در سال ۱۹۲۸ منعقد شد. وزیرای

(۲۲) La guerre des Boers، جنگ بین بوئرها و انگلستان. بوئرها در ناحیه ترانسوال و اورایز زندگی می‌کردند. این جنگ دو سال و نیم طول کشید و در سال ۱۹۰۲ به پیروزی انگلستان انجامید. م.

(۲۳) Theodore Roosevelt (۱۸۵۸ - ۱۹۱۹)، سیاستمدار آمریکایی و رئیس جمهور آمریکا. م.

(۲۴) Frank Billings Kellogg (۱۸۵۶-۱۹۳۷) سیاستمدار آمریکایی

خارجۀ تمام کشورها - حتی حکومت رایش - این قرارداد را در بیست و هفتم ماه اوت ۱۹۲۸ در پاریس امضا کردند. تمام دولتها تعهد کردند تا از جنگ به مثابۀ يك ابزار سياست ملی چشمپوشی کنند. وقایع بعدی را خود می‌دانیم.

منشور آنلانتیک، نیز به‌نوبۀ خود، در چهاردهم اوت ۱۹۴۴، پایه‌های صلح آینده را طرح‌ریزی می‌کند. در کنفرانس «دامبارتن-اوکس»^{۳۵} و بویژه در مجمع عمومی سان‌فرانسیسکو در سال ۱۹۴۵، چهل و هفت کشور شرکت کردند. هدف از تشکیل این مجمع نیز همانا حفظ صلح و امنیت بین‌المللی بود. در این مورد نیز، همانند جامعه ملل و قرارداد بریان کلوگ، جنگ رسماً مردود و محکوم شناخته شده‌است. برابری همه ملت‌های متحد اعلان شده‌است. اما به نظر می‌آید که روش‌های جامعه ملل تاحدی رها شده‌اند، زیرا: اولاً اتخاذ تصمیمات به وسیلۀ اکثریت امکانپذیر است (و نه به اتفاق آراء)، دوماً يك شورای امنیت مرکب از یازده عضو که پنج عضو آن دائمی هستند، (ایالات متحد آمریکا، انگلستان اتحاد جماهیر شوروی، فرانسه، و چین) در واقع مسئولیت حفظ صلح را برعهده دارد. این‌شورا بالاترین مرجع تصمیمگیری است. تصمیمات با رأی مثبت هفت عضو از جمله آرای اعضای دائمی که حق وتو دارند، به شرط آنکه متفق‌الرأی باشند، اتخاذ می‌شود.

منشور سان‌فرانسیسکو از طرز تفکر ویلسون^{۳۶} فاصله بیشتری می‌گیرد و تنبیهات غیراخلاقی پیش‌بینی می‌کند: يك - قطع روابط اقتصادی، سیاسی، و وسایل ارتباطی؛ دو - در صورت ضرورت، شورا می‌تواند با اعزام نیروهای هوایی، دریایی، و زمینی، برای حفظ امنیت بین‌المللی اقدام کند. ظاهراً برای نخستین بار حاکمیت دولتها

۳۵ برنده جایزه صلح نوبل در سال ۱۹۲۹ م.

۳۶ Dumbarton Oaks ناحیه‌ای در ایالات متحد آمریکا م.

۳۶ Thomas Woodrow Wilson (۱۸۵۶-۱۹۲۴)، رئیس جمهور

آمریکا م.

زیرسؤال می گیرد.

منشور سازمان ملل متحد، تعاون بین المللی رادرزمینه های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، بهداشتی، تربیتی، و نیز يك نظام بین المللی قیومت (تراستی شیپ)^{۳۷} را برای اداره سرزمینهای تحت قیومت کشورهای قبلا دشمن، پیش بینی می کند.

بدین ترتیب، منشور سازمان ملل متحد آخرین تلاش جهانی درجهت حفظ صلح محسوب می شود. این منشور اثری است سرشار از حسن نیت، اما تنها يك خطا دارد و آن اینکه مسئله را حل شده می پندارد. زیرا تمام این روشها مدعیند که جنگ را - بدون آنکه ماهیت، علل، وقوانین حقیقی آن را بشناسند- محو و نابود می کنند. تلاش نمایندگان ملتها با وجود اشتیاق همگانی مردم به نتیجه نمی رسد، زیرا روش حقوقدانهایی را به کار می برند که جنگ را تنها به صورت يك نزاع و شبیه زدوخوردهای فردی می نگرند. حال آنکه زدو خورد- های فردی نه بین ضرورتی هستند و نه نظم و ترتیبی دارند^{۳۸}. جنگ فی نفسه، واقعه ای است که کاملاً جنبه عمومی دارد و آن را در تمام تمدنهای بشری، از باستانیتترین تا جدیدترین آنها، ملاحظه می کنیم. باین حال، نکته دیگری وجود دارد که نقشه های حقوقی به خاطر آن مسئله را حل شده می پندارند: نقشه های حقوقی براین اصل استوارند که جنگ وسیله ای است که دولتها از آن برای تحمیل خواست خود استفاده می کنند. این وسیله در نظر آنان خشن، غیر اخلاقی، و خلاف قانون است و مایلند آن را غیرقانونی اعلام کنند یا اینکه تحت قواعد و قانون در آورند. اما حقیقت بکلی به شکل دیگری آشکار می شود: این جنگ نیست که ابزار ما به حساب می آید، بلکه این ما هستیم که ابزار جنگ به شمار می رویم. جنگ به عنوان بخشی اجتناب ناپذیر از يك دور حوادث (که عناصر سازنده و روابط آن

(۳۷) Trusteeship امانتداری و قیومت -م.

(۳۸) هنوز هم آمار نشان می دهد که تعداد جنایات و جرایم سالانه هر جامعه، نشانگر نوعی نظم و ترتیب هستند.

با ساختارهای اجتماعی و اوضاع و احوال گوناگون اجتماعی پیچیده‌تر از آنند که بسادگی شناخته شوند)، ما را غافلگیر می‌کند و در میان ما ایجاد می‌شود. جنگ مانند يك بیماری روانی مسری و يك هذیان جمعی است.

جنگ يك وسیله نیست، بلکه فی‌نفسه يك هدف است یا به عبارت دیگر هدفی است که خود را به صورت وسیله نشان می‌دهد. اکثر جنگها، اگر مورد تحلیل قرار گیرند، به اندازه يك بیماری مسری یا يك هذیان نامعقول و غیر ارادی به نظر می‌رسند. تمایل به تحت قاعده درآوردن یا ممنوع کردن جنگ با تدابیر حقوقی همانقدر بیهوده به نظر می‌آید که تعیین مجازات قانونی برای ابتلا به طاعون یا تب تیفوئید. برای مثال، قرارداد کلوگ را می‌توان «قرارداد احتراز از بیماری» دانست. نقش عملی و اساسی جامعه‌شناسی باید این باشد که به انسان اجازه دهد تا بر تمایلات اجتماعی غلبه کرده و نیروهای کور تقدیر را تغییر داده و به سمت مسیرهای دیگر سوق دهد. برای روشنتر شدن موضوع مورد بحث، این نقشه‌ها را بیشتر باید شناخت.^{۳۹}

۷ - نقشه‌های روانی و لذت طلبانه^{۴۰}

طراحان این نقشه‌ها تلویحاً معتقدند که جنگ نوعی عادت آبا و اجدادی یا شکل تغییر یافته بعضی از تمایلات درونی ماست بنابراین، باید با تعلیم و تربیت این عادت را از ذهن انسانها زدود. تمام مذاهبی که برای اندیشه نوع دوستی ارج قائلند، این تعلیم را عرضه می‌دارند. دعا‌های روزانه، آئینهای مذهبی، جشنها، جملگی از خداوند خواهان صلح هستند: «خداوند! به ما صلح عطا کن».

(۳۹) اضافه می‌کنیم که تمام نقشه‌های حقوقی از اساس نادرست هستند. زیرا هرگز نتوانسته‌اند مشروعیت و قانونیت حاکمیتها را که بیشتر از حق قانونی ملك یا تصرف مدوانی - بر پایه قوانین بین‌المللی تعریف کنند.

(۴۰) Hedonique مربوط به اصول فلسفه‌ای که لذت طلبی را مقصود زندگی می‌داند. - م.

سازمانهای گوناگون بین‌المللی نیز بسیار تلاش کرده‌اند تا روحیه جنگ‌طلبی را از کتابهای درسی مدارس بزدایند. اما تبلیغات صلح‌طلبان و نیز نقشه‌های صلح تنها توانسته‌اند آن دسته از انگیزه‌های جنگ‌را، که تاکنون بی‌اعتبار یا نامتداول شده‌اند، از میان بردارند. برخی متذکر شده‌اند که روحیه رزمندگی به موازات تضعیف جشنهای ادواری و یکنواخت مانند جشنهای کهن مذهبی، رقصهای تند و پرهیجان مذاهب قدیم، کارناوال، بازیهای المپیک، زیارتهای بزرگ، و غیره، در تمدنهای مارشد پیدا می‌کند. آنان تدابیر تفریحی مختلفی را برای جایگزینی آن مراسم پیشنهاد می‌کنند: سازمانهای مسافرتی و جهانگردی، سیروسفرها، اعیاد و جشنها، کنگره‌ها، نمایشهای فرهنگی، ورزشی، و نیز مساعد ساختن زمینه بروز رسوم خاص سرگرمی و بویژه «آرام کردن خشم» افراد.

این آخرین دیدگاه را می‌توان به‌گرایشی بسیار قدیمی مربوط دانست که عبارت است از جستجوی مفرهای لذت‌طلبانه برای جنگها و تمایلات خشونت‌آمیز انسانها. جالبترین این سازمانها، اوج تمدن یونان بود. بعداً، به‌میزانی که صلح رومی بر دولت شهرهای امپراتوری گسترده شد، نظام «نان و بازیهای سیرک»، برای تغذیه، سرگرم کردن و جلب توجه مردم وارد دورترین دولت‌شهرها شد.

اما وضعیت در تمدنهای جدید پیچیده‌تر است، زیرا بخش وسیعی از مردم ابزار تامین معیشت خود را از تدارك جنگ به‌دست می‌آورند. ماشینی شدن و عقلایی کردن تولید، تعداد فزاینده‌ای از افراد را که در کارهای تولیدی مورد استفاده قرار نمی‌گیرند، در اختیار جنگ قرار می‌دهد. باید سازمان کار و حتی اخلاق خود را همان‌گونه که فوریه^{۴۱} حدس زده بود، با ایجاد يك تمدن اوقات فراغت و کارجاذب، دگرگون کنیم. ما در اثر تجربیات گذشته دور احتمالاً از کار اکراه داریم. تصور ما از کار به سبب خاطراتی که از بردگی، بندگی، و کار اجباری داریم، هنوز بسیار تیره است.

۴۱ Charles Fourier (۱۷۷۲-۱۸۲۷)، فیلسوف و اقتصاددان فرانسوی-م.

نقشه‌های جمعیتی. نقشه‌های جمعیتی عبارتند از محدود ساختن باروری طبیعی. این نقشه‌ها در طول تاریخ در شکل‌های مختلف وجود داشته‌اند. یکی از بارزترین نمونه‌های آن، طرز تفکر مسیحیان اولیه است که خدمت نظامی را نمی‌پذیرفتند و از روی پارسایی توصیه می‌کردند که بخشی از مردم تولید مثل نکنند. دیرها و صومعه‌ها را که ساختمان معظمشان در سراسر اروپا پراکنده بود، فراموش نکنیم. این بناها از دیدگاه رفتار عینی، برای تشویق عدم باروری برپا شده‌اند. این مسئله را به هر صورت که تفسیر کنیم باز موضوع تغییر نمی‌کند. پایداری عمومیت آن باید ما را به فکر وادارد.

تعدادی از تمدنهای جزیره‌ای و بویژه پولونزیها را یادآوری می‌کنیم که زاد و ولد را محدود می‌کردند. در ژاپن، طی قرن‌ها، سیاست خشنی را در زمینه تثبیت جمعیت در یک حد معین - حدود بیست و پنج میلیون نفر در تمام امپراتوری - با استفاده از تمام وسایل ممکن، اجرا می‌شد.

نظریه مالتوس^{۴۲}، بویژه برپایه کمبود مواد غذایی بنا شده است. مالتوس در پایان قرن هجدهم نوشت که جنگ، مانند گرسنگی و بیماریهای مسری، راهی برای ایجاد توازن مجدد بین جمعیت و مواد غذایی می‌باشد. پس از بهره‌برداری از منابع امریکا و سایر سرزمینهای غنی، که تا آن موقع مورد استفاده قرار نگرفته بودند، چنان وفوری در زمینه مواد غذایی پدید آمد که نظریه مالتوس را رد کرد. اما بتدریج که جمعیت افزایش پیدا می‌کند و بیم آن می‌رود که مجدداً افزایش جمعیت بیش از افزایش مواد غذایی باشد، نظریه مالتوس مجدداً واقعیت می‌یابد. افزایش عمومی و دائمی قیمت مواد غذایی، ظاهراً موید این امر است.

اما نظریه مالتوس تنها بخشی از پدیده را توضیح می‌دهد، زیرا جنگ در شکل متمدن آن بیشتر پدیده‌ای است مربوط به مازاد تولید، مازاد تولیدی که به نحوی بد با آن برخورد شده است. با این حال،

(۴۲) Thomas Robert Malthus (۱۷۶۶-۱۸۲۴)، اقتصاددان انگلیسی - ۴.

عامل جمعیتی نقش مهمی در اینجا بازی می‌کند، زیرا، مازادی که پیش از وقوع جنگ حاصل می‌شود باید هم شامل مازاد تولید وهم مازاد انسانهای آماده به‌کار باشد.

یادآوری می‌کنیم که نقشه‌های جمعیتی صلح، در میان تمام نقشه‌هایی که شرح داده‌ایم، تنها نقشه‌هایی هستند که هرگز در هیچ کجا، جز در بعضی از تمدنهای ابتدایی وباستانی- که شرایط آنها با شرایط ما بسیار متفاوت است ونمی‌توان از آنها پند آموخت- حتی در کمترین سطح به‌اجرا درنیامده‌اند. جای تعجب است در زمانی که دانش پزشکی وبهداشت پیشرفتهای بسیار عظیمی کرده است، باز مشاهده می‌کنیم که طرز تفکر وقوانین مربوط به جمعیت، در اکثر کشورها، شبیه به طرز تفکر وقوانین دورانی است که انسان باید ده فرزند به دنیا می‌آورد تا یکی از آنها برایش باقی بماند. سیاستهای ارشادی وتنظیم خانواده در راستای کنترل جمعیت، حتی در کشورهای بسیار پر جمعیت، بدون استثنا به افزایش بی‌رویه جمعیت منجر شده است.

در حال حاضر، دو کشوری که احتمالاً بیش از همه کشورها مستعدند تا دنیا را به مصیبت جنگ مبتلا سازند، کشورهای هستند که بیشترین منابع طبیعی وبالاترین رقم واقعی اضافه جمعیت جوان را در اختیار دارند. ایالات متحد و روسیه به دلیل پیشرفت عظیم صنعتی وتکنیکی خود، می‌توانند بدون آنکه تولیدشان لطمه چندانی ببیند- بخش وسیعی از جمعیت جوان خود را در اختیار جنگ قرار دهند. این وضعیت بسیار تهدیدآمیز است.

مسئله خلع سلاح جمعیتی، دیر یازود در تمدنهای ما که با افزایش بی‌رویه جمعیت روبه‌رو هستند، مطرح خواهد شد یا به عبارت دیگر نه تنها تنظیم کمی جمعیت مد نظر قرار خواهد گرفت، بلکه به کمک پیشرفتهای دانش زیست‌شناسی و ژنتیک برای گروهها، سنها، و جنسیتها، نسبتهای معینی تعیین خواهد شد.

اعلامیه حقوق بشر، هر چند که به وسیله یونسکو به حد کافی مورد بحث قرار گرفته است، يك نکته اساسی را به فراموشی سپرده است.

در يك تمدن که از دیدگاه جهانی دارای نظم و ترتیب شده است - چه تمدن سوسیالیستی و چه تمدن لیبرال - می‌توانیم هر حقی برای انسان قائل شویم به استثنای حق تولید مثل بی‌رویه و بی‌برنامه، زیرا سلب نکردن این حق از انسان توازن اقتصادی و امنیت عمومی را به‌خطر می‌اندازد.

۸ - نقشه‌های خلع سلاح

استدلالی که براساس آن، نقشه‌های یاد شده طرح‌ریزی می‌شوند، در زمره استدلال‌های بسیار ساده است: چون انسان با اسلحه می‌جنگد، پس برای از بین بردن جنگ، انهدام تسلیحات کفایت می‌کند.

بعضی از این نقشه‌ها خواستار منع تمام سلاح‌ها هستند. باین وجود، تعداد این نقشه‌ها بسیار محدود است، زیرا هر وسیله‌ای، از چماق گرفته تا سنگ‌های تراشیده یا نتراشیده، می‌تواند به‌سلاح مبدل شود.

برنامه دوم عبارت است از منع سلاح‌های غیر انسانی. به‌همین دلیل بود که در قرن هفتم یکی از پاپ‌ها کوشید تا کاربرد تیروکمان را ممنوع کند. بعدها، «شورای لاتران»^{۴۳} کاربرد منجنیق را ممنوع کرد. اما انسان بسرعت خومی‌گیرد: ظهور هر سلاح نوین بآب‌می‌پذیرفته شده است، اما بعد، همان سلاح در واقع باب می‌شود.

برای بمباران‌های هوایی و حمله زیر دریایی‌ها نیز ممنوعیت‌هایی اصولی وضع شده، زیرا این نوع حملات لزوماً به‌انهدام و نابودی غیر-نظامیان و اموالشان می‌انجامد. همه می‌دانند که نتیجه آن ممنوعیت‌ها چه بوده است.

در مقابل این شکستها، نظریه‌پردازان دیدگاه کاملاً متضادی را می‌پذیرند: آنان آرزو دارند که سلاح‌ها هر چه بیشتر مگر بار شوند، زیرا، فکر می‌کنند که در این صورت انسان‌ها دیگر جرئت شعله‌ور کردن

۴۳ Concile du Latran، نام اعطایی به پنجمین شورای کاتولیکی که برای دادخواهی تشکیل می‌شد. - م.

آتش جنگ را نخواهند داشت و جنگها به دلیل ترس ناشی از کاربرد سلاحهای موجود، پایان خواهند پذیرفت. تجربه حداقل تا عصر حاضر همواره این پیش‌بینیها را نفی کرده است.

تأثیر تسلیحات بدرستی چیست؟ باید بین نتایج مخرب تسلیحات و تأثیر آن بر تاریخ، تمایز قائل شد. از نظر تخریب به نظر نمی‌رسد که بین تکامل سلاحها و تلفات جنگهای متوالی، رابطه‌ی مسلم و مستقیمی وجود داشته باشد. همه چیز به نحوه‌ی کاربرد اسلحه بستگی دارد. برای مثال مهمترین قتل‌عامهای تاریخ یعنی قتل‌عامهای جنگهای پونیک و قتل‌عامهای چنگیزخان و تیمور با تیروکمان، نیزه و شمشیرهای کوچک مضحك صورت گرفته‌اند. پیشرفتهای تسلیحاتی برعکس می‌توانند نوعی برتری سیاسی یا حداقل نوعی حمایت موثر برای کسانی که آنها را در اختیار دارند، پدید آورند. بیزانس^{۴۴} احتمالاً به سبب آن ماده آتشی که در اختیار داشت توانست هشت قرن در برابر امپراتوری روم دوام آورد. کاربرد توپ و کلا پیشرفت سلاحهای آتشین بود که به تهاجم مغولها و تاتارها پایان داد. تاریخ نظامی، از يك سو تلاشی دائمی در جهت تطبیق سلاح با زره و از طرف دیگر تطبیق تکنیک با نفر است.

در کنار نقشه‌هایی که تهدید تسلیحات را در نظر دارند، نقشه‌هایی وجود دارند که کاهش تعداد نظامیان یا حذف ارتشها را خواستارند. این نقشه‌ها قبل از هر چیز از این فکر الهام گرفته‌اند که ارتشهای دائمی یا رهبران آنها از روحیه‌ی جنگ طلبانه‌ی تفوق ناپذیری برخوردارند. پرووست پارادول^{۴۵} می‌گفت: «ارتش به جنگیدن نیاز دارد تا چون پولاد آبدیده شود. ارتش از مبارزه، نیکبختی، مقام، پاداش، پیشرفت، و برتری به دست می‌آورد.» این عبارت چکیده نظریه‌های ضد نظامی‌گری است که به طور ادواری شاهد ظهور آنها هستیم.

(۴۴) Byzance، شهری در یونان باستان که در قرن هفتم قبل از میلاد بر ساحل یسفرنا شده بود. این شهر بعدها کنستانتینوپول یا قسطنطنیه نامیده شد. م.م.

(۴۵) Prevost Paradol (۱۸۲۹-۱۸۷۰)، روزنامه نگار فرانسوی. م.م.

گاه چنین ادعا می‌شود که آشفتگی ظاهری تولیدات جامعه‌شناختی، نشانه‌ای از جوانی نسبی این علم است. با اینهمه، واقعیت این است که تنوع تحقیقات جامعه‌شناسی، امروز بیشتر از زمان دورکم است و این وضعیت تنها ناشی از رشد کمی تحقیقات جامعه‌شناختی نیست. وانگهی، آیا يك علم بدون وحدت ظاهری نمی‌تواند وجود داشته باشد و مؤثر تلقی شود؟

معرفت‌شناسانی که به ارزیابی علوم اجتماعی می‌پردازند، تقریباً همیشه گرایش دارند که روشها و نتایجشان را با ذرع علوم طبیعی بسنجند. اما این کار در نهایت ساده‌لوحی است. زیرا هیچ کس تصور نمی‌کند که تاریخ بتواند روزی شبیه فیزیک شود. چرا نباید قبول کرد که جامعه‌شناسی نه شبیه این است نه شبیه آن، و يك الگوی دانش اصیل عرضه می‌کند؟

طبیعتاً، دیگر جایز نیست که برهانهای باطل از سر گرفته شود که به موجب آنها ذات امر اجتماعی یا رابطه مشاهده‌کننده-مشاهده‌شونده در علوم اجتماعی، جامعه‌شناس را مجبور می‌کند روش ویژه‌ای اختیار کند. زیرا بارها در طول این کتاب فرصت داشته‌ایم ببینیم که جامعه‌شناسان غالباً از روشهایی استفاده می‌کنند که از روشهای علوم طبیعی متمایز نیست.

از طرف دیگر، معلوم نیست جامعه‌شناسی چگونه بدون انصراف از کثرت موضوعاتی که امروزه مطرح می‌کند، خواهد توانست به روشهایش وحدت ببخشد.

تحلیل شکل‌بندی تصمیمها در مجامع، مسئله رابطه میان نظامهای سیاسی و نظامهای اقتصادی، مسائل علت‌های اجتماعی خودکشی یا بیماری، مکانیسمهای فرهنگ‌پذیری یا تحرك اجتماعی، تبیین دگرگونیهای تاریخی که در شکل‌های بیان ادبی اثر می‌گذارد، مسئله قیدهای اجتماعی اخلاق، همه به حق و به يك عنوان به قلمرو جامعه‌شناسی تعلق دارند. باری، این موضوعات گوناگون به

اقتضای ماهیت و کارایی به روشهای متفاوت نیاز دارد. بیشك، استفاده از روشهای آماری عموماً به نتایج قابل رسیدگی دقیقتری منتهی می شود. اما چگونه می توان این روشها را در يك موضوع منحصر به فرد به کار بست؟

بنابراین، تنوع جامعه شناسی ناشی از جوانی اش نیست، بلکه نتیجه تنوع موضوعات آن است. شاید حتی این واقعیت که تنوع جامعه شناسی کم کم به رسمیت شناخته می شود، خود نشانه دستیابی به بلوغ فکری باشد و آرمان گراییهایی که مایلند نه تنها جامعه شناسی، بلکه مجموع علوم اجتماعی را زیر يك نشان مشترك، مثلاً زبانی یا ساخت گرایی، متحد کنند، در واقع، بروزات عقب مانده روحیه نظام سازی است.



جنگ واقع‌های است که بارها تکرار شده است. اگر اصولاً فکری کنیم که جنگ پدیده‌ای است که کاملاً غیر منظم و مستقل از هرعلیت هدف‌دار و تابع هیچ شرط و احتمالی نیست و تنها يك امر تفننی، بوالهوسانه یا بدسگالانۀ بی‌جهت ملتها یا رهبران آنهاست، در آن صورت جنگ را باید به ادبیات واگذار کنیم و از مطالعه آن چشم‌پوشیم.

برخی دیگر از مردم تصور می‌کنند که جنگ امری است که صرفاً از اوضاع و احوال تاریخی ناشی می‌شود. اما دریغ که اوضاع و احوال هرچه باشد همواره می‌توان در آن دلایل موجهی برای جنگیدن پیدا کرد. دستاویزهای جنگ، مانند تمام پدیده‌های دیگر اجتماعی، هرزمان شکل خاصی دارند. کسی که دلسوزانه به‌خاطرۀ کسانی می‌خندد که برسر عبارتی از سن‌اوگوستین با یکدیگر می‌جنگیدند، خود آماده‌است تا برای نظریۀ سیاسی موردعلاقه‌اش جان فدا کند. رقابت میان مردمان همسایه، غالباً از مقدرات جغرافیایی ناشی می‌شود. موضوعات مورد اختلاف آنان، قرن‌ها به‌همان صورت باقی می‌ماند. با وجود این، موضوعات مزبور متناوباً قابل تحمل و غیرقابل تحمل می‌باشد؛ گاه فروکش می‌کند و گاه مشتعل می‌شود. چرا؟

ما خود ملاحظه کرده‌ایم که طرح مطالعه علمی جنگ قبل از

قضاوت در باره آن، مقاومت‌های پنهانی را برمی‌انگیزد. چنین مقاومت‌هایی تعجب برانگیز نیست آیا جنگ عرصه هراس‌های مقدس نیست؟ آیا مطالعه جنگ، همان‌گونه که در سابق مطالعه صاعقه و رعد و برق برای عالمان ناپاک علوم طبیعی بود، ممنوع نیست؟ فراموش نکنیم که در گذشته شکنجه دادن را مجاز می‌دانستند نه کالبد شکافی را. اگر انسانها، ملتها، و دولتها، خود را نسبت به مطالعه جنگ‌ها چنین بی‌میل نشان می‌دهند هزینه يك انستیتوی تحقیقاتی که درباره جنگ‌ها مطالعه کند هیچ‌گاه از قیمت يك تانک متوسط یا يك هواپیمای شکاری تجاوز نخواهد کرد، آیا به این دلیل نیست که ناخودآگاه می‌ترسند که مبادا سرور انگیزترین جشن و آخرین راه چاره‌شان را از دست بدهند؟ اندیشه انسان به‌طور طبیعی گرایش دارد که قبل از دانستن، اعتقاد پیدا کند. ما قربانی بداهت ظاهری جنگ و بویژه انگیزه‌های جنگ هستیم که غالباً با علل آن اشتباه گرفته می‌شود. طرز فکر جادویی امروزه از علوم طبیعی رانده شده و توان خود را در عرصه علمی از دست داده، در امور اجتماعی نفوذ کرده است.

در گذشته، پزشکی تجربی ادعا می‌کرد که بدون مطالعه بیماریها، داروهای شفا بخش را یافته است. اما اگر دانش پزشکی فقط به متخصصان آزمایشگاهی متکی بود و به زیست‌شناسان بی‌توجه می‌ماند، هرگز پیشرفت نمی‌کرد برای پیشرفت حقیقی در زمینه دانش پزشکی، آزمایشگاه بمراتب مهم‌تر از بیمارستان است. به همین ترتیب اگر ما به‌طور اصولی يك پوLMولوژی حقیقی پی‌ریزی نکنیم، در مورد جنگ جز پاره‌های موقت چیزی به دست نخواهیم آورد.

این‌تنها نتیجه‌گیری عینی و عاری از توهمی است که ما در حال حاضر و باشناخت کنونی خود از مطالعه جنگ‌ها می‌توانیم بدان برسیم.

جنگ یا پوLMولوژی: عصر ما شاهد يك درام حقیقی است که تمام مردم بیش‌ازپیش به آن واقف می‌شوند: در عصر ما همچون دوران باستان یا قرون وسطی، جنگ در روابط بین ملتها مستتر است. جنگ

همانند گذشته پایه حقوق بین‌المللی و در عین حال، معیار و دلیل استقلال ملتها به‌شمار می‌رود.

مسئله جنگ تا اینجا نتوانسته است از مسیر هزارساله خود خارج شود. مسئله جنگ بین توهم‌گرایی حقوقی، صلح طلبی لفظی، در نوسان است، و در نهایت به همان نتیجه‌ای می‌رسد که ضرب‌المثل قدیم رومی آن را به‌نحو فشرده چنین بیان می‌کند: «اگر طالب صلح هستی، در تدارك جنگ باش.»

باری، جنگ نوعی بیماری مسری اجتماعی است: برای آنکه جداً بتوانیم بديك صلح‌طلبی علمی برسیم، قبل از هرچیز باید به شناخت عینی «پدیده جنگ» نایل شویم.

مطالعه پولمولوژی موقتاً اجازه می‌دهد تا مسائل جنگ و صلح را براساس زمینه جدیدی مورد مطالعه قرار دهیم. پولمولوژی حداقل فکر انسان را به‌سوی دیگری متوجه می‌کند و موقعیت جدیدی به وجود می‌آورد و اجازه می‌دهد تا جنبه مقدس جنگ را از بین ببریم و صلح را غیرسیاسی کنیم.

به عبارت دیگر، در اوضاع و احوال فعلی ظاهراً ما بیش از دو راه درپیش نداریم: یا اینکه کاملاً در راه تدارك جنگ گام برداریم و خود را بیش از پیش و بهتر از پیش مسلح کنیم، خلاصه اینکه منتظر باشیم تا آتش جنگ بار دیگر به بهانه‌ای شعله‌ور شود یا اینکه جنگ را کاملاً مانند پدیده‌ای اجتماعی در نظر بگیریم که عملکردها، عناصر سازنده، و علل آن قابل مطالعه و در نتیجه قابل پیشگیری عملکردی است. خلاصه، ما ناچاریم یا در تدارك جنگ باشیم یا در زمینه پولمولوژی کار کنیم.^۱

□

(۱) مولف این کتاب در سال ۱۹۴۵، «انستیتوی فرانسوی پولمولوژی» را بنیان نهاد. این موسسه تنها پس از شش سال با ابزاری که در دست داشته است، خود را وقف مطالعات علمی درباره جنگ، صلح و پدیده‌های جنبی از قبیل پرخاشگری و تهاجم کرده است. این موسسه نشریه‌ای ادواری به نام «مطالعات پولمولوژیک» منتشر می‌کند (ناشر فرانسوی).

در این اثر مؤلف می‌کوشد جنگ را از منظر جامعه‌شناسی بررسی کند. او با این تعریف که جنگ مبارزهٔ مسلحانه و خونین بین گروه‌های سازمان‌یافته است بحث را آغاز می‌کند و می‌گوید: جدا نمی‌توان اعتقاد داشت که بحران‌های اقتصادی همواره به جنگ منتهی می‌شوند. همچنین مازاد جمعیت یا عدم توازن جمعیتی - اقتصادی لزوماً موجب شعله‌ور شدن آتش جنگ نمی‌شود. جنگ یا پولمولوژی همانند گذشته پایهٔ حقوق بین‌المللی و در عین حال، معیار و دلیل استقلال ملت‌ها به‌شمار می‌رود. برای آن که جدا بتوانیم به یک صلح‌طلبی علمی برسیم، قبل از هر چیز باید به شناخت عینی «پدیدهٔ جنگ» نایل شویم.



9 789644 451027

قیمت: ۱۷۰۰۰ ریال